

۱۳۹۱
۱۹۳۹
—————
۲۳۰۲۴

مجموعه دارا

۷

رساله طب

مؤلف طبیب هروی

سده ۱

۱۹۳۹

میهن رساله

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
۸۵۹۴
تهران - کورس ۱
۱۳۰۲

۱۲۹
۱۹۳۹
۲۳۰۲۴

مجموعه دارا

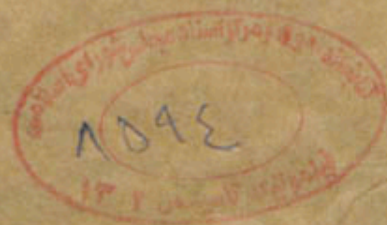
۷

رساله طبی

میرزا طبیب هروی

۱۹۳۹

س
میهن رساله طب





۲۳۰۲۴

۱۱۱۱

۱۴۹۴

نام رساله منظوم اول
کتاب تاریخ منبت
فوائد اخلاقیه برابره
۹۰۹ هجری

مصحف لیس

رساله دوم تصیده در خط صحت نام دارد و بنام
قطب الدین محمد باقر پادشاه متوفی در ۹۴۰ هجری
تالیف شده است و در سلسله سقا طایفه تیموریه
در کربلا از یوسف طبیب همدانی
رساله سوم «منافع انسان» نام دارد
و مؤلف از خود نام نبرده است
رساله چهارم «تخته الملوک» نام دارد و مؤلف آن
زید بن علی است

بنجم قصیده طبعی مرسوم به ترکیب سکندری است
ششم قصیده طبعی قرص بنجر است از کتوراج

ابن معین

هفتم رساله ایست از فراید طبعی از مفردات
و ترکیبات و معاینه و غیره

هفتم رساله فراید خوب جنین است که
در سنه ۳۷۹ تا لیل شوال و تولد
آن بفرستد ایضا معاصر با پیر پادشاه
بود و در هند میرسد بهمان یونانی طبیب
است که رساله ددم این مجموعه ازاد

این یادداشتی صناعت اول در مرسوم به تمام فایده است
که کلین صفت و اگر آن قدر معاصر در آن زمان است که
که مختصانه در باب ترکیب و تولد گان لغت رساله نوشته در این نظر است
تالیف لکنی

منه جزیره سلامت قدم
گذرد حکمت شناسان حراز
که آخر تولد کند زان بزم

در پیر مشروب

اگر صحتت بایستی هوشتیار
مخز آب از می چو خوردی طعام
چو خوردی غذا و زمانی گذشت
مخز آب و امثال آن نشتا
مرو و اتوان جز راه صواب
که در مضم نقصان بیدار است
دورت معده که مست باشد
بیشتر صحت چو داد تو داد

شاول مکن شیر و ماهی بهم
ز اهل کوه تر چسب با پیاز
نودانی و کوه کفنت و السلام

ز تدریس بد خویش را کوشش دار
که کرد و از آن معده را کار خا
همی شایسته مایل آب گشت
که کردی برنج غنا مستلا
مکن در میان نده امیل آب
در نهضت بیسی زبان بیدار است
میان غذا آب خوردن غذا
نکاری پری سپر خور زاد

تالیف لکنی

فوز آب و یکدم صبور می نماید
 کمترین شیوه حالات بزیاید
 بجام کرد در کشتی آب سپرد
 ز حاتم هر که برون آمدی
 محو ز کینان آب از پیش دم
 کورت نیست که شش صحت شو
 از دهن رطوبات حاصل شود
 پیش آید از مرض شکلات
 کشد تا توانی فرون از حساب
 منت را کشد بقدم نرم نرم
 و اگر گرم باشی و از آب سرد
 مراد ترا و اجیت استناب

پاش ترا که محیط است در آب
 مرضهای بچند و عذرا بدست
 بکماند بر اجانب رنج و درد
 اگر نه ز اهل حسن خون آمدی
 فراوان مکن بر تن خود دستم
 باب از نی میوه بایل شو
 ز پهاریت کار شکل شود
 خوری آب اگر از نی مسهلست
 هر آنکس که در شب کندیل آب
 اگر خوشی خوردن آب گرم
 پاش می آید گرفتار درد
 ز کوه کرد آب و کج آب در آن

ز اشجار آب و ز آبی که پخت
 بانی که شورت یا تیره هم
 اگر عاقلی دار و در خود نگاه
 که این مرد و خالی ز غلطت نیند
 دولت رازد از شیرین که پخت بود
 که از نفع امعاء و درون
 رسالت بسع شریف نخن
 که در دست پیشک لطافت بود
 چو خاطر کشد سوی آبت نخت
 که بر آب انهار شد پستزاد
 و راز آب انهار آن آب را
 که موجود باشد در چنیند چیز

بطرف نیستان فرو شوئی
 بنیاید شدن بایل ای محترم
 هم از آب چشمه هم از آب چاه
 هفت را بجز عین علت نیند
 مکن جمع با آب چه آب حویلی
 چه چون الفت کردت بخون
 روزه آب که چه
 راحت بد پیش آید
 بیاید ترا آب انهار جبت
 لطافت ز تا شیر خورشید باد
 طلب داری اصحاب اجاب را
 کج بود نزد اهل تمیز

یکی آنکه بر پهنک جاری بود
سیوم آنکه نورش بسبکه قناد
فراوان بود چشمت از بجر آن
ششم آنکه شیرین و شیر آید ترا
بود هفتین آنکه آید ز دور
از نیکو زانی که رفت بدست
چون در نعل چرخ مشرف بود
شومایل می چو آمد حسرم
بدانسان که می در شریعت است
جز از آنکه نفع از قیلتش بود
زانه از چون خورد هفتاد
درت کثرت شرب شد بر دوام

دویم از بلندی به پستی رود
چهارم رود دشت مانند باد
که یابد ز تماشای سر سفیدمان
چو لعل تان سرکش آید ترا
بدانسان که از چشم مهر روز
را حافظ و محبت صحبت
ز ذکرش کی شمه واجب نمود
بشرع محمد علیه السلام
جلک است که هم ای حق پرست
قیلتش بسیار مقضی بود
بعضای باطن رساند ضرر
کز فآرمانی بری بخو عس

نسخ

تشیح فرود کیرت استوار
توله کندر عشر پایان کار

فلاحت

نه انم که چون آرم آخر بجای
خدا می که لطف و کرم آن اوست
لطیفی که از دانه خلدی لطیف
لطیفی که توان بصدور کار
مرا از کرم داد تو مستیق آن
بر آورد از لطف خود حاجتم

زخمهای

فدای

بر تمام این نامه شکر خداست
غذای دل و جانم از خوان اوست
میسان کند بر زرق مور صغیف
ز لطف او اندکی را شمار
که کردم از سر که زلف از

فواید الاغیاء

بدان چو که گفتم سپاس و درود که در فن طب است این قطعها
فنا شد شش غم و هر طرفه ز دریا می حکمت در می بی بها

وله

پس یکدم ای بخت فرزند زبا که فرزندم که از تو نبود جدا
بلطمم چنان کن از آن پشتر که از ارجعی سویم آید مزا
فواید ریاسم بخلق خدا

وله

شنو از یوسفی بسع رضا
کری ذوق علت مرضا

علاج نشو و نما

ذوق هر علتی بقصد میکن
حفظ صحت مثل میفرما

وله ایضاً

خلط چارست زان یکی نیست که بود کرم و ترسان بود
بلغت آن در که آب صفت پردی و تریش بود پیدا
پست آن دیکوی که چون آتش که بود خنک نام او صفرا
دیکری است پرد و خشک چو آ که نماند حاصل حکمش سودا

وله

افضل خلطها پست خون که از و پشتر میرسد منت بقذا
و انهمی بچست و از لی آن است صفرا و بعد از آن سودا

وله ایضاً

سرخ رنگ شد علامت خون زردی آن علامت صفرا
شد سفیدی علامت بلغم تیرگی هم علامت سودا

وله ایضاً

بول چون پسرخ آید از خونت
در سفیدت بپوش ببت
در بود زرد باشد از صفرا
در سیاهت پیت از سودا

وله

کرده است ای که پست آمده است
نموده و اینچنین و تخم کرفس
کوش کن کوشش گفته حکما
ساز مجنون و میل یفسر ما

وله

که با نیکه تور یا بد فتوری چند روز
در فتنه با سرعت از آل کار بمان
به که از لیم کبوتر ذرخند و سارین غدا
باید تهر روز خوردن دانگی زرد

وله ایضاً

غسل کردن پنج کس از آب سرد
کویت پنج رخ را پر و بیصی
افکنند از ریخ و علت در بلا
صاحب سهال و زکام و مقلبا

بسته شده است

بند مختصم
وله ایضاً

در میسل اگر کند آشنان
حیض را زرد کشتاید بول
زرد و اما چه پسر و چه برنا
نیک باشد ز بجهت استقا

وله

چو آویزند طفل را از طلا می خالی کند
ز مخلوطش خورد هر روز اگر پاره پاره
بترسند و کز او صرع نشان بکشد
شود صفت دل این برادر علت نوا

وله ایضاً

گر پر مرغ خاکی سوزنی
بر جراحیست فشانیش دو پر روز
پس با سلی از برای دوا
آورد در جسم آن جرح است

وله

آب آبی گند شکست
بیر و نفت و موم و روغن کند
بگذارد فتنی و دفع حشا
منع سیلان و فضول است

وله

آب شوره را چسب ممال
گیر و هر روز بر غبشتش فرما
که جرب را بر دهنند بود
قویا را خارشش اعضا

ولایضا

پست ریگان بل بخو بود
بذر و برکش مقوی اعضا
دین از روی منفعت اثرش
هر که بردار فیل کرده طلا

وله

فوردن شیطرح مفید بود
بهر درد مفاصل و قویا
سودمند آید از برای بهق
ساریش چون آب سرکه طلا

ولایضا

استخوان آدمی را که بسوزد در
باکلاب آنکه خیرش سازد و سازد طلا
در دیر زمانه آنده صرع را باشد
ریش ابرساند و در مفاصل را دود

آر

ولایضا

شراب اسطوخودوس اندوز کس
زمن بشنو حدیث پریا را
بواسیر و کویون را دهنغ
بر دهنم علت ماغولیا را

وله

گر خوری یک گرم از پکنج
پاک سازد ز فضول امعرا
بهر دهنقرس و قویا و دوار
صع و درد پسر و استقار

ولایضا

سماق و آب او هر یک بچده
موافق باشد آرد اشتقار
شکم خند کند بر ریش روده
برد تسویش ذو سبظار یا را

وله

کند چون دود فنجکشت رازن
بجز دخن کند کم شهوش را
اگر اس کش کند در زیر خود دود
برد انکیز و زور و قوشش را

صدف سوخته تازی چو سیون
پاک سازد و سنج و دندان را
در چشم افکندش دفع کند
ریش چشم و غلط اجنان را

وله

وله ایضاً

اگر بر موی مالی آب برک سر و باده
کنور اسپید یکم و قوت
و گراز در دندان کن بود در بوج
زمانی در دندان خویش مانع بود

وله

در آبله فرنگ و دروش
بهر تو که آمدی را اجاب
نزدیک معالج مجرب
بهر بنود ز جت سیاه

وله ایضاً

یکدم هر که هر صبح خورد
بهن بوده را بهر شب
شوش آنچنان قوی کرد
که ز جانش بر دقار و شب

۹۲

خوردن خرچنگ از بهر سعال
وز برای قرحه شش را نفعیت
زهر کر دم را کذب شش دفع
در لوی زخم شش آن هم نفعیت

وله

وله ایضاً

معدای گرم را چغری که قویست
ابلیمو ساق و ترمندی بهیست
و آنچه از وی معدای سرد میگردند
زنجیل و دار فلفل ناخواه و مصطکیست

وله

یکصد آله پر و رده
هر که هر روز خورد و قوت صبح
دفع سودا کند و در بدنش
خلط فاسد شده آید بصلاح
ضعف دل کشودش دفع و رسد
قوت از وی بقوی و ارواح

وله ایضاً

یا قلی چون طلا کنی بر روی
دوخ از روی در زمان برود
در کز کنی ز رخسار است
اثر زخم و غیر آن بسپرد

آب نارس شیرین در شیشه زیر کوزه **وله** در آفتاب که مشتابا توام آید
میکشیم میل آنکه در چشم خود که پیک **وله** خارش بر دروین نور بصیر فراید

سپستان از برای سرفه کیکیت **وله ایضا** بر دت اعطش را هم نشاند
نشاید خلط صفرار او سپینه **وله** کند نرم و طبیعت را بر اند

سلفم ز برای سپینه کیکیت **وله** انجیر کند منی منرا یید
طبع توار و شود ملایم **وله** بولت رود اشتها آید

باشد پسر و قد کلخ **وله ایضا** صحبت چو با عیال باشد
احوال دل مباشرش را **وله** در مرتبه کمال باشد

وله ایضا

کف دریا بموم و روغن گل **وله** چون پیا رت بر حص برسد
بر د از رخ تو داغ کلفت **وله** زنگ صافی که منس برسد

نیم مشقال کند اسفند **وله** نذون چو باشد شربت می خازد
پس کند گرم و ناشتا خورد **وله** بچه مرده را پسندارد

وله ایضا

کج که آری بسر که چون برسد **وله** خون پی همان زمان بندد
و بود خون ز زخم تازه روان **وله** چون فشانی بر آن روان بندد

وله

شش بود بر سر که و عنصل **وله** ناشتا که خورد روزی چند
از برای معان و ضیق نفس **وله** خواهد افتاد و نیک فایده رسد

بهرت کس که دانا بود
دوی دیگر اخلاط و اعضا بود
سر فرابا یکی چکار بود
در در چند سقرار بود

ولا ایضاً

از سرداش شجاعت گزینی پستان
بوس سرم صلیح و در چشم کون
ریخ نضوع و علت سپاه بادبان
سودند آید و لیکن مورثان بود

ول

که ز اوراد حیض ریخ بود
حیض او ز قه زفته بسته شود
که کند شاف صمغ و سره زینه
چون نهد یکروز در اندر سنج

ولا ایضاً

هر که عارض شد تب و بکس از تنم
اگر کند غلیظ یعنی برخلاف حکمش
چون شود خارج سودا و خلط شد
هر پیش آمد خورد میجر یا سینه

ول

امور طبیعت که هفت آمده
یکی است ارکان در کراخیم
بهرت کس که دانا بود
دوی دیگر اخلاط و اعضا بود
قوی باشد ارواح آنکه بدن
که افعال معشتم از آنها بود

ولا ایضاً

زنجبیلی که بنودش ریشه
بادهای غلیظ را شکند
بنو که نه هم جودید بود
خارج و لقه را مفید بود
هر که هر روز که خورد او را
قوت باه بر مزید بود

ول

در پاض پضمغ اندزوت پرورد
و ز تاپروردش رغبت نای میبند
چون کشی در چشم و در چشم نای
مرد صغرا و خلط خام و ادرغ

ولا ایضاً

زهر اگر چند زهر مار بود
روغن کاه و فغ زهر کند

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| کار خلقی بیک نگاه شود | کله خداری که از دور کنس او |
| پس از نیکو نبرد بر او بشود | نوز دارش از غوان جوان |
| موی ابروی او پسیاه شود | کرگند و سمه وار برابر و |

ولا ایضاً

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| بول را اند چشم از روشن شود | ترتیب نیکو باشد از بهر حال |
| کر بود چون موم چون آهن شود | آنکه نتوان بر دناش فی المثل |

وله

| | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| کرده را قوت دهد آنکه زاپید کند | در غذای خویش اگر هر روز از این بپزند |
| طبع را هم نرم سازد و اشتها را بپزد | آب کردش را مفید آید بر او اگر |

ولا ایضاً

| | |
|-------------------------------|-----------------------------|
| وضع زچهره و حلق ایسماخ غش کند | میخورد شراب زرک که از روی |
| صفر افروشد و ذوق عطا کند | قوت دهد دل و چکر و گرم معده |

در بعضی

ولا ایضاً

| | |
|---------------------------|------------------------|
| داد فلعل حصر صبح خوب | کر بود ضعف باه دفع کند |
| مغده را پاک سازد از بلیغم | ورم دست و پایی نفع کند |

وله

| | |
|--|----------------------------------|
| بلیغم و صفرا و سودا را از تن براند کند | بسیخ مشقال از پستان چون طلا بپزد |
| مرد از بیخاک فکر اگر در حکمت بچون کند | بهرگز نفوس برود در مفاصل را |

ولا ایضاً

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| خوردن ماهی که باشد شور | سینه از نفوس خلط پاک کند |
| در بود تازه و شیرین است | قوت باه را زیاده کند |

وله

| | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| هر کس علاج موی سفیدش کند بکوبد | کو خوش پاک بوی سفیدش بر او کند |
| آب سماق و آمله و سمه و حنا | موی سفید را بدو سبزه کند |

ناخن بویز را پری رویان چونکه در زیر خویشش دود کنند
صبح را نافع آید و یا بد حیض ایشان کشد و سود کند

جماع نخ کپس ممنوع باشد کرده کرد ایشان مرد شیما
یکی را همان زن پرست و دیگر صغیر و حایض و به شکل و پمار

سائیدن اگر مازوی سوده پس آنکه در قبل هر روز کیسه
بریزد با شراب ارغوانی گلش را غنچه سازد چهره کلان

اعضای ریس چار باشد بهر توکنم شماره هر چار
قلب و کبد و دماغ و خصیه کفتم بوی جلاید سیدار

نیم شقال اگر زمانه سفین در کشتی بخت بد قوت
معه را کرده را قوی دارد مگذار در ضعف تن آثار
در وقت بلج زاده تکیه کن حیض بکشا پد و کند او را
بشکند باد با و دفع کند زهر مارا چو هر که دم و باد

موش را که شکافی و سینه موضع را که ماند در وی خار
خار آرد برون از آن موضع نرساند بصاحبش آزاد
بر خار زیر اگر گذار نمی سوزد دفع کرد و زخم زهد پمار

کر مر بای زرد کس عسلی بکف آبی و نوشیش بخار
کم شود ضعف معده است برود قوت شهوت از دل تو قرار

ولایقنا

از زنا خود کند هر کس که موی
پس گذارد شوگر انرا بر زمان
چونکه مکرارش نماید موی را
باز بار او نباشد هیچ کار

وله

خطمی از راه منفعت آید
در ضمادات ذات صد بکار
ورم شری را در تخلیص
نکند از دعیل را پیما

ولایقنا

حون مزاجیست که در دهنهای گرم
سرد غیبت مزاجت چون شود گرمی
سرد باشد هر چه باشد ترش و سقیم
گرم باشی تلخ و تیز و شور و شیرین

وله

پس درم هر که برکت بالکنو
جوشد و شربش کند بشکر
نافع آید ز بجر صرع و بسون
وز برای جرب چه خشک و چه تر

حال بخور بلغسم و سودا
کرده از وی زمان زمان شتر
بهر ضعف تن دهد قوت
بدل مصلحه و دماغ و جگر

ولایقنا

میل کردن باشد از پدانیست
نزد دانه شور چه بر نا و چه بر
مرغ با ترب و کبوتر با پند
کله با انخور و با انخیر شیر

وله

پشتن اعضا بگو کرد ابیت
دفع این هفت علت بر شمر
خارش اعضا و نسیان و جز
رعشه و قوبا و افلج و حذر

ولایقنا

جا کور اکوب و ساز از آن
خشک دار و ز بجر ریش ذکر
کز برای علاج این تشویش
بود دار وی مجرب تر

وله

چو قیراطی از مشک غایت کینه
دماغت کند تقویت ذهن تیز
نکو باشد از بجز پست و کمر
برد چون سردی بود در پیر

ولایضا

ناشتا چون شود ترا هر روز
بیر در عشر او دفع کند
در می خورده چند پید پستر
از نبات و صواع و صرع و سده

ول

بکر خروچ بصر و دیم
چو کوشش چو دهی طفلی را
بوز همس از آنش بهیسته
گریه کمتر کند آن طفل در

ولایضا

سنبل الطیب موده رانیکت
بدماغ و بدل بود نیکو
نیک باشد شیر ز راه بکر
شود از وی زیاده نور بصر

بلکه

بشکند باد و طبع برانند
بیر در دشت و در در که

ولایضا

خاکستر موی آدمی زاد
یا بجز هر یک شند در چشم
بیزند چو بر جراحت پسر
کرد در و سپهر روز را کورت

ول

از زراوند طویل ارکیدرم
حیض رانه بچسپرون آوگه
با حسل نوشی کنند دفع کلان
حب قرع نواز دو گرم دراز

ولایضا

هر که اگر می بکر باشد
پس با شیر باشد آب نیک
کو طلب آب بوستان افزون
و آنکسی میل میکند هر روز

ول

خوردن شیر کا و با خرما
زنگ نیکو کند گند اینخیز

فروبی آورد ولی وسیته کز ترشی کند کسی پر همیشه

ولا یضاً

در سپیدی نو و کل حکمت چون سپم کوره بسوزد پس
پیش بگذردم از آن هر روز نافع افتد ز بهر ضعیف نفس

وله

پون در دست بود کریمه از هر چه سپرد محبت باش
وانکه نهی طلب کن خطسی و کشفید و خشناس

وله

بر درم چون نمی افکنده کاد که کند دفع نه پنی دورش
نافع افتد چو ضا دش ساریا موضعی را که کرد ز بوشش

ولا یضاً

کل سنج چو ساید مردوانکه باب پشت خود سازد نمیش

بزنی هر که بد زنی می تردد ز فرط دوستی کرد دایم تر

ولا یضاً

بیاض سفید مرغ آنکه مالده ز خیل نگو آن بر روی موش
جلال و عارضش محفوظ مانده ز تاب آفتاب و تاب آتش

وله

زن چو مانده در صنی در قبل از سحر که تا بوقت خفتش
چون رسد نزدیک او مردار جاع لاتی باید که نتوان گفتش

ولا یضاً

هر که از زبوشش بوردیم خوردن مثل شوکران و صفا
قلقل بوده را بر و عن کاد چون خورد باشد شش از خفاص

وله

سیرا چون ز پی و میل کینه سرفکنه را بود نافع

در غوری تمام بر بخار وجود
کرهای دراز را دفع

ولا ینضاً

ده درم بیل اگر کنی غیبت
معه در تقویت کند باشد
از برای بهق بود دفع
غشان وقتی ترا دفع

ولا

ایک پنجم قبلت سای جهان
که شفا بایست جماع کن
شب گذران تو پیکار
را نله چو ایت سدام شود
که بتوشش مانده رضاع
که نصرت در صداع جماع
خواب میکن کمی ز بخر فراغ
سبب سواضم وضع دفع

ولا ینضاً

زن دید چون پرورش که این
پس گذار ساعتی در فرج خوش
در طبع غود و پس نبل سبب
سازدش نرم و معطر گرم و خشک

در اسی

در مداوی مرض غایم گفت
بهر امراض اسافل قی به
سخنی پاک تر آسب زلال
بهر امراض عالی اسهال

ولا ینضاً

از برای بهق عاقر قرحا
بستان و بکوب با عسلش
باش در آفتاب گرم و بین
قدرت ذو الجلال و الانضام
و انکی و کیدیم از اطر یلال
دوره جبار و میل کن قیالی

ولا

یکدم غود و مثل آن پس نبل
سازم چون بشند و میلش کن
که رو پشت را در بد قوت
بکند دفع سر عمت انزال
مسک و انکی و سعد کیمشقال
که برد از دل تو بیخ و ملال

ولا ینضاً

صمغ عربی بسزنجبت
نیکت برای دفع اسهال

آواز گرفت را کشاید
یک شربت بود و در مشال

ولا ایضاً

بر این سون با دست چو کند
در شکم با دراد بد تخلیص
کند او را بول حیض و عرق
بر دانه است و پای علیل
پسده را که در جگر باشد
بخشاید با مر رست جلیل

وله

بود چون معده خالی خواب کن
کیا بد در بدن روح تو تخلیص
چو روح است در بدن تخلیص
رودت غالب آید بر توی قبل
ز بهر صحت باید ضرورت
مراجعت را بگری که در تغذیل

ولا ایضاً

پس درم از شقاقل مصری
بستان که بگوید غور بعسل
یکد ساعت که بگذرد بازن
شومقارن که دیگر است محفل

پایه پاک

از پرستو که خوری لحمش **وله**
دین را روشنی آید حاصل
خون او را چو پاشد ز ن
شوت او همه کرد ذرایل

ولا ایضاً

خوردن آب در چهار محل
نزد آریاب حکمت است حرام
بعد هر سوه و بعد جماع
بعد در وی کار و بعد طعام

وله

خس که گاه خون پیشش هرگز
آب کردش را در دفع تمام
کوشا دل میکش بچاه و گاه
هر که بسیار افتد از احتلام
تشنگی نباشد و خواب
معده را باسد موافق و السلام

ولا ایضاً

آدمی را شود چو سوجب رنج
مانشتاد بر امتلا حام
هر که رغبت کند حمام رود
سوی حمام بعد مضم طعام

| | |
|-------------------------|-----------------------|
| پس کبونی و حبث کنی بچسل | سهل بلغمت و سودا هم |
| پنده بکشاید و براند حیض | تن کد فربه و توانا هم |
| دفع درد کمر کند تمام | ببرد در پشت و پارا هم |

وله ایضاً

| | |
|--------------------------|------------------------------|
| عضود موی سر جنس باشد | کویم بتوزان یکی بود لحم |
| باشد در کوی و سین و نبود | یک جنس در که که مانده جز شحم |

وله

| | |
|-------------------------------|----------------------------|
| جوشی پو انجبار و کنی سرش بچند | قوت دهد بعضو د کند نفث دم |
| دافع بود ز کام و سعال و عاف | نافع بود جراحشش را بینه هم |

وله ایضاً

| | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| در شیوه شهوت کن افراط که افراط | احداث تشنج کند و ضعف بصر هم |
| عارض شودت عیسه و قوت درازا | تشویش دهد عروق را در کمر هم |

وله ایضاً

| | |
|--------------------------|-------------------------------|
| پاک سازد بدن از بلغم خام | در می چو کند خوردند از ریونند |
| ورم کلبه و درد در اجسام | بر وضعف دل و نفخ جگر |
| پنده نام بجا یه تمام | به شود نفث دم و قوت جوق |

وله

| | |
|----------------------------------|----------------------------------|
| مغده کند تقویت غم بره از دل تمام | بکند رم از زعفران هر که خورد صبح |
| در ددل و مغده را نیک بودو السلام | سده کشاید و بد قوت شپت و کمر |

بکند کتب معانی

وله ایضاً

| | |
|-------------------------|--------------------------|
| ز غبث کن ای زیداری شقیم | خوردن تشنجش آرد خواب |
| سرعت از زال انفع عظیم | سرعت از زال اگر داری دهد |

وله

| | |
|-----------------------|-------------------------|
| اندکی زعفران کسیرا هم | گر بگیری ز مقل یک مثقال |
|-----------------------|-------------------------|

ولا ایضا

کشیز و بنفشه و گل سرخ هر یک درمی نیم پیش و نه کم
ستان بکوب و مثل مجموع از قند سفید سوخته کن صنم
چین میل کنش که نافع افتاد در دسرد و در کوشش را هم

وله

کشیز بود منقوی دل خون بند و در سپهر کند کم
در زنجیر مفرغ باشد تشویش دوار را بر دهم

ولا ایضا

باویان باد معده را ببرد روشناسی بیده بخت هم
قوت باه را مفید بود شربتی آمده است از نو و در دم

وله

آب موردانه پسته را ببرد عرق بند و شکم را هم

معدده قوت دهد بر اند بول نیک باشد و بجز نفعش الدم

ولا ایضا

که خوردند از زباد و شیر اطلی کرده مثلش ز مشک با آن ضم
به شود بعد خوردن مهمل خفانی که باشد از بلغم

وله

تراوند صرح سود منقوت فواق و نقرس و وسوس را هم
دماغ و معده را باشد منقوت صداع و درد پهلور کند کم
برود در سیرین عرق الشانیز دهد دندان جلا و الله اعلم

ولا ایضا

یکدم زرنب که کولی صبا پس خوری با شربت به دوام
قوت دل نختد و آرد و سرخ باد را بگذرند شکم

وله

| | |
|---------------------|--------------------------|
| دولانه شرح بوستانی | نیکت بجهه و حکرم |
| صفراشکند مفید باشد | از بهر تنوع و بی قی الام |
| قوت بخش بگروه و پشت | اسهال قدیم را کند کم |

ولا ایضاً

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| اگر کجند شود هر روز میلست | کندنی شبهریج سردات کم |
| منشی افزاید و شهوت کند تیز | شود چیزی که نتوان گفت محکم |

ولا

| | |
|---------------------------|-------------------------|
| چون شود خون ز پستی توروان | آب سرکنین خرچکان در دم |
| ور کرد عقرت بقول حکیم | جرم آزا بگیرد کن مر حسم |
| که در آن علتت به بند خون | و نذرین فارغست کند زالم |

ولا ایضاً

| | |
|-------------------------|------------------------------|
| تیم شقال اگر ز پور بخان | داخی از ز عفران نه پیش و نکم |
|-------------------------|------------------------------|

کوچه

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| کوبنی و کفنه اشش زنی نه بار | پس کلاب اندکی بنوشی مسم |
| چون تصرف کند در موده | کند اسهال و آورد بلغم |
| بصلح آورد و مراجبت را | بیرد از مفاسد حاصل تو علم |

ولا ایضاً

| | |
|------------------------------|-----------------------------|
| شش از برای ضعیف نفس نکند | وز بجز حبت قرع بود بی نظیرم |
| در غبت گنی چو یکدم از وی بجا | کمر رسد ز زخم زیتلار الم |

ولا

| | |
|--------------------------|----------------------------|
| خامی پوده را با آب صابون | چو بر زانوشی در دست کند کم |
| در بر ریش سر سازی طلا | فراهم آدش و لنگه اعلم |

ولا ایضاً

| | |
|-----------------------------|---------------------------|
| پدرم صبر زرد و نصف تا | پای و پیز و نگاه و از زخم |
| که بر در هر کوی کشتی در چشم | جرم چشم و طار کشش را هم |

اشتها آرد و دهد بایرک
مضم را کرد دست تمام پان

وله ایضا

عضودان بی ترود معسر
جزو محسوس او مشارک کل
ور نباشد چنین مرکب دان

وله

بریشم یکدم هر کس که هر نو
پایمیزد پاشد دلش را
توانا کرد و سهوت کذنه
کنده مقراض و باشدش بر چندان
فرج بکشد و خوشحال خندان
شود ضری که میدانی چو سندان

وله ایضا

طلب کن شربت اسپکنجین
هم آمیزد از بجزرد او
و قیق با فلی کیمشت بستن
طلای میساز بر آما پس بستن

وله

وله ایضا

پرون برد از تن تو بلغم
توت یابد از جگر کرم
تسویس سپرز را کند کم
آهسته نموی بر نیم مثقال
فایز کندت ز دور دسینه

وله

نشاند بر دشتنکی را ز مردم
کذاری چو بر موضع زخم کروم
شود سر که چون خوردنی
ز دردش خلاصی آید مردمان

وله ایضا

سخت کردد چو کرده ات دندان
بوی خوش همچو خجرات ز دبان
غم نشاند شوی خوش و خندان
نفع پروست از حد امکان
بر که تنون چون خودی هر روز
بر فروز دخت چو گل آید
فرج آرد ترا و از فاطمه
بزل معده و جگر بر پید



ولا ایضاً

دو درم کرخوری ز جو ز بوا

بکر و معده را دهنه قوت

اشتهار و دو کند او را

وله

شادنج را اگر کنی مغسول

ریزی از آب چشم خود ببرد

ولا ایضاً

بهره سپید است چو خوراک

ببرد سر و آتشش کن

وله

هم هرجی که حسرت طین گویند

شودت بوی خوش عیان زده

نیک باشد ز بهر درد می

فرحت بخشد و کند خندان

بسیر زمان

پس پامیزش

خارش چشم را سودش آن

بکند دفع زهر جانوران

کردلت تر و دیست در آن

خسک سازی چو پس گشتن آن

چه انگس از بدان باشد چه بجان

برون آید تن بی شبهر بجان

ولا ایضاً

طلاسازند اگر از نذر کتان

شکم بندد کرکشس سازد بریان

وله

بود مفیدنی زهر جمله جانوران

نشود علاج پسر را دو اراد آن

ز صرع اینیش باشد فور بکته آن

ولا ایضاً

کم کرده آب ز فتن چشم تو در زمان

قوت دهد معده و دل هر جان

اگر بجان بماند در تن کس

چرخ نیل طلا سازی بشدش

پزد نیک و دامیس و دپله

کند قین پزندش چون درش

پنیر مایه فرکوش اگر خوری بگرا

و کز بزرگ خوری صرع را بود

و کز بطلح می اندکی بسوده قند

پس اگر بیلد زرد و کوش چشم

در هر شب سباح کند زنی کندیم

وله ایضا

| | |
|---------------------------------|-------------------------------------|
| معه از خلط کند پاک اگر میل کنی | ده درم آب چند روزی بخار کنی |
| در وقت کوچ برد در دگر در و کلوی | در و پا در در و درون در دگر در و در |

وله

| | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| مردم باید که باشند محتجب از جاذبه | تا برد از اهل حکمت در ره دانش |
| ز امسلاهی معده و از زکون در | وز جاع ناشتا و فتن جام |

وله ایضا

| | |
|----------------------------|-----------------------------|
| فندق از سوزی و بسیرشی بریت | پس نبی بر فرق طفل بکیند |
| چون بماند چند روزی بر سرش | چشمش از آن رق بود کرد بسیار |

وله

| | |
|------------------------------|---------------------------|
| نخود را خواو خام و خواو پخته | خورد چون کس فرزند تو باشد |
| بر درج سعال سبب می را | کند آواز را صافی بدستگاه |

نرم سائی و بدمن کجند
ذکرش کرد از آنجونه بزرگ

بنی بر ذکر مرد جوان
کزن آید ز دوشن بغان

وله ایضا

| | |
|-----------------------|---------------------------|
| زور و بر کشفالو برابر | کبیر و آب از اینک بستان |
| سباجی یک پال | که حسد القوع را اندازد آن |
| را نوز و خورد باشد | کشد نکهت از آثاری ازین |

وله

| | |
|--------------------------|--------------------------|
| بهر که با آب غسل خورش را | چاره شغال نه کم نه افزون |
| ناشتا میل کند هر کس می | که بود در تنش از دپرون |

وله ایضا

| | |
|----------------------------|----------------------------|
| بر شکم چون نبوی حنظل را | بسیه دانه و خل نظران |
| هر جا زکرم چه خورد چه بزرگ | دی درون بماند دست از دپرون |

وله ایضاً

تخم شلغم چوپس از کوفتش
بجسل میل سکنه پکه و گاه
نرم سازد شکم و نیک بود
دفع هم را و قوی کرده باده

وله

شور دگر در روغن کجند پزیه
و انگی صافش کنی پس گاه گاه
ز زرد شدن بر موی و مالی موی را
و انگی انداختن دارد نگاه

وله ایضاً

مسکه سر روز اگر سکه مالده
برتن غویسن بود فریه
ور بهالد بر آن ورم که بود
بر کش آن و خصیه و کرده

وله

قوت جسم و جان اگر خواهی
زیر این روغن منیر و زده
نان گیر و زده بایدت خورد
چند دور و راه آب سوزده

وله

در تن آدمی پس روح بود
دوم آن طبیعتی آمده است
جای اول دل و دویم جگر پت

وله ایضاً

خصیه الغلبه از غری بعسل
ور کنی نرم و در کشش بشوید

وله

سقمونیا آب جو و آب پسته
ورد انگی اختیاری کنی با کثیره

وله ایضاً

مغز خفاش را که تازه بود
پیر صد ساله که بود آن مرد

اولش آید پت میو اینی
سوشن نیست غیر نفسانی
جای ثالث و مانع مانع

کرده بچون چنانکه مید اینی
سخت کرد دهانکه مید اینی

نافع بود چو بر کلف بود بطلای کنی
پارین بود چو ز صفر ادوای کنی

بر کف پای مرد اگر مایه
پس بر آرد عصای او حایه

از حضرت صادق مرویست که
خبر کن درخت نیش را در بزرگ
ایندعا را بچون نیشجان العنقا
فی الواریت که نیش الله
خطا میکند مردیت که نیش
و از حضرت مرویست که
ناید یک کف از تخم بردار و در
بقیده بارت صرد میند
افزینم و ما حشون
بوز و در کما حشون
سین کبره اللهم جعل
صبارکما و ارزقنا فیه
السلامه

این خط الفاب در
هر که خاند دعا بجی

ناعم د امر اللذین

وله ایضاً

پس از کس از جوشی و آبش
بقی آید بر وین از معده اخلط
پشامی بشد آید تریه ننگه و قلا
زتن منی باط نقل را بیط

خاتمه فی التاریخ

به ستیاری کلکم شد این رساله تمام
که آفتی ز شد از انقلای آبش
ز خواندنش بفریاد رسد چون انجیل
بود نواید انجیل سال تاریخش

من کفرت
بین اقصو
در کتب
کند

باز که خواند و فاطمه دارم
مأم
در کتب
کند

۲۴

نصف
نصف

وله ایضاً

بوم دروغن کجند چو زرخ
پس آنکه مالی اندک فریصت را
پامیزی ز بهر ریش پینه
عجب آنم که دیگر رس پینه

وله

چون جوشی نیم شغال از خنا
ناخوشی که باشد از دزد
پس بقندش کرده شیرین در کتبی
باخوشی کرده بد بدل ناخوشی

وله ایضاً

چوم جان بوزنی و شوی بعتش
پس آنکاش گشتی در دین خود
بنات مصری اعلا منزه ای
فراییدید هانت رار و شنایه

وله

کبوتر را چو سپهر بپوشد
کشی در دیده شب کوری کند
کبونی و به پیزی و بسایه
رود و ظلمت فراید روشنایه

قصیده در حفظ صحت

بعد از حمد حکیم دانا و تحیت زین رسول و انبیا صلی الله علیه و آله و سلم
نموده می آید که این قصیده ایست در حفظ صحت فرین پیام حضرت
پادشاه پیکر حشمت سلیمان شاه تاج بخش عالم آرای عدو زین قلعه
ظلمت و کسوت سلطنت و فرمانروای نیکین فاطمه عظمت و کسوت کشته
قوت بازوی مسلمانی نو دیده جهابایان خورشید روشن رای
و جمشید ممالک آرای **مثنوی** آنکه او را پدید سرافرازی شاه جم
قدیم ابرغازی گفت او غیرت سیب آمد رای او رشک آفتاب
تابع رای او ست فوج ملک : پس قدر او پست او چ فلک
ملک آمد بیات او فاحش : جبر و از مدح او بود قاصر
تا جهان باشد ایزد معال : داردش بر سپهر غر و جلال

قصیده مذکور

ای که

ای که داری شدر از در حاکم
شیر را بسیار خوردن یک عادت
کرد آنکو را که خواهد خورد با لقمه
ای ز ترشی خوردن بسیار عادت
که عدس رغبت کنی سجد باند که خسته
با تو خواهد بود شکوهی و تانگی چشم

تذییر مشروب

ای برو دست بر تو است بر پیشانی
آب ناریخ از صد افزون یک غنچه
می بردشرم و چای چون ز صد افزون
کز بریت گفته حق در شان او فیه شفا
آخر از ضعف حکم افنی بصدخ و عیا
چند خواهی باده خوردن خوش بود شفا

تذییر حرکت بینی

چون یا نصرت معذل باشد پدید آید آن
خفتی دل را و تن قابل شود بجز غذا

تا بعلت کونا کونا نکردی مبتلا
ترک عادت کن خواه شد بر سر پدیرا
زندگانی شمر کنی خواه شد مینا
جای آن دارد که بر تنم عیضا
زردوزار و لاغرت سازد کس لویا
کز فراوان میل خواهی کرد پدید آید
هر که در در راه سلامت

تدبیر سکون بینی

ای فیصلت معیت و خلق سکون آنچه مورد
از برای آنکه در تن جمع گردد فصلها

تدبیر حرکت نفس

فکر چون زانند از پر دست خود بود
گردد و کبر در آنگاه مایه خوب

تدبیر سکون نفس

حق میگردد و بلا آنکه بی فکری گردد
گاه گاهی فکر میکند تا نفسی در ما

تدبیر نوم

چون خواب بر زکره و دست صفائی
دیگر آن نیز را میسر شود و ادن صفا
هر گاه وقت چنان باشد که در هنگام خواب
روی او تا وقت بیداری بود پیوسته
از بس حال فزونی در تن او باشد زود
سر بر اعضا می آورد و در در با شده

تدبیر تقیظ

هر که بیداری بر او بسیار خواهد بود
در دماغ خود در طوالت غیری را

تدبیر اچسبیدن

شور با نور چون طبیعت محکم گردد
اسفنج و شغلم بسیار کن در شور

تدبیر استنفراغ

در طبیعت از حد افزون نرم کرد
مرد چون باشد بنای صحتش با سر زایل
رومی گردان شود از آن شد که با سر زایل
تقویت کن کرده را از آن معجزی که
بار باز و قرفه و میوه و مغز را
از برای تقویت لستوان صم بر خن
لا جورد و ششم و عود و غیره و از
گاه گاه از به دفع عسرت از آن هم
پس اهل دانش و پیش در پیش
از قوا بعضی مثل قناریه و افلوینا
که بقوت پیتم در پستان بود افتد ز پاک
و در پستان افتد ز خوابان و دلیروری
جمله جزایش کرفس و فلفل و جوردیا
زنجبیل و بهمنین و تودوری و مصطکی
لعل و زعفران و اریدو و مر جان و عقیق و کبریا
سنگل و سعد و لسان الثور و پندربا
می توانی میل کردن اندکی بر شش عشا
خون در ریزی اگر خون کم کنی در استلا

در احوال بسیار آمده از قبض
ای سبزی خندس

| | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| از درون چشم او پیرون نیاید آبله | هر که نزدیک طورش مایه خوردند حنا |
| یوسف را بگر معنی طلوع کراندر سوسن | تا مگر سوسن کشاید با چشم چشم رضا |
| حامی شرح محمد پادشاه بر که است | آفتاب و ماه را از رای او نور و صیا |
| از خدا آید میدارم که کرد در مرزما | دشمنش آسچنان دردی که نپذیرد |

مناجات در طلب عشق و محبت

| | |
|----------------------------|------------------------------|
| ای خدا تا بجی چو مرده دلان | باشم از زمره فسرده دلان |
| حکرم از پسر دکی خوینت | حال ازین قصه ام در کوه کوینت |
| پیغم عشق باشم افیروزه | مانند حسیان نه زنده نه مرده |
| باشد از چنسی فسرده کیم | باز افسرده کیست مرد کیم |
| شده جانم از چنسی افکار | دلم از چنسی بود پچار |
| عالم از پیغمی تباه شده | دل ز پیغمیم سپیاه شده |
| شرع عشق خود منکن بدم | تخم مهری نشان در آب کلم |

| | |
|---------------------------------|----------------------------------|
| اختیار مسیلت در صیغی باشد | زان بی باشد بتر کم کردن خون شستا |
| در خزان کن اجناس این هر چه باقی | در بهار از گرم و تر بگذر که چون |

تبر فصول

| | |
|-------------------------------|--------------------------------|
| چون باید شود در خانه باید ختن | مصطکی دعوه و عنبر نه اصلاح هوا |
| که بود شاه در آن اوقات شکست | رفت با او بجلوت نیست خبرین خطا |

سایل مختلفه

| | |
|---|---|
| چون بود کوه از شمال و شهر دریا آرز | هر که خواهد چنان خون در آن شهر باید جدا |
| چون کنی آلوده خون کشف اعضای | موی را هر که نباشد تش نشو و نا |
| در نخوای موی بر اعضا بگذر کنش | باید از ایفون آب سرگاش کردن طلا |
| هر که او را اصل باشد معده و انتفا | غایت جہلت او را بخون بعموینا |
| که باالی بر قیبت خویش پشوار | سر بر آرد گاه صحبت بر مثال آرد |
| از مرصفا در امان هر کس که خواهد چشم خود | چشم خود را گاه کاغذی که کشد آن تو تیا |

شکر خود دار در دماغ مرا
در برون آتش خودم آتش روز
کن چراغم درون زدای خودم
همچو آتش بر پسترا از من
ز آتش غم رسان بمقصودم
دارم بر بوی خوش و نیاز
در هر بیم حضور بارم ده
ببینم آتش غمم افروز
نغمه غم رسان بسمع دلم
ساز در گوشه غم منزل
بنا خویش از پرده چو گل
بر حکم چو لاله دایغسم نه

سوز خود بخش چون چراغ مرا
چون چراغم با آتش خود سوز
ده کل آتشین زدای خودم
دو دار عشق خود بر آزار من
بنواز بساز چون عودم
چون زرو آتش بسوز و کلاز
نی صفت ناله های زارم
شمع میان سوز و گریه اموز
شعله شوق بساز شمع دلم
یا دیگر خودم بر آرز دل
شورم از دل بر آرز چون بلبل
از تماشای گل فراغسم ده

دایغ غم ساز لاله با غم
آتش افکن چو گل بخسرم
سوی عشق خودم بهی بنمای
تاب و بیم چه از نو و کین
جلوه ده خویش از زلف عدل
از لب لعل ره زن من شو
در د خودم و پس دلم کرد
چون سپویم نشان بر گم و کس
یوسفی را بپس این سپانه
آینچان کن بر نیم جاسست

لاله باغ دل کن از دایغ غم
کرد پستی نشان ز دامن من
بندم از بندگی خویش کشاید
خاطر من هیچ بند کن
ببر از جان من شجیب و قرار
آتش افروز ز خرم من شو
تا نباشم ز جمع پیردان
سوی خجانه محبت خویش
راه دور در دهون خجانه
کرد کار او تمام از دست

رود از خویش شود هوشش
برد و عالم شود فراموشش

معنوی از بی لاری
الاستیغیب

لکله
لکله

بول کند و بعد از آن آب آن کند اگر برای عقیم نیست و الا عقیمت و قنابل
 مرد درین نوال که زن سپید در فرج نهند و صباح بوی از دماغش
 عقیم نیست و الا عقیم است و مردینه در آب اندازد اگر جمیع در تک آب
 نشیند فرزند از او بیاید و اگر تکتک و پراکنده بر روی آب افتد فرزند از او
 بیاید و اگر شیر در آب دو ششند و بر سر آب آید فرزند ما دینه باشد و اگر در
 آب افتد زینه باشد و عرقی که از قدام آید چون بر ذیل نهد بجز آنکه در دوش
 مرد وزن سپید بار نشان آید مانند بر دو فرزند با بوی خوش
 ایتمخته با فو در درجه تجت خوبست که بوی آن بسود و محبت او کرده و اگر
 استخوان مرده بسوزند و بیایند و بر او سیر کشند باغ باشد و اگر نا
 سوخته در کرباس یا کتان کند و بر صاحب تب بندد زایل شود و دندان
 مرده بر صیغه بندد و زن بخورد بره اردا بستن کرده و دندان که در ک
 که در اول کند اگر کند از نده که بر زمین افتد تر زن که با خود دارد و بستن نشود

| | | | |
|----|-----|-----|-----|
| ۶۱ | ۷۱ | ۸۱ | ۹۱ |
| ۷۱ | ۸۱ | ۹۱ | ۱۰۱ |
| ۸۱ | ۹۱ | ۱۰۱ | ۱۱۱ |
| ۹۱ | ۱۰۱ | ۱۱۱ | ۱۲۱ |

مانند

تندران که فرزند زنی است
 بول کند و بعد از آن آب آن کند
 مرد درین نوال که زن سپید در فرج نهند
 عقیم نیست و الا عقیم است
 نشیند فرزند از او بیاید
 آب افتد زینه باشد
 مرد وزن سپید بار نشان آید
 ایتمخته با فو در درجه تجت خوبست
 استخوان مرده بسوزند
 سوخته در کرباس یا کتان کند
 مرده بر صیغه بندد
 که در اول کند

و دندان مرده با پیر به در زیر نهند پند از کمر در کمر پروان آورند و
 لعاب آدم کرپند و تشنه بکند تا شتاب همه کند کان پازهرت و بر
 مانند سود کند و اگر بر کرده اند از نده نجیب سد و هر چه را خون نباشد از ایام
 بپزند و اگر بر آهن مانند مقناطیس شود و زهر که شل آدم هر که در شیر بخورد
 پنجد کند و اگر با فضل در چشم چهار پایان دهنده کور کرد خون آید
 که در چراغ کند چون روغن بسوزد و در حسره آدمی شمار هرست چو غنای بایر
 پامینند پانزهر شود در کتاب تبری آورد و اندک کپه که اخته آدمی را اگر در
 چراغ کند هر جا که پسر و زن همه چرخ غنما دیکر بخورد دیکر اگر از شیر آید
 روغن بکیرند چنانکه از شیر کوفند یکیزه همین حکم دارد و بول مرد چون بویا
 بخورد سود دارد و بول مرد وزن مر که در چشم کند آب یاز دارد و شیر
 زن نان شکر طبرزد هر که بیاید و در چشم کشد سفیدی برود و اگر در گوش
 درد گوش برود و اگر شیر و اینکین بکودک دهند و یک شانه پاک کند و اگر

تندران که فرزند زنی است
 بول کند و بعد از آن آب آن کند
 مرد درین نوال که زن سپید در فرج نهند
 عقیم نیست و الا عقیم است
 نشیند فرزند از او بیاید
 آب افتد زینه باشد
 مرد وزن سپید بار نشان آید
 ایتمخته با فو در درجه تجت خوبست
 استخوان مرده بسوزند
 سوخته در کرباس یا کتان کند
 مرده بر صیغه بندد
 که در اول کند

شیر دهنده چون نان مرد خواهد و اگر دختر شیر سپرد همیشه مرده
و گنیزه بود که اگر چشمی که آب آید بماند پس بد کند و سر کین اول کودکی
چشم را بر دو شب کوری رانما فست و این آیتی بود که از آدم گفته شد **فصل**
در حیوانات خویشتر آراسی رساند اسپ و طاوس و قیل و کلبه
چشمه شان سر و رخ دهد شیر است و پستور و پیکت و شیرانه
موش بر تپه و گویند که دیر زاید و بعضی گویند که شیر در همه عمر بجاید
زاید و چون بزاید هم آن باشد که چکه اش را مویز بجورد از خوردی و در
و اگر در راهی زخار خواهد بگذراند و از درخت سوسیس عظیم منبر
باشد و اگر پیش برساند رهنه بهتر کرد و اگر در چری با این بگذراند و بگوید
زرد پامیزند و چون فندقی بسازند هر که با خود دارد عجایب بندد و اگر
پیشتر تخم خود مالند دفع سرما کند و در کرد او کند و در هر جا که بچد
بهند موش نماره که دم از آنجا کند زرد و بجهر جا که مالند موسی بر آورد و اگر

در غنی کند حب چهار پای از آنجا آب نخورد و پوستش اگر در غنی بندد
از او از او چهار کرد و در پوست شیر نشستن و مع بو اسیر بکند و در دوم
پیر امن او کند و شب چهارم را نیز دفع کند و اگر موسی او را و گویند
و روبا و شغال از آن حوالی بروند که دیگر نیابند و پوستش هر که بکند
دارد زرد و خلاق عزیز و گرامی باشد و اگر خوشش بر بدن مالند دفع سرطان
بکند و زهره اش علت خوک آن کردن بر و اگر کنی بخورد کار با
خطرناک بکند و دندانش هر که با خود دارد در شب لیر باشد و مویز
بسوزند همین حکم دارد و اگر در زیر صاحب تب بسوزند نافع باشد و در
اگر بوی غنی زنیون در گوش که افکند شنو کرد و در سر کنیش اندکی بشیر
بیایند هر که پس بخورد بر یق افند و شراب او شمن کرد و اصل که و با
روغن گل زرد هم شیر بنهند در اساکن شود **فصل** چند کونند که غیر
مذجاستی دیگر نباشد و گفته اند که در کفن موسی چهار پست زرد

باشد و اگر چه آگاه اول یاد کند چون شتر روی بجای کند گفته اند که زنده او
و مرده او بد و لیت و بیمار از زود بویا سبطا گفته استخوان او بهتر از زنده باشد
و او را پس صد سال یا چهار صد سال عمر باشد و بد آنکه حیوانی که در آن
بزرگتر باشد عمرش دراز تر بود جالبی پس گفته که پیش هر که گفته میروند
پنجم بخورد و منسرب کرده و در هر اش را که خشک گفته بساید و در خود
گشاید ری را برد اگر چه گفته بود و هر سه گوش هر که باشد آب بخورد
چنان پست کرد که از هوشش برود و پوستش بر صاحب تب لزه بند
گند و ناخنش را صاحب ناسور بر خود دود کند نافع بود و پسرین او بر بدن
مانند جینه از اندام او بگیرد و شانه کردن و سوی قیل یا در هر خانه که دود
جاده می در آن خانه کار کند و از همه بلائی دور ماند و خاصیت قیل و کردن
یک حکم دارد **چنگ** از ترک سر بر همه سخت بترسد و اگر غشال خزان
گوشت پراکنده کند چون چنگ بخورد و میرد و یوز چینی گوشتش آب

زیون پنجه کند ریشمار باغیت سود کند اگر پوستش را که گفته در بر
بند بر همه کس مضر آید و ناخنش را هر که با خود دارد یک بر دماغ بخند
چشم زخم نیابد و زهره او را خشک کرده با آب عوزه برهن تالنه سود کند
مضرش را اگر بوی کنده کند هم ملاک بود و گویند او را د و مضر باشد
کس بر آن نشیند و اگر نشیند بمیرد و آن زهر پست و دیگر کس بر آن
نشیند و بمیرد از آن چون با عطر بساید هر کس که با خود دارد و پوستش و از
مویش چون دود کند پشه و کرم بگیرد و پیش اگر دود کند مو
آن حالی کرد آید و دندانش چون دندان ان موش بساید هر کس
دور سر کین چنگ ده چینی بود بر مثال عنبه سفید و زرد قام چون بر
نهند بسوزد و اگر در آب نهند در تن آب نشیند و هر زن که با خود
فرزند دزد و حیاید و اگر قدری بخورد هر که آبش نشود و اگر بر ریش
پود کند **کرک** گویند که ک بایسته مکار باشد بوی بر د و بوی بر د و بوی

ده فرسنگ از فی کله برود و از مردم بر همه عظیم منبرن بدو چون خاک
بر و پاشند بگریزد و اگر زن بر کیز کرک کینه کند آب تن نشود و اسپر
پای بر استخوان کرک بندگ شود و اگر استخوان فیل بر کردن کوفند
بند کرک بدان کله زود و سرش اگر در جایی که کله بود دفن کند اگر آن
کله ببرد و دندانش هر که با خود دارد سگ بر و بانگ بخند و اگر بسوزند و بر
بیرزند هر که زد و کند و اگر بر پوست شیر بگریزد و بر کردن آب بند از پشم
در دندک فایق آید و اگر در خاک کند چون سواری بر آن بگذرد پخته و اگر
پوستش را بر طبعی نهند و بر نند طبعها دیگر باره شود و اگر از آن زده کمان
راست کند در حالت تیر انداختن زده هر کمان که آنجا باشد پاره شود و اگر از آن
کرمی سازند و بر میان بند قوتنج را بکشید و دیر می افزاید و اگر در پستان
مالد و بر پستان نهند و بگویم از فلان کار آگاه گردان در حال
بسختن آید و بگوید و استخوان که در میان سر کین اوست لکر با خود آید

دفع قوتنج و صبح بکند و اگر تیز کند و بردن آن در ذماک مالده تا خون پاییز
ساکن شود و اگر چنگالش بر بالین بود که نهند شب نترسد و شش او را
هر که بخورد دل گوید بر دفع کند و زهر اش هر که بار و عن کل با سمن بکند آید
بنام هر که خواهد و بر میان ابرو مالده چون او را به پند شیفته او کرد
و خایه اش را اگر سپاده با خود دارد مانده نشود و اگر بار و عن زیت طلا
کند در حالت جماع کردن بر قضیب بندد بخور او دیگر کس را نخواهد کرد
کعبش بر نیزه بندد در جنگ بر دشمن ظفر باند و اگر در راهی دفن کند
کرک به آنجا زود و زبانش هر که با پوست او در کردن بند و دفع
صبح بکند **فوک** گویند تا زخم بخورد با آدمی جنگ بکند و دندان سیاه
بر هم زند و چون زخم بخورد و در آب رود بهتر گردد و دیگر زخم بر روی
کار کند و زهره اش را خشک کند و بر بوی اسپر نهند مافع بود و
جهت دشمنی بر هر که جانند دشمن کرده و کوشش جهت باد مفاصل نیکو بود

در این پیش در زیر بالین صاحب منصب نهند عفتی مغزول
رود و سمش اگر در کشتی نهند دفع نمک بکند و جگرش با حداب مار کزید
بخورد زخم بروی کار کند و اگر با عسل آمیخته بخورد بول نکند مگر جایی
که بول کرده باشد و پشش بر دست و پای سر مابوده مالند سود کند و
سرمه کیش در بالین با دام تلخ یا آلهی که کند چنانکه بر ریشه او رسد شیرین کرد
اگر در پای درخت ریزند دفع کرمکوشن کند و اگر بروق زرنند و بالین
نایم سیدار بخرد و سرش بر بالین هر کس نهند منع خواب کند کویند
آتش برسد و پیش هر که بخورد و سرب بر کرد و زهره اش با زهره بلیک
پا نیند موی بر آورد و اگر با پسته کلاغ سپیاده آمیخته کند و بر اصل سوس
که سفید خواهد شد مالند دیر سفید شود و اگر از جای موی بر کنی خوشتر آنجا
مالند دیگر موی بر نازد **کفاح** گویند جانور است و انا که در شب ساریا
مورده نزنند سیاه و گوش گذر و غن او بر کسی که باد فواصل و مر باد سی

کدشته

که داشته باشد مالند سود کند و چون کفاح پروا توان کرد و گوشه یک
بخورد جوان گردد و اگر زهره او در چشم کشند در ساکن کرده و اگر زنی
نیدانک زهره اش بخورد شویش نمازد و اگر در اندام مالند زردی را برود
پشش را در جایی دفن کند بر چهار پای را که درد شکم چون
بگذرانند بهتر گردد هر که فرجش با خود دارد در نظر نهند پس عزیز
کردد پوستش هر که با خود دارد یک بر آن کس بچند و اگر بر شل خزند
دفع کرم کند و اگر از پوست او غرابی بندند و تخمسی که میکارند با
غرابال به پزند تلخ آن گشته زار را بخورد و پیش هر وقت که قن بلیک
بر خود مالند با سالی بلیک را بگیرند و اند زخم او امیر باشند و پیش هر
او دارد و روغن به پیش هر که بخورد و سرب بر کردد و دیر شود غذا
اگر نگاه دارند حفظ را نافع و اگر راست بر راست و چپ بر چپ مالند
در ساکن شود دست را پیش هر که با خود دارد و حی تنزد سلطان

حاجتش زود رو اسود سر کنیش ماروغن مورد اگر بر سر کند موی رایسا
 کند زهر اش با غسل بر ریش نهند به کردد کوشش هر کس بخورد لقمه ز آب
 و قویج را یکساید و نهندش امر که نگاه دارد در کندگان از وی که زنده موش
 امر که بخورد دیوانه کردد اگر آب گرم بر ورزند تا موی بریزد دیگر آب
 که بر آورد بر زنگی دیگر باشد مغزش ماروغن یا سمن بهر جا که بماند سویا
 بر آورد و اگر بخورد نادان شود مغز او را با بوره و غسل بخوشاند تا سخت
 شود آنکه بر جرح است نهند سو دود **آب** اگر شیر آب ترش بخورد
 رنگ سرخ کند و اگر زن بخویش بر کبر داند اش بخوشد و تنک
 کردد با عسل اگر زنی بخورد در صحبت لذت کند و اگر شیر آب با کوه زنده
 و کوه سازند هر زن که کوه را آن بردارد استن کردد اگر آب
 بر دهنل نند نرم کند و اگر سمن است تازه بفشارند و آب آن در
 کوش چکاند کرانی کوشش را بریزد و اگر سر کین گرم است بر جرح نهند

اسب را از جهت آنکه فلان است
 آن جمع حیوانات است
 آن اسب می باشد
 در لایحه

پیود کند و اگر زنی در زیر خود دود کند که بار داشته فرزند از
 زنی میارده جدا کردد و **آب** چایی که دود کند کپس و رتور و کپس
 کبریزند و اگر **آب** پیوزند و خاکسترش ماروغن یا سمن پانیزد و بر
 پاره پشم کند و زنی دهند که بر وارد فرزند آن سو پرخ جدا کردد
 و اگر خون است اگر م بر پایی مانند بوی پارا برود و اگر خون است بخورد
 کپس دهند و مفلج کردد و اگر موی دنبال **آب** بکشد و بنام هر کس
 خواهد صفت کرده بر نند و بجهر کر می گویند بستم خواب فلان **آب**
 و موی را ورزیر انگش نهند خواهش نماید و اگر موی میانی است در طعام
 کتد و بخورد هر کس که بپزند فلان کردد و اگر دندان است که کوبند
 دندانش سپرد بر آید **آب** کونید در میان چهار پایان است
 که یوز در میان بهایم و چهار پای می پرخ و پدید بود بر آن صد که اگر کسی
 بر جایی که نشسته باشد بعد از ده سال چون برسد اگر چشمتان یک باشد

دراهم پدید آید پسته را به پروان برده و اگر پسته را بخت دهند
وقت زادن تبرکد از آن بخت فرج او را قفل زند اگر مغز او را با کل
یا سیمین گرم کند با گالند موی بر آورد اگر خون پسته بر پاره
پشم کند و ز سبب بردارد آستن نشود **حار** گویند که بسیار بخ
کش بود و در طبع او شونی بود که دیگر چهار پایانه باشد و در کتاب
طبری نوشته اند که اگر مستی از آن خاک که خرد آن مرافقه کرده باشد
پاورد و در جای پنهانند که مردم در آن طعام میخورند همگی بخت
گویند که در آن محل که خرد بر ماهه میرود موی از دنبال او بگمانند و با
سکاه از پسته تصفیه او سخت باشد و اگر خواهد که قوی تر باشد بخت
خون کلان پسته و قوری کند در هم بکوبد و بچونند و آن کندم بچود
درد تا چهل روز بعد از آن خرد پس بکشد و بچورد و آن موی خرد بر آن
خود بندد که ذکر او قوی گردد و دیگر در میان چهار پایانه بعضی را در کردن

چیزی باشد مانند مهره یا زهر چاره گرفتن او اینست که آن خراک گیرند و بچا
د پستی بچانند و پروان آورند نرم بود چون در آب اندازند پستی شود
سفید که بر زدی میل باشد و آن پاره برست بخت شود منده هر علتی که باشد
مثل زهر خورده و غیره منفعت کند هر که آن مهره با خود دارد در چشم خلق
غریز باشد و اگر کسی را که زدم بکزد و از کون بر خورشید در کوشش
بگوید که مرا که زدم که زین در ساکن کردد و اگر سر خرد زیر زین در کون کند
بچکس و آن خانه خواب نکند و اگر مصروع بر پشت خرنیخته شود کند
اگر سر کین تر خرد پستی چکاسند که خون آید در حال خون باز ایستد و سر خرد
که گرم باشد اگر کپنی بخورد در حال ببرد چون سر کین خشک آدمی بخورد بخت
و شیر خرد که سرد باشد پاره برست جالینو پس حکیم گفته که جگر خرد کند
بهر درمی درمی شیر کا و در آن کند و بمصروع دیرینه دهنده صحت یابد
و اگر مغز خرد در خانه مال در آن خانه جنگ و آشوب رخیزد و اگر بخورد

این مصلحت را در دواها
 ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...
 ...

...
 ...
 ...

منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما

من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن

نحو درونی دهند که مرد را دست ندارد دست کرد **کوسال** اگر زرد
کوسال در خانه بزرگ یک نماید و اگر مغز کوسال بر روی کودک مالند کوسال
زیرک و عاقل **کودک کومر** گویند که او با بار عظیم دشمن باشد اگر یکی از اینها
همه را بگذرد و اندر خاصیت بسیار است و اگر سپهر او را با سپهر او برانند
مار و کرشم بگریزند و اگر سر او را بسو مان بیایند و با عسل یا نیریزند هر
از آن بخورد هر گرمی که در شکم او باشد همه بمیرند و بزرگ اگر کسی را خون
باشد سه درم سر او ببرد و چشم خاص بیایند و بخورد خون شکم بر طرف
و اگر نارگین بر پوست او نشیند یا باغده دارد سود کند و اگر قصبه او
خشک کند و آب بشنید و آن آب را کسی که گمیز او بند بود باز خورد یک شایه
و اگر زهره او چیزی نویسد و کاغذ زهره زندان نوشته مانند
کرد و اگر زهره او در چشمش شد شب کوری را برده و اگر خایه او را بریان کند
و بخورد مجامعت را قوت دهد و استخوان او خداوندت اسپود کند

منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما
منه و لا يفرق بينهما

من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن
من خلقه فان ابن

نحو درونی دهند که مرد را دست ندارد دست کرد **کوسال** اگر زرد
کوسال در خانه بزرگ یک نماید و اگر مغز کوسال بر روی کودک مالند کوسال
زیرک و عاقل **کودک کومر** گویند که او با بار عظیم دشمن باشد اگر یکی از اینها
همه را بگذرد و اندر خاصیت بسیار است و اگر سپهر او را با سپهر او برانند
مار و کرشم بگریزند و اگر سر او را بسو مان بیایند و با عسل یا نیریزند هر
از آن بخورد هر گرمی که در شکم او باشد همه بمیرند و بزرگ اگر کسی را خون
باشد سه درم سر او ببرد و چشم خاص بیایند و بخورد خون شکم بر طرف
و اگر نارگین بر پوست او نشیند یا باغده دارد سود کند و اگر قصبه او
خشک کند و آب بشنید و آن آب را کسی که گمیز او بند بود باز خورد یک شایه
و اگر زهره او چیزی نویسد و کاغذ زهره زندان نوشته مانند
کرد و اگر زهره او در چشمش شد شب کوری را برده و اگر خایه او را بریان کند
و بخورد مجامعت را قوت دهد و استخوان او خداوندت اسپود کند

دفع در امراض اینست که گویند
بجو و منقذ را بخلط
بیم بیهوشی
اصول الیه
الغالبین
صعقها و الفصیح
انک الما حق و الما حق
والغالبیه
و حیات بالحق الراجحی

کوفتند گویند هیچ جانوری از کوفتند عاجز تر نباشد و در فحل کردن هیچ جانوری از قوی تر نیست و باشد که شتا دیار بر باد و جمد و هیچ جانور و دیگر را این قوت نیست و گویند که اگر پیشتر کوفتند پر کشتن آید آن سال نیکو باشد و اگر جوان بکشتن آید آن سال نیکو باشد هر که شیر کوفتند غرغره بکند آوازش بخشد و اگر مغز او بار و غن کل پامیزند و بر پوند تا مالند شود کند و اگر یم بعل کوفتند بمقدار یک باقلا یا مورد پامیزند و بخورند باد بکند و اگر استخوان کوفتند را بسوزند و با شیر زمان مرهم کند و بر ریش نهند سود کند و اگر با آرد جو بپوشند و بر روم نهند سود کند و آزموده و مجرب است جانور حکیم گوید که اگر کسی را مار کریز باشد پو بز کرم بر او بندد سود کند و اگر کسی را چشم درد کند زهره زیبا باشد در چشم کشند و در دم کرده و اگر زهره او بر ذکرا نماند با هر که مجامع کند محبت او آید و اگر زهره او بار و غن کل پامیزند و بخورد کسی دند که نفسش

داشته باشد سود کند و اگر زهره او را با باد شاد برساند بهر جا که بمالند سود بر نیاید و اگر زهره او را بر ناس کوه که مالند شکم براند و اگر زهره او با باد کافور در قطره گوش بچکانند در دندان بر طرف کرده و اگر زهره دشوار زاید سر بز پیش او برایش نهند خلاص کرده و اگر بسوزند و بر جای بوی ریزند نیکو شود و اگر آب کرده او گاهی که در جوشن باشد قدری در چشم شب کوری برود و اگر روغن پیله بز سرخ و بادام تلخ و مغز زرد الوان در هم بکوبند هر که از آن بخورد بمیرد و اگر چشم او را در زیر جابه کوه و او دگنند در جابه خواب کیز بکنند **زغال** گویند زغال را جاده کوفتند در آن ساعت که بزاید گوشت او را قیلند کسی که دارد خورده باشد بخورد کند و اگر شانه او را در زیر بالین کسی نهند هر چه کرده باشد باز گوید **میش** گویند این خاصیت که در میش است در بز نیست و در غنخ هم نیست هر که کفت و لکه بود شش بره کرم بدان مالند سپیاه کرده و اگر زهره بره

دفع در امراض اینست که گویند
بجو و منقذ را بخلط
بیم بیهوشی
اصول الیه
الغالبین
صعقها و الفصیح
انک الما حق و الما حق
والغالبیه
و حیات بالحق الراجحی

کسر معده و زردی
نافع از آب بونوبین
رفع خارش و سوزش
سیرکات فایده بسیار

براقولان سپیاه کرده و اگر زهره او با قطره آب چهل در گوش کند
در وساکن کرده و اگر میش در زیر درختی دفن کند میوه او زود پدید
و اگر شیر عیش را گرم بر چرمی نویسند پدید آید و چون در آب انداخته
پدید آید و اگر پستان کوفته بآرد جو پامیند و خشک کرده و مال
سیر بسایند و بر پستان زنی که درد کند بمالد در دبر طرف کرد **دو کوفته کوه**
کوفته که او عجب دانا و زیرک بود و در حالت چپا یکی را بر بالای بلند
بماند که دیده بان می کند تا اگر یکی پدید آید او را نشانی آگاه سازد و در وقت
که سهیل طلوع میکند همه کجا جمع کردند که ام پشتر سیل را بپزند مقدم بود
دیگر متابعت او کنند و در و خالصیت است اگر زهره او بار و غن زیت پانیز
و در دیوار خانه مالند پشم و کس در آن خانه نیایند و اگر خون او دیوانه بخورد
نافع بود و اگر سرکین او بر جای مالند که کرم کر نیده باشد سود کند و گوشت او
چون بخورد دیوانه همه صحت یابد و اگر خون او با گوشت بخورد فریب بخورد

خار

فایده او را هر کجایان کرده بخورد مجامعت او را قوت دهد و در دم شاخ او را
با طبرزد بسایند و بخورند خون از شکم باز دارد و اگر موسی دنبال او را بسوزند
و با سکه که گفته بر قضیب مالند قوی کرده و اگر شیر او را گرم کرده کسی
را که مار کرده باشد به مند سود کند **شتر** گویند شتر که چشم او بر سهیل افتد
بمیرد و کینه او از همه چیز زیاده باشد تا غایتی که گویند شتری از جاسی
یکدشت مردی پسنگی وی زد بعد از سالی شتر آن مرد را دید بگرفت
هر چند مردم سعی کردند تا او را پسند که خلاص کند تا زمانی که شترش برگرد
اگر کف ایمان شتر را بگیرند و در عوض که باید کند هر که از آن بخورد قضیب
سخت گردد و اگر بخورد کسی دهن دیوانه گردد و اگر مغز او بار و غن زیت
بپایزد و بر زخم مار و کرم بند سود کند و اگر یکمقال مغز او بار و غن بخورد
چشم مالند تاریکی ببرد و اگر شقیقه شتر را بمقدار دانهی بخورد هر که در دکل گویند
اگر موسی شتر را بسوزند و خاک پشترش را بر جراحت نهند سود کند و

کسر معده و زردی
نافع از آب بونوبین
رفع خارش و سوزش
سیرکات فایده بسیار
کسر معده و زردی
نافع از آب بونوبین
رفع خارش و سوزش
سیرکات فایده بسیار
کسر معده و زردی
نافع از آب بونوبین
رفع خارش و سوزش
سیرکات فایده بسیار

کردل شتر بریان کرده بخورند دیر کردند و اگر استخوان ساق او بچونند
در آب ریزند و در سپوراج نموش کنند همه بگیرند و اگر کسی را بیماری زردی
باشد شش او گرم بوده و دهن زردی را برسد و اگر کوبان شتر باروغن است
شفا لوب بر چشم کرده بر سوسو رهنند سو کند و اگر کسی سرکین شتر بخورد
به مهر و خون ریز باشد و گرمی زیاده کند و اگر خون شتر گرم بر پای ریزد
پای را برسد و اگر خون او با عود خام میان دو کپس آتش نهند عود است
پیدا کرده و اگر موی دنبال شتر است بگیرند و در جای که پستان باشد
پاشند میان ایشان عین شود و اگر از بول او بوی ندریشی که در سر باشد
به کرده و اگر کسی را از بیماری وی زرد بود شیر شتر در روی باله سرخ
و اگر زهره او در گوش چکاند سو کند **آمو** گویند هیچ جانوری از آمو
پاکتر نیست بوی دماغش نهایت خوش بود و او از مردم دو پوست دارد
و اندر وقت صیتهاست اگر سرکین او باروغن ریختن در موی کاسه

کرده و اگر سم او بسوزند و بر ریشی نهند سو کند و اگر زهره او با قطران و نمک
تلیخ پامینند و کسی را که سوزن آید به سندان آب گرم بخورد شفا یابد و اگر کسی
آمو با شیر و زهر آن بکوبند و با نمک کهنه بر چشم نهند شفا باشد و اگر زهره
او با شیر و زهر آن و پیه فرکوش هم آمیخته کنند چنانکه از نم برود و هر کس به سق
داشته باشد یک کرده از آن بخورد و بگرد و گوشت او با دانه های گرم را
بشکند و مردی غالب کند و اگر مغز او را بخورند دل کوبه بر طرف کند و اگر استخوان
سینه او را بکوبند و بسره که کهنه بچشانند و بسایه خشک کنند و بر جای که دنبال است
باشد بالند بر طرف کرده و اگر سپر آمو بسوزند و خاک شتر باروغن زین
پامینند و بر جای که آزار رسیده باشد بالند سو کند **فرکوش** حکما گفته اند
که سالی ز بود و سالی ماده و چون نمان حیض کند و هیچ جانور از او ترسند و تنها
چون کسب چشم او باز باشد و او را خاصیتهاست و در کتاب طبری گفته اند
که خون فرکوش گرم باروغن زینت یا کل در علاج گفته و میفرودند هر چه در آن

باید سپناه نماید و اگر خون او در چشم کشند آب ویدین را باز دارد و اگر کوفت
او را بسیار خشک کند و آب غوره بپزند و در چشم کشند نیکی کرد و اگر
پیرکین او را با شور با بخورند چندان تیر زردی افتد که باز نتوان داشت و اگر
در مجلسی بر آتش نهند همه مردمان در تیر افتد که باز نتوان داشت و اگر
خوانند که بر طرف شود روغن بادام بخورند فایده کند و اگر پستان او سینه
بخورد آب تن بگردد و اگر موی او را دو د کند بر جایی که سر بارده باشد
بپود کند و زهره او در چشم کشند سفیدی برود و اگر بر قصبه باله و باز
مجاعت کند و پستی عظیم میان ایشان بهم رسد و اگر باروغن فلفل
پامیند وزنی با پاره چشم بر کیر چون مرد باوی جیب کرد و در حال
بار کیر دو اگر زهره او در چشم کشند شب کوری بپاید و اگر مغز او را بخورد
کودک دهند در جابه خواب کز کند و اگر آتر بر جایی که مویکند باشد بپزند
موی بر ناپد و اگر مغز او بر کزین سگ مالند بگردد و اگر بخورد سگ

دند از زهر بردست و پایش افتد و اگر پید او را بر دست و پای کسی مالند که
پستی کند بر طرف کند و اگر گوشت او را بخورند با دمای گرم را بپزند و اگر
شش او را خشک کند و نیندرم در شراب بخورد کسی دهند که تب دارد و نیکو
پنک کونید هیچ جانور از سگ باشد تا خرنیت تا غایتی که اگر لقمه
دهند بعد از نیت که او را پند بشناسد و اگر زبان سگ خشک کرده
بباید و بر زخم پنک نهند سود کند و اگر بول سگ بر قصبه مالند بهوش
تیر کند و بسیار خیره و اگر شش او بخورد سگ کزیده دهند فایده کند
و اگر شش او را بر جایی مالند موی بپاید و اگر با غسل بخورد کسی دهند که
بچه در شکم مرده باشد در حال از وجود اشود و اگر چشم سگ از روغن
با پستک تصافطیس در چشم کشند بعد از نماز شام آن کس در شب همان
پند که در روز **رو باه** کونید هیچ جانور از وجهه تر نیست و از بوی
ناخوش آید و در وفا صیتهاست اگر کسی شگینه رو باه تمام بخورد در کز

از طعام پسته شود و مغز او بر هر جا که مالند موی بر آورد و اگر دندان او بر
کوشش است آویزند در دگوشن سرد و اگر گوشت او را باد و شایسته
کنند و کسی را که پیوند دارد کند بمالند نیکو کرد **شغال** گویند هیچ جانور
از شغال بچو تر نباشد تا بحدی که بیخ رود و خرابی کند چون او را
دند ششی دیگر برود و زیاد از آن خرابی کند و بانک تا خوش کند اگر کسی
بچون او برورد کسی که دنبال گوش در کند بمالند منفعت کند **میمون** گویند
جانوری بود بازی کن و او آدم بوده که الله تعالی صورت او را بد
کرده و زود آموز بود اگر دل او را سوده کنند و کسی دند دیر شود اگر
او را بجزد کسی دند کند کرد **کریه** گویند او عزیز بود اگر خواسته که هم
آزارند دست او را چرب باید کرد تا بدن مشغول باشد و این اشکار گویند
و اگر کرب خیز را کسی بریان کند و بخورد ایم شد است و جوان بود و پیر
شود و اگر فایه کرب را خشک کنند و در وقت مجامعت بر ذکر مالند

او دیگر کپس را خواهد و بسیار مجرب است و اگر با نخود بچو شایسته و شیر تازه
کنند و بجزد کسی دند که زهر خورده باشد سوه کند **فخاش** او را بزبان
شب پره گویند و بر روز طاقت پریدن ندارد و ببول او بر زهر قاتل
و عجیب است از جنس مرغ است و می پرد اگر او را خشک کنند و بسایند و بار غش
بر ذکر مالند مدی را بسته را بکشاید و ذکر قوی کند و اگر بر دخت آویزند
بلخ از آن حوالی کبریز و حکما گفته اند که اندر سر او د و مغز باشد یکی سبز و یکی
سفید اگر موی را بر آشفند یا بر کنند و مغز سفید بر آن مالند هرگز موی نپوشد
و اگر کسی در آن عت که جماع میکند دل او را بر قصبه مالند آن زن او را دوست
دارد و اگر سر او بر خود آویزد چند آنکه خواهد جماع کند **راسوک** گویند او دند
مغ خاکلی بود تا غایتی که اگر صد تا را ایند همه را بکشد و اگر زنی استخوان
با خود دارد آستین نکرده و اگر گوشت او را بخورد بلبه های سرد را دفع کند
و اگر شجسته او را بجزد و پیوانه دند سوه کند و اگر پراوردن آن کودک مالند

در بر آید و اگر خایه او در پوست شیر کمره وزن خود دارد آب تن شود
 و اینها همه بقدرت الله تعالی باشد تمام شد مقالات حیوانات آیدیم بمقاله
فی منافع طیور عقاب : باز : کرکس : کلنگ : بوف : زغن : کلان
 کلان پسته : مهر : کبوتر : تیحو : بک : قسری : موشه : تزد
 باش : غواص : سازه : خطاف : همای : عصفق : تعلق : عنده
 کجنگ : شترق : طوطی : عومق **عقاب** گوید همه مرغان
 رعیت اند و او پادشاه چنانکه شیر سلطان و داپت او نیز سلطان
 مرغانت و در طبیعت او پستی است چنانکه در مرغانت شینه منزل
 پند و در مجامعت ماده نر را پیش خود مگذارد تا زمانی که برابر او و سنگ
 پاورد مثل پسته خرمای مندی و چون ماده آنرا پذیرد جفت کرده و آنرا جفت
 خوانند هر کس آنرا پندد نر کیرد و با خود دارد در چشم خلیق عزیز گویم
 کرده و آنرا در آشیانه او طلب نماید که البته باشد و در شکم عقاب

باشد بر مثال چشم گاو سپاه و پخید هر کس آنرا نگاه دارد نزد هم کس
 قدرش بپذیرد و اگر پر او در خانه دو دو کنند مار بگریزد و در میان مرغ
 استخوان او استخوانی باشد کوچک هر کس با خود نگاه دارد نزد هم کس
 فیروز باشد و اگر بگردن اسپ بندد نیک تواند دید **باز** گویند در میان مرغ
 چنان باشد که اسپتر در میان بجایم و چون چار کردد کتان بخورد و در
 او کتان نیز باشد و اگر گوشت او بروغن سوپن برورند و روغن آن چشم
 طلائق آب رغن باز دارد و اگر چشم او را با آب سرد بماند و در چشم
 که چشم را روشن کند **کرکس** گویند او پوسته طلسم دارد که ویدم
 کند و اگر در آشیانه او طلب کند پس کسی بماند سفید چون در دهان کبیر با
 هر که سخن کند مطلع گردد و اگر گوشت او بخورد و زیره کرمانی و نمک بر آن
 کنند و در خمره کف مار کزیده یا کرم کزیده را از آن بر منده سود کند و اگر زهره
 با عسل بپذیرد و در چشمشند روشناسی بپذیرد و اگر مغز او با قطنان فام

و روغن زیت پائیزند و در پنی کل ریزند سرش سومی بر آورد و اگر سوزنی
 را بخون که کس آب دهند کوشش که بدان سوراخ کند با هم نیاید **کلک** کونیک
 او جانوری نادر است و بانک ناخوش کند اگر با قلابا کو کرد بچرخ کند و جایی
 بریزند که او بخورد در حال بخت چنانکه او را بتوان گرفت و اگر خایه کلک است
 پس کین نهند و پرون آورند و بر سومی سفید شده مالند سیاه کرده و اگر کو
 او پنجه کرده با سر که بخورد مجامعت را قوت دهد و اگر گوشت با سر که کند
 و با سر پیش در کوشش انخندگی را بر **دبوت** کونیک جانوری است که شب قوت
 تمام دارد و بروز قوت نهارد و با کلاغ عظیم دشمن است و در خرابه مقام
 سازد و یاد گوهر خایه او را دردی کند و بر سر روت نهند بچوشن این چنانکه
 پیر آتش و اگر مغز او بار و غن بنفشه پائیزند و در پنی ضد او نند در وقت
 انخند سود کند و اگر مغز او با هم کسنی بخورد که با هم با هم دشمن گردند و
 اسپنجوان با پی او را جاسی که شراب خورند بر آتش هندی میان میان عریه

افند و اگر چنگال او دو دکن کند کمان همه بگریزند و اگر دل او را پرون آورند و
 سینه زنی نهند که در خواب باشد هر چه کرده باشد بگوید **کلک** کونیک او چو
 کند تخم کند و چیزی بوی نهد پیشه و کس بر چه او کرد آید و چه کلاغ در آن
 میکند و از آن میخورد خدای قالی از اسب رزق او آفرید و کلاغ سیاه
 عمرش در آن بود اگر زهره او بار زهره که بر سیاه پائیزند و در
 مالند تازند و با سومی او سفید شود و اگر زهره او بار و غن با سیمی
 مالند با هر زن که مجامعت کند و پستی بفراید و اگر بر پاره کراس مالند
 و با خود دارند هر چند مجامعت کند توان کرد و اگر خایه کلاغ با چهل روز
 در زیر ساد کند تا گنده کرده دانه پرون آید و بشکند و بر سومی مالند
 سیاه کرده و اگر اسپنجوان او را خشک کند و کسی را که جادوی کرده باشد
 در زیر او دو دکنده سحر باطل کرد **کلاغ پسته** در و چند خاصیت است
 اگر خون او را بخورد کسی دهنده کزشت با دوار دسود کند و در چشم هم کس

و شیرین باشد و سر کین او بر خداوند تب بندد سو کند و اگر زهر آید
نقد بغایت میوه شود **۴۴** گویند او مرغی بود بغایت پنا و هیچ
از و پنا تر نباشد اگر کسی در خانه او را بفغان بخرد در آن خانه که بچه کرده باشد
و چیزی پاک در زیر آن درخت بگذرد چون او پاید و در خانه نوا
رفت پارهای کلن با پسنکی پاورد و بر آن سفال نهد در حال آن سفال
ببفتد هر که آنز ایاید بر مرد بسته که نهد بکشاید و اگر آنز باروغن بماند
بجوشاند و آن روغن را در کوشش بکشد که می را برسد و اگر آنز بگیرند
و بنام خداوند جل و علا بکشند پس مرد چشم او را در جاسی پاک بندند
و بر بازوی چپ بندند زهر کس عزیز و گرامی باشد با پنا که
در وقت کشتن پاک باشد و با پسنک سخن گوید و اگر تاج او را با خود
مقتضی المرام باشد و نیز زهر کس حاجت که خواهد و اگر در وقت
ادرا هر کس باس بندند و بر تختی بندند هر کس در آن خانه باشد بخواه زود

۱۱

اگر زبان او را بر کودک بندند بر فهم کرده و اگر زبان او را با شکر بخورند حفظ
کرده و اگر پیه او را در خانه دو گشتند هر چغری که در آن خانه کرده باشند
باطل کرده و اگر پیر بال است او با خود دارند هر حاجت که او خواهد
تعالی جل شانه بخوانند و اگر در بگه زده همه ضلایق و بر همه پس
کرده و اگر بر بد و او استخوان مرده و موسی خوک و برک زهر بلین
کپی نهند هر چه با او کند پیدار شود و اگر دل او را خشک کرده باشد
و بار روغن کبچد پانیند و بخورد زین و نند حوض از منقطع شود
اگر خون او هر روز یک قطره در چشم بچکاند چون پیه زود شود و نند
بهرد و اگر خون او با شکر سفید بخورد کپی نند انگس سطح و کرده و اگر
بجهد زیر زبان او و مال دراز تر او در کس ادمیم کند و بر آن چسبند
جماع چند آن کند که زیاد از حد بود و اگر منقار او با نند آن مرده بگفتن
بندد و در زیر انگس کپی نند هر چه با او کند پیدار کرده و اگر سر او با

دارند دارند و راه هیچ داور می نباشد و گویند هر جا باشد کس او را
نخستین می دیند ناید که کند اگر زهره او با غایب پانیزند هر که بوی آن
بیشتر و محبت دارند کرده و اگر زهره او با جگرش سوزاند و در چشم
کشته بقیه می از چشم بر **عقیق** گویند مرغی بود که زینت را بسیار
دارد و اگر در آشیانه او بچویند آنکشته بهای مریض چایند و در
بسیار باشد اگر استخوان او با غایب پانیزند هر که بوی آن بشنود محبت
داده کرده و اگر مغز او باروغن کل در جاسی که پکان رفته باشد نهند
پکان پرون آید و اگر شبکوری داشته باشد پراور بگذارد چون
از آن روغن در چشم کشد نافع بود اگر گوشت او را بخورند زیرک و عقل
گردند و اگر زهره او بخورد کسی دهند ابد و نادان کرده **کبوتر** گویند ماراز
بگریزد و از صدای عدل که خایه بخواد باشد کند کرده و او از کبوتر
دل برده و مغز او سود کند و اگر جوهر زنگ کرد آینه باشد خاصه یا توشت

زیر جگر آزار دگر کوی کبوتر بچه نهند و در حال او را بکشند و پرون آوند
و در آب سرد نهند بغایت نیکو شده باشد و سر کس کبوتر و خردن کبوتر
و خشک کند و باروغن بر دهنل نهند سود کند بقراط حکیم گویند هر که کبوتر
یکشد و شکمش بر مرغ زبانش کند و جریان کند و هر بانه از کبوتر بانه بخورد
چون ماتی چنین کند و سر بر کرده و اگر خون کبوتر بجا آرد جو و قطران با
آمیخته بر بینی مالده بق بر طرف کرده و اگر خون کبوتر بجا دوسوی که بر
نهند جنگ و فتنه در آنجا پیدا کرده و اگر خون کبوتر بجا بر چشم مالند در چشم
ببرد و اگر خون کبوتر بجا بر بینی مالند خون را از نفس باز دارد و اگر چشم طلا
شب کوری برده و سر کس کبوتر همه زنگنه از جا میرد و اگر چرخ روز آرد
باقلا خمیر کرده بکبوتر دهند و بعد از آن هر که سر کس او را بخورد که نیکو
بول و پستک ز بار بر طرف کرده و اگر چشم او را بخورد کسی دهند
شب کور کرده **کبک** گویند او مرغی نادان بود و بر یک گردن صریح باشد

و خایه بسیار نهند اگر شکر بکنند بخورد او دمنده است کرده و اگر پر پ
از میان پشت او بکنند بر ران کپی نهند و با خود دارند و پستی عظیم
ایشان پیدا کرده و اگر زهره او در چشم کشند شب کوی بر د **تسبیح**
کویند تسبیح مرغی از او پیدا تر نباشد بانگ او مغز را سود کند و در فاشها
و مار از او از او بگیرد و در آن خانه که او بود در دو ساعت عمل کند **خورد**
کونید او نیز مرغی پیدا بود و پنج وقت بانگ کوید و اگر کون او چرب کند
بانگ کوید و اگر چنگل او را زهره کا و مالند بانگ بسیار کند اگر مغز او
و مغز ساق او بسایند و در چشم کشند هر کس او را پند مطیع و محبت او
کرده و اگر مغز او را بار و عن یا همین بر قضیب نهند توت گیرند و دوست
افزاید و اگر خون او خشک کرده بآب بسایند و در چشم کشند آب چشم
باز آید و اگر خون او بر سینه یا په مالند هر که بکشد محب او گردد و اگر
خون او در طعام کند و بچی دند که بسیار کوی باشد زبانش بسته

اگر ناخن پایی خرد و پس با کسی باشد که گوشه ظفر بیدد و اگر خال پایی خرد
بسوزند و بخورد کسی دمنده او را خواب نیاید و اگر زهره او بسایند و بار
کل بر دگر مالند و زن را بخوابانند چنانکه سر او بر آستین او در باشد و او
مجامعت کنند در حال بار گیری **ماکیان** آورده اند که ماکیان خایه نهند
پسوی سپر افکند اگر قهیر با غسل با پیزند و با کیان دمنده خایه او بر کشند
اگر مرغی که سپاه باشد او را بکشند و هر چه در شکمش باشد همه را بسوزند
و هم پشک آن سوخته فلفل سوده در شکمش کشند و بچند کنند و در زهره بخورد
تولج را بغایت سود کند و اگر سر کین او را در زیر دندان کشند در آن شب
و اگر با سه که گفته و غسل بخزند تولج را بکشاید و اگر پد ماکیان بسوزند
که هیچ زنگ و بکزند آشته باشد بر قضیب نهند و با زن مجامعت کنند
پس و کپس دیگر را خواهد و اگر خایه او در پسر که گفته نهند نرم کرده و چون در
پسر و نهند سخت کردد اگر خایه او را گرم کنند و پاشانند در دکلوزا

و آواز بکشاید و شہوت را قوت دهد و اگر گوشت او را همیشه خورند فربه
 گردند و اگر مغز او را بخورند آب پشت را بپزند و اگر زهره او را با مگردان
 پیاز بپزند و بر قضیب اند چون با زن می معیت کنند و دست عظیم پیدا کرد
بط کوبند او مرغی ایله باشد و از آب نشکیده در کتاب طبری گفته اند که اگر
 بط سیاه باشد پوست او با پارچه پوست کرک بر بازو بپندند هر جا زود
 کس او را نپند یعنی اگر بپند ناید و اسکار و او اگر چشم او با کاسه در کاس بپند
 و بر شکم خفته نهند هر چه از او پرسند در خواب بگوید جای نوس کوید کوی
 بط گرمست لیکن کران باشد چه اگر در آب باشد اگر کسی بسیار خورد و ببرد
 او سر کس او خشک کند و بسایند و با سر که گفته بر یکف نالند ببرد و اگر با
 روغن بایسین بکند از زود و سه قطره در کوشش چکانند کوی را بر **خفته**
 کوبند در وقت نور روز بسیار ناطکند و جهت را بسیار دوست دارند
 و در همه عمر یکبار جفت گیرند و اگر کسی گوشت او را بخورد بادامی دقیق ترا

ببرد و در روز بارش کند و شہوت انگیزد و جماع را قوت دهد **تند** و کوبند
 کند و در بارش کند و بپزند با نان جماع را قوت دهد و کوبند روی را زرد
 کند اگر سید و را بکند از زود و اگر گوش چکانند در ساکن کرد **مای** کوبند و پیاز
 مبارک باشد و سایه خنده دارد بر سر هر کس سایه اندازد و دست
 عظیم یابد و خورش او اسپتخوان باشد و بر فرق سر او موسمی باشد اگر
 او بر سر آویزند در چشم ساکن کرد و اگر مغزهای و مغز کلان سیاه و مغز
 کریم سیاه خشک کند و از سر یک برابر بسایند و در چشم کشند پری بپند
 و این در کتاب طم طم یافتیم و اگر پراور او رخا زود و کند مار و کرشم ببرد
کس کوبند تو لدا از عفت است کند اگر زریق با نمک پیاز بپزند و بر دیوار خانه بپند
 همه بگریزند و اگر کس با روغن زیت در جاسی کند و بکند از زود و خشک شود
 و بسایند در موسمی مالند سیاه کند **سورچ** اگر قطره روغن زریق بپزند
 کجند حل کنند و در سوراج سورچ ریزند همه میزند و اگر سورچ با خانه او صلوا کنند

و بخورد کسی دهنه تر بوی افخته چون پوست رب بخورد بر طرف کرده و
اگر مورچه بار و غنایت پخته کرده در کوش چکانند در ساکن کرده **کلیک**
اگر خوانند که کسی را ز بجه ندارد در میان خانه کوی بچند و پر خون کند همه آنجا کرد
آیند و اگر جامی در وقت خواب پر آب کند و بر بالین خود نهند در سه بار بود
انزله که بر آن خوانند هر یک و پیشه که در آنجا باشد همه خود را در آب آن
و اگر بارک نامرست و تن بشویند پیش بر طرف کرده **فراغین** گویند
سرخیت در زمین نمناک باشد اگر او را خشک کرده بار و غن کا و وزخت
بساند و بر ذکر مالذ بغایت قوی کرده **والله** گویند که می سبز باشد و در آنجا
باشد اگر او را در سپهر که در عمل با پیرند و بر کلف مالذ سود کند و اگر او را
بشوزند و فاکسترش بر بوی کاز چشم بر آید طلا کند نموی در بر آید **سنه**
بج درخت بکیر تر از درخت قرمانست اگر میخی آهن بر درخت فرما فرود
خشک کرد و طبع او گرم و تر است هر که بسیار خورد قوت کیر دانا چون

سیاه کند و سنده بگرد و در سپر آورد و دند از از زبان دارد اگر خاک او
با کافور بایند و در پنی کسی که خون می آید بریزند باز ایستد **اکمور**
بز چند شیرین تر است طبع او گرم و تر است و از اکمور اکمور طایفی کران
باشد و باد انخیز تر هر که اکمور طایفی بسیار خورد باد ناسور پیدا کند
هر که خواهد که اکمور او را از زبان بچند پوست و دانه او را پندارد و در آن
کردن او چاره ایست اگر اکمور خید را پفشازند و شیر او با آرد چوبان
در وقتی که ز آب بخورد در یک درج اکمور سیاه ریزند سفید برود
و اگر سفید را سیاه کند بهین دستور و اگر شاخ زرد را بر خرد
منفعت کند و اگر برک او با پیداد و کافور معجون کند و بخورد هر چند
شراب خورد دست نشود و طبع غوره سپرد خشک است اما صفر باشد
و شکم را بندد و انخیز شیرین گرم و تر است چون پدانه و بلبل
خوردن فرزند و آب پشت پنهانید و اکمور ترش سرد و خشک بود

۵۵

جگر را خشک کند و طبع مویز طایفی گرم و تر است اما صفر این شانه کشش
لطیف است دل را قوت دهد **سیب** طبع سیب شیرین گرم و تر است
و سیب ترش سرد و تر است و در هیچ حال از تری خالی نبود و در
کردن این در چهاره پست اگر خوانند که سیب سفید را سرخ کرده اند و زیر
درخت مغالی بکنند و در سنالی چهار بار خون آدمی و نه و ناپس در آنجا بکنند
چون باره بد سرخ باشد و اگر خوانند که سرخ سفید کرده و در زیر درخت مغالی
کنند و بوره ارمنی در آنجا بکنند چون سالی بگذرد سفید کرده و فایده سیب
آست که دل را قوت دهد و نشاط آورد و جگر را منفعت دهد و آب سیب
پار هفت همه زهر را سود کند **انار** گویند انار شیرین میل بکند ^{لطیف} و اگر
وزم باشد و سرقه را برود و جگر قوی کند و آب پست بجا دهد اما در مانع را بکنند
و انار ترش صفر را بنشانند و طبعش دل و جگر و معده را زیاد کند اما قوی
دارد و ترش و شیرین هم معتدل بود و اگر آنکه کبکین بخوشانند و آن آب با باز

خوردند شکم برانند **بر** اگر کتبی امی آرزو از درخت بچینند و در برکلی سجد و آنکه
مغالی بکنند و یک اش یک در بن او کند و برادر آن مغاک نهد و برکلی
روی او را پوشد دیگر یک ریزد که بر کرده و بهر بازده روز آب آن کند
تا یکسال آن به تازه بماند طبع به سرد و خشکست و معده و دل و جگر را
اگر ناشتا بخورد طبع سخت کرده و شکنکی را بنشانند **امرود** گویند امرود
زنگ بود کلانی غیر آن دل و جگر را آب دهد و معده را خشک کند سرد و تر است
اما بعضی گویند گرم و تر است دل را قوت دهد اما چون بسیار خورد معده
پست کند **شفتالو** گویند شفتالو را در میان سوپس نهند و بر بماند طبع
سرد و تر است شکنکی را بنشانند و جگر و معده را ساکن کند و چون بسیار
تیب که از بلغم بود بنشانند و اگر برک او را بکوبند و بر جایی نهند که گرم افتاده باشد
همه بیزند و اگر برک او را در خانه ده کند مار و جگر کندگان از آنجا بگریزند و اگر برک او
با آب گندم و زنج در بن مالند باو نثار برود و اندام را نرم کند و اگر در میان عالم نهند

دو بوجه جامه را بآه بخند و اگر برک و در خشک کرده بمقدار دو دم بخورد
هر گرم که در شکم باشد همه میزند و پخته و اگر مغز او را بسوزانند و آب
در چشم کشند صارت را ببرد و اگر مغز او سوخته بر ریش نهند چو ک
پاک کند **زرد** گویند زرد الو بر تشن باشد طبع شفا لود دارد و چون شین
بود اندک مایه دارد و معده را ساکن کند اگر خوانند که درخت زرد الو
را شیرین کنند در هیچ درخت مغالی بخند و در پالی چهار بار تک در هیچ آن
مغالی کشته و پوست آب سهند شیرین کرده و دیگر گفته اند که زرد الو
در عسل که نهند و از پس سر پندارند که هیچ خواص ندارد **بخیر** اگر درخت
بخیر کم برد آرد شافی از درخت دیگر بر و بند بر بسیار و بد طبع او گرم
و ترست کرده را سود کند و آب پشت پهناید و اگر با سر که بخوشانند و در آن
گیرند در دندان ایشانند و اگر بگویند و بر آن اس خسیه بندند بر طرف **دکوت سیاه**
اگر در یک توت سیاه بردیست باشد با آب عوزه با آب توت سفید پشوند

برود اگر خوانند توت سفید سیاه کرده در هیچ درخت مغالی بخند و چنان
بار بار دو پیله غریبالت سیاه در آن مغالی ریزند و آب سهند سیاه
دیگر توت سیاه بار دهد و طبع او سرد و ترست سینه را نرم کند و اسپهال
آتش را غرغره بکند خاق و در دکلو را سود کند و اگر توت را بخورند و از
دنبال او آب بخین بخورند دفع مضرت کند **جوز** اگر خوانند که جوز
مغز نرم بود باید که مغز او بکارند و از مورچه بکنند و چون بگیرند
پال بر آید از آنجا بخند و بجای دیگر نباشند خوب بود و اگر آن جوز را
مفقت کند و زهرهای کشند و راپاک کند اما خالی از صفت است و اگر
تر بخورند آب پشت بپزاید اما اگر جوز خشک بسیار خورند صفت آن
و سرد دارد **فندق** گویند هر که بسیار خورد جمیع را قوت دهد و شفق
بزرگ درم کرین نهند سود کند **ترنج** گویند اگر پوست ترنج را بسوزانند و
در کوی کند وزن با خود دارد و دوشیزه کرده پوست ترنج که پوست

اوسرد و خشک است اما خواص و برتبت او بهر تبت دل را قوی کند و معده را
قوت دهد و نشاط آورد و اگر زنگی بجایه سفید رسد چون ترشی ترنجبید و
رسید بر طوت کرد **د باد نجا طبع** با دجان نجات سود هیئت و صفرا ایچیز
اگر او را بروغن بریان کنند بهتر باشد و اگر کسی سرد و ز پوپت بخورد

پم دیوانگی باشد و الله اعلم بالصواب
تمت بحون **م**
م

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله جميعين
اما بعد چنين گويزيد بن هبنت الله که چون سعادت خدمت امير کبير المظفر
مرنبده را حاصل شد فرمود که در باب مجامعت کتابی بايد ساخت از مرقه

دارو ما و اخلاط و اسهتخن معاجين تا مردم از ضرر و دفع آن بر خبر باشند
شرط بندگی تقدیم فرمان بجای آورده آید و در ایراد عقایق آن جهد کرده
شد و بسبب آن کام و هوا می آید و بر مباشرت و معاشرت ممتنع و کما
و مستظهر باشد تا شایسته بارگاه اعلی کرده از چهار صد و چهارده
کتاب که فلسفه و اطباء و حکما را نصیحة تالیف کرده اند و تجربه بر فقه کرده
آید چون کسی بر پند عیبی نیارد و درین کتاب در پست بود پس واجب بود
فرمان او را انقیاد نمودن و این کتاب را تحفه الملوک نام نهاده شد اما با
دایستن که خدای تعالی هر جانوری را که بیا فرزند بخت محتاج کرده آید و
از همه حیوانات آدمی را برگزید بعقل و نطق مخصوص کرده آید و آنست که
ارزانی داشت و روزی او را نباتات و حیوانات کرد اوقات مجامعت
را نگاه دارند و کیفیت و کمیت احوال و اوقات مجامعت بدانند که مضر
مجامعت بسیار است و لذت آن از همه لذتها بیشتر و آنچه حکما گفته اند در اوقات

باتفاق حکما و اطباء چون افلاطون و سقراط و بقراط و جالینوس و
بطلیس و ارسطو طالیس از متاخرین چون یوحنا و عیسی و محمد زکریا و
آن فرمودند که هیچ وقتی مجامعت بهتر از فصل بهار نیست که در
آنوقت هوا معتدل باشد و مادام که هوا گرم بود خون در تن افزون بود
در جمیع حرکت شاید کردن داشته تصادق بود و در دل نشیط
تمام بود و در قصبه ضعیف شود و اگر افراط اتفاق افتد در بهار
زیادت در اعضای ریه ضرر کمتر افتد اما تبستان سخت گرم و
ریستان سخت سرد که تن را برنجی سخت رسیده باشد شاید کردن
از فصلهای سال در تیر ماه از همه بهترست و در روز جماع کردن بهتر بود
کسانی را که شرم مانع شود بتاریکی قوت و جرات بیدار در دل
بمنزلی رسد که بخار لطیف در دماغ پیدا شود و قصبه را قوت دهد فی الحقیقه
مرا این سخن را مهیا بود و علتی بود از آن مجامعت و باکی نیست **مقدمه**

در بار نمودن جماع که در کدام روز محمودست در هفته و تمتع از مباشرت هم
بشریعت و هم بحکم شب و شبینه و شب خشنه و شب آدینه و اگر شب
شبینه بود یار در شبینه صحبت کند چهارم خیزد بحکم آنکه پادشاهی زحل
بود و احسنه را باید کردن از سفر و علاج و ابتدای کار با و مجامعت
کردن و بنا نهادن اما روز یکشنبه پادشاهی آفتاب بود و تدبیر
عطار در اینک بود سفر کردن و دیدار پادشاه و گوی نهدن و اسپ
خریدن و فرزند بکتاب دادن اما بد بود مجامعت که از آن تبسوم
و چهارم آید اگر فرزند تولد کند بد بود و غماز و عوان و مادر از و در
بود اما روز و شبینه پادشاهی ماه را بود و تدبیر مشتری را درین روز
بباید و تمام رفتن و دار و خوردن و همنسیاع و عمارت و تماشا
کردن نیک بود و مجامعت کردن نیکست و اگر فرزند متولد کرد ضعیف
و با سنر باشد و مادر از و برنج بود اما روز سه شنبه پادشاهی مریخ را بود

و در پسر زهره را نیک بود فصد و جماعت و صید و نشاط و شرف و غریب
آباد بود جماعت و پسر کردن اگر جماعت کند خصوصت و فساد خیزد
فرزند مرد از مادر جدا شود اما روز چهارشنبه پادشاهی عطار در ابود و پسر
را نیک بود حساب نامه نوشتن اما از جمع و جماعت کردن پسر نماند
اما روز پنجشنبه پادشاهی شتر را بود و تیر افتاب را روز مسعود بود و در
قصصات و ایتد کارها و پسر کردن و حاجت خواستن و بی محنت
بغایت نیک بود اما روز آدینه پادشاهی نه بره را بود و تیر پناه را نیک بود
بحام رفتن و عطر سوزانیدن و جاه نوبریدن و پوشیدن وزن کردن
بمباشرت شایسته کردن انبیا و اولیا و علما و صلی در شب آدینه
رعبت نمودند و چون فرزند آید مصلح بود یا عابد یا عالم چنانکه خلق
از او آسوده باشند اما اگر مخلوت در مباهرت تقصیر رود بغایت
جابل بود **فصل** بدانکه مرد در آنوقت در غایت صحن بود و چون در صحن

زن نگر و چشم را مضر بود و چون فرزند متولد کرد و غالباً کور باشد
اگر بوقت صحبت قدری مشک در ارجی کوفته و بخته با کلاب بیامیزد و
ذکر مالک مسوزند که در وجود آید خوب بود و در جماع بغایت ذوق بود
و اگر بوقت نوال و طلوع و غروب صحبت کند هر فرزند که متولد شود محنت
باشد و ازین جن جن پرون شود و اگر فصد کرده باشد و صحبت دارد فرزند کل
شود و اگر مرد مانع و کار کرده جماع کند طهیدن دل خیزد و فرزند که آید ضعیف
بود و اگر دل شیر و دل کرک با غسل صافی حل کند و در ذکر مالک و جماع کند
فرزند ولیر و مردانه باشد **فصل** بعضی از جملگان گویند که جماع هرگز نباید
و اگر کند بچار و این چار است زیرا که عالم بکلی بسته است و چنانکه
عالم کون و فسادشس حضرت اول نظر دویم سمع سیوم ذوق
چهارم ششم نهم ششم جماع و ازین سه حاله تی خوشتر از جماع است
از برای آنکه هر لذت را فصلی جداگونه و باید کردی سرگشت ندارد و در جماعت

مرادی دیگرست و طلب کردن او نسبت کسانم گوهر مردم بویست
 و جماع برنج چیز نیکتر کرد **اول** باوی که ذکر سحر کند **دویم** بقوت دماغ
سیوم بقوت دل **چهارم** بقوت عصب **پنجم** آبی که بر فوج حاصل آید
 بقوت معده و بقوت جگر و کرده و این عضو شریف کی یاد کرده آید به
 تفصیل مفعله بایست **اول** در مقدمه کتاب و مراجع
باب دویم در غذای مفرد که این را شاید **باب سیوم**
 در داروهای که این کار را شاید **باب چهارم** در غذای مکمل یا ترکیبی
باب پنجم در شرابها که این را موافق بود **باب ششم**
 در کوارشها و مویزها که قوت جماع دهد **باب هفتم** در مسوجها که ذکر بالند
باب هشتم در جبهاسی که در دهن گیرند **باب نهم**
 در ازار و کمر بند **باب دهم** در مسوجها که بر کف پای بالند
باب یازدهم در چیزهای که جماع را لذت دهد **باب دوازدهم**

در شایه

در شایهها که قوت جماع دهد **باب سیزدهم** در اشکال جماع
باب چهاردهم در چیزهایی که ذکر را بزرگ کند **باب پانزدهم**
 در چیزهایی که زنان را بزرگ کند **باب شانزدهم** در چیزهایی که زنان را بزرگ کند
باب هفدهم در چیزهایی که فرج را زنازات کند چون تقصیل یاد کرد
 آمد اکنون معالجه هر یک را بازنماییم و درین کتاب چیزهای بسیارست که از
 کتب متقدمان انتخاب کرده و در وجه استقصا ننهادم تا هیچ غلطی
 را درین باب سخن نماند اما بدانکه اگر در جمیع معات افراط کرده باشد زبان دارد
 اما در افراط از غذای مجموده و در بانواع داروهای خود را نگاه دارد
 هیچ خلل واقع نشود اما بعضی مردم خود را بتکلیف انجام باز دارند و ضرر
 باعضای ریه بسیار در چنانکه تا از کبد شوری شاید کردن و صلا گفته اند در
 چیز غافل نباید بود که ضرر آن بزرگ شود اول از غذای بی نگاه داشتن
 و بر عادت نخوردن و خود را که پسته داشتن بنیابت به بود باید که

برقرار نمود و بیم غذای نیک خورد پیوم جماع تمام تا کردن تا پس
منقطع و ذکر ضعیف نکرد و اگر خواهد که جماع کند تواند مثال آن چون
چایست که آب از او بر کشند و عمارت کنند و بر روزگار چاه خشک
کرد و کار آدمی نیز چنین بود **باب اول** در دلایل مزاجها بد
ضعف جماع از ضعف چهار اندام بود اول از دماغ و بیم از ضعیفی ذکر
و خصیه ضعیف بود پس این ضعیفی مغز بود **علاج** اول پاک کردن مغز
بود بقوی و اسهال و غرغره و تریاک اکبر و معجون مسعود بطیلموس بکار دان
و معده را قوی کردن بر او با چون اطریفل بزرگ و دلیل بر ضعیفی دل است
جایگاه منی سرد بود و معجون بجای خود کفته شود و نشان که خصیه ذکر سرد
بود و دیر پروان آید **علاج** زنجبیل پرورده و کوارشس تقفوز و این چهار
خود کفته شود اما در کمی منی اگر در مزاج سردی و خشکی بود و نشان آن بود
که منی اندک بود ولی لذت غذای نیک با خورد و نفاخ چون قلیه خوش

فرب و پیاز و نخود و مغز کجک با زنجبیل کوفته و انجور شیرین و آنچه بدین ماند
و اگر شهوت بسیار بود و پسته باشد علاج وی آن بود که جایگاه منی را گرم کند
بروغن بایسین چنانکه بجای خود یاد کنیم و اگر منی افزون بود آلت بسته بود
و بر پای نخیزد بسبب وی لاغری تن بود علاج وی آنست که تن را فرب کند
بسیار چنانکه یاد کرده آید و ماییدن و غنهای گرم و نرم بر ذکر اگر از نیک
باده باشد علاج وی آن بود که غذای نفاخ خورد اما نخود آب و انجور شیرین
و گوشت فرب بسیار غذای گرم بود و بسیار غذای گرم بود بیله
اما چون گوشت پیاز و نخود جمع کنند فعل بد نکند اگر در صحنه ناهنجاری کند
قوت زیاد کرده باقی بسیار غذا باشد و نفاخ اما گرم نبود چون گوشت
پیاز جمع آمد گرم بود و نفاخ و شلغم همچنین اما بسیار غذا است که گوشت
و زنجبیل باید خوردن و کوارشس زرغونی ازین تخمها بود که کفته شد
و طعام بسیار موافق و شراب شیرین پس از طعام اما از شرابها



تخمها و مملی است احتراز باید کردن خون بسیار نباید گرفت تا بدی بجای
 باز آید اما در کمی و بسیار منی اگر کمی انتشار و کمی آلت بود که بند ذکر از او
 نشان دمی آنکه منی بسیار بود و تن قوی و لیکن آلت سست و باهاری
 نهد علاج وی تخمهای گرم در و غمنا ماییدن و بجای خود گفته شود **فصل**
 اگر منی بسیار بود و احتلام بسیار افتد از پر خوردن بود نشان آن بود که
 تن قوی بود و روی سپر و مرد توانا بجای کردن علاج آنکه فصد کند و سکم
 راند و غذا نذک خورد و در ترشیهها و شراب عتاب خورد و همچون قاطع
 الفسل بکار دارد و سکنجبین سرد کرده خورد **فصل** در مزاج کسی که پدید آید
 بجای کردن آن مردمانی باشند که گوشت زردی ایشان کندم کون بود که بسرفی
 نژد و کوشتهای تازه و از زور کهای فراخ و بر سینه ایشان موی بود
 نبراعتدال و موی سیاه درشت بود و کسانی که درین شغل سپید
 میل مزاج ایشان بسرفی و خشکی بود چون سیاهان حبش و پرفان بود

ص این باشند لیکن نتوانند کردن و کسانی که پوستهای درشت دارند
 و گوشت سخت و موی جعد و وزم و در کهای تنگ در گوش پسته و لبها
 باریک که درآمد ایشان موی نبود و مفاصل خورد و چشمهای سخت سیاه
 چنین کسان درین کار بسیار نیک باشند اما کسانی که بر زمار موی ندارند
 که دارند نرم و پرکنده بود و اینچنین کسان چون استلطیم م که مفاصل
فصل در حلیت زنان بدانکه هر چند از دعای در بیان کلمات همه خبر بعلم
 حکمت آفریده است و هر چیزی را طبعی و عادت داده در باطن و نشان
 در ظاهر پیدا کرده چنانکه سایر کواکب در اتصال و اشتراق و تنگی
 و ترسعی و تنیشتی چون رسیدند ناظر اشیا حساب کرده آمد و همچنین
 او میارازار مردان و زنان در هر یکی در ظاهر و باطن طبعی داده و عادت
 و نشان این طبع و عادت در حلیت و اعضای پر و زنی ظاهر کرد
 کرده یا نیز از مودیم همه تجرب بود بعد از تجربه تحریر کردیم بچون الله چنانکه

و کسانی که ببلوغ سفید و زرد باشند
 ایشان میل بسرفی دارند

یافتیم در کتاب حالینوس جلیت مرزنی که کرد روی و پوسته ابروی
وزرم او را ز گوشت جدا نمودند و پوستها و پایهای کوچک و لیل کند که
این نان بر شهوت حرصین بود و مخصوص او پر آب و گرم و نرم بود و باله
و صلاوت بود در ازبها شربت او پدیدن دل و ضعف خیر و جلیت بر
رنی که در ازبالا و باریک و زار و ابر و کشته و سفید پوست و کشید
روی و جمد موی و فراخ پستانی و سوراخ کام و خورد دندان و باریک
بود و دلیل کند که شهوت حرصین بود و موضع مخصوص او نرم و لذیذ بود سخن
فریفته شود در ازبها شربت او زردی و حرارت جگر و علت بود که
ظاهر شود علاج وی آن بود که هر هفته از آن جهتا که شرح داده شود یکی بکار آید
تا راجع شود از سطا طالیس کوچه که رنی که کرد روی و کشاد و در و فریب
کوتاه قامت و سرخ سین و نرم گوشت و بزرگ جفان و بزرگ سر کوتاه
سوی دلیل کند که شهوت حرصین بود لیکن پارسا بود و زود فریفته نشود

و از صحبت او ضعف دل خیره علاج او کباب برشته بریان کرده
شربت طبرزد و عرق پید و عرق کاوزبان با تخم شامه فرم هم خورد
جلیت که افلاطون گوید که هر زنی که فراخ روی و پهن بینی و سینه
و معون حسین و خورد دندان و تنگ چشم و دم دل و ازرق چشم و کوچک
دقن و پارستان و باریک میان و نرم پوست و خورد و نفاصل بود
و دلیل کند که موضع مخصوص او گرم بود و بر شهوت حرصین بود و از جلیت
ندانم با وی صحبت کردن موی سفید کند و علت بود اسپر و سودا
صفر ظاهر شود علاج وی آن بود که پوسته بکنجین خورد جلیت مرزنی
که کشک چشم و کشاده ابر و ورنگ روی سرخ و چشم سیاه و ملیح قامت
جداعتدال دارد حکیم قناری گوید وی پارسا بود و شایسته و پستور در
ازبها شربت او زین ندارد محمد زکریا گوید هر زنی که قامت او کوتاه باشد
فریب و سپیاه چشم و سیاه موی و باریک لب و خورد دندان و بزرگ ابرو

و خورد پستان و کرد روی و یلیح و سبک و شکر شیرین صفت
 باشند دلیل کند که موضع مخصوص او گرم و نرم و خوش بود از صحبت
 و بوی زیاده زنده جلیت سرخ چهره حکما گویند که در آن که سرخ و سفید و پوست
 ابرو و سپیاه چشم و باریک لب و دراز بالا و کوچک پستان و فرخ سینه
 و بیشتره جهان برین صفت اند دلیل کند که موضع مخصوص او گرم و خشک بود
 و با علاوت و چنین ن پارما بود و صحبت است و زیان ندارد **صفت زنی**
 جالیوس کوید مرزنی که بغایت فر بر بوده و کرد روی و تمام بالا و باریک
 میان و سپیاه چشم و خوردن و فرخ سینه و نرم اندام دلیل کند که
 موضع مخصوص او گرم و خشک بود و از جماع پسری ندارد و در سینه
 که پر و لاغر و دراز بالا بود اگر چه خوب چهره بود از صحبت وی مرگ سخت
 خیزد بر ریشی که سرخ بود موضع مخصوص او سرد و تر بود و از
 جماع او عرق آتش خیزد در سراطا لیس کوید مرزنی که بالا بحد اعتدال

بود و دراز موی و سپیاه چشم و خوردن و قن و پو پسته ابرو و نرم اندام
 و فیصیح و خوش آواز و فرخ نیند و باریک میان و سرخ سفید و خوش صورت
 و جوان و زیزیک بود دلیل کند که موضع مخصوص او گرم و با علاوت و تر بود
 چون لطیفی ظریفی خوب چهره یلیحی سپه و قامتی شکر لوی دست است
 می توانی در کار باش **فصل** بیان کنیم تا هر کسی حد خویش بداند و
 کسانی را که جمیع نشاید کردن چون که در کان نامالغ و سپاران و کسانی
 بلکه جماع نشاید کردن فاصله کسانی را که شراب و طعام در معدیه هم نم نشاید
 باشد و در کار ما نشاید صحبت کردن اما اگر خواهد که جماع بسیار کند و از کار
 نماند زده چهره شیر کند **اول** از کین بسیار بازداشتن **دو** از دیدن
سوم در کار ما پس از عرق جماع کردن **چهار** بر تابه گرم پشت نهادن
پنجم از پداری شب احتراز کردن **ششم** از تاختن بسیار که مختل شود
آید هفتم از قوی و سهال صدر کردن **هشتم** از بایس خون گرفتن **نهم**

۱۱۱

که از تاختن بشند یا کاری
 برداشته باشد یا در کار ما

پای جماع کردن **دوم** از ترشیا صدر کردن فی الحمله اعتماد در بر کار
بر بسیاری منی است در هر حرکت در و شهوت و انتشار و انفاظ
از وی و ذکر را سخت و عرق را متواتر کند تا بدان اعتماد کند و این حال
بغذای شایسته حاصل آید **فصل** باید دانستن که غذا بر تولد مینماید
از دار و پشیر است زیرا که دار و اگر چربی بود که منی را پدید آید و انفاظ
آورده و منزلت این از فاعلیست از بهر زیادتی طبیعت و اندک کثرت
در جمله نمر لها در دو منفعت است و اندکی را اگر شرح و بیم بطول انجامه
پس بغذایی که انفاظ آرد و پسب زیادتی باشد از آن نفخ تولد کند
و استاد ابو عمر رتدی درین معنی اشارت کرده است که غذا
باید بغذا تبدیل کردن و این حلالست و مقصود بجای اصل آن مثلا گوشت
شما اختصار کنیم اگر مقصود حاصل نشود یک چیز دیگر با وی بیاورد
و آنچنان بود که اگر گوشت شما کله بر نیاید بلطف و نغز با وی بیاورد
من الا ان بحدت یک روز یا یک سالی بمبلغ حد و متعارف
یا یک نوبت بعد از آن خود بنویسد از قبلیت

و اگر از خود بنویسد
صیغه کبیده جنین
نفسی
بحدت یک روز یا یک سالی
یا یک نوبت بعد از آن
خود بنویسد از قبلیت
و اگر از خود بنویسد
صیغه کبیده جنین
نفسی
بحدت یک روز یا یک سالی
یا یک نوبت بعد از آن
خود بنویسد از قبلیت

نیز جو وی نفخ نیست که چون خورده شود آن نفخ در ذکر باقی بماند
پس از که در وی رطوبتی غلیظه هست هم با وی بیاورد و در این صفت
و شقاقل و در فلفل و پودینه عظیم نافع بود و اگر بچیزی قوی است
افتد شیر تازه خورد که فرما در و اعشسته بود منی پدید آید و کرده
کند و مقصود حاصل آید تا کسی که مزاج ایشان گرم باشد و اگر در
گرم بسیار نشاید خوردن مکرر و غهنای بسیار که در ذکر و
خصیه مانده بعضی از اطباء گفته اند پای و انگشتان پای را در لانه
تا مقصود حاصل شود و جوانان را از دار و باهی گرم ضرر باید کرد
تا علمتهای مخاطره تولد کند که تدارک بدشواری توان کرد **باب**
دوم در غذا های مفرد که این کار را شاید باز مانده فطره و آرد خشک
و گوشت خسته و گوشت بره و گوشت کبوتر پیکه و گوشت رطل و گو
ماکیان و ماهی تازه و پیسیر بر این فغایه مرغ و فغایه فغایه یک
تا

خایه ماهی و کجشک بریان کرده و شیر کاو تازه و شیر کوفته و لوبیا
و ساروع سسرخ و سفید و شلغم و گرز و انجیر و قاقیند و جلفوره و
جرچیر و کندا و پودنه و کندم و عیسل و روغن کاه و و شکر و طبرزد
و پیستق و مغز بادام و ترنجبین و مویر قوت دهد **باب سیوم**
در داروهای مفرد مشک و زعفران و عنبر و تخم انجیر و حب الفلفل
یعنی کنکر و شوینز و رنجیل و قره و عود مندی و ترنجبین مستحل و
شقاقل و کبابه و قنطاریون و پوست ترنج و اینسون و لسان العصبیه
و حب صنوبر و سبک الملک و قسط شیرین و عنبر الثعلب و دار
فلفل و دارچینی و سورجیان و عاقر قرحا و شحم الاسد و ترند و
خشخاش و حله و روغن لبان و قرفل و شیر مستفوره و جوز
بویا و دم عرو و کوزن و بسباسه و مصطکی و سنبل و اقایقا
و زهره کرک و شیطنج مندی و بلبله و بلبله و آله و جرمیان

ابریشم خام و ایفون اینست ادویه مفرد بجای خود یاد کرده شد
که ترکیب کنند **باب چهارم** در غذاهای مرکب بگیرند مقدار
سیر مرده بکوبند و بار و عن یا بر و عن کاو و مار و عن زیت بریان کنند
که بوتر کچم فرید که هنوز پیر بریاورده باشد در آن روغن بریان کنند
پس بخورد و با قلا و لوبیا سفید آرد کرده بمقدار ده سیر در دیگ کند و
آتش کند تا پخته شود و با نمک عین کند و بان فطیر ترید کند و یکدم در جگر
و نیمدم خولجان کوفته بروی بیزد و بخورد قوت تمام دهد و ذکر سخت
کند و متسی اینفرانید و کرده را قوی کند و حرارت بفراید و تن آفریند
و دل انشا طدد و روشنی چشم زیاده کند **قلیه** بگیرد که بوتر کچم
و پیه بط بکارد و بکوتر کچم کان را در وی اندازد و آب در دیگ کند و سر
بر بخند و نرم نرم بچشان تا پخته شود پس آن فطیر و دارچینی بکدم
و نخود خورد کرده قدری در وی اندازد و پسر و یک استوار کند

تا قهر گردد و اگر ترشی آرزو کند ترنج و شکر می کشی بنهاده نیکو بود می
بیشتر آید و کرده را قوت دهد چنانکه اگر در نوبت جماع کند در وی
بسی نقصان بدید نیاید و مرد را تازه و با نشاط دارد و بر شهوت
حریص گرداند **قلیه** بکیر گوشت بره فریب و نرمی از وی پیدا کند و
گوشت بود پاره سفید در روغن کوز بریان کند و اگر روغن کوز باشد
سبک سفوف خشک کند پس بکرم دار چینی و نیدرم قرفل و نیدرم شکر
کوفته و چینه بر سر آن قلیه کند و با نان فطیر بخورد با داد و شبانگاه
درین خوردن چیزی عجیب پند چنانکه هیچ وقت نیدیه باشد و در
جماع کردن قوتی تمام یابد از قوت این قلیه **کباب** بکیر درخت نخه نو
و در آتش کند تا سبک گردد و گوشت بروی اندازد تا بریان شود
بمقدار حاجت نمک بروی نهد و بخورد از پس ساعتی جماع کند تا بجا
پندتن را فریب کند و کونند زوی را سبک گرداند و ذکر را سخت کند **صفت معلوا**

نخود سفید مقشر کرده و کوفته ده سیر و هم چندین روز غنک و با یکین
در پاتیله کند و یکین شکر طبرزد با مقدار ی عسل کفچه میزند تا پنجه شود
پس در کند و در پسوی بنزند و هر روز در دم پیش از طعام بخورد تا
عجایب پند **باب پنجم** در شرابهای که این کار را شاید اما
بدانکه هیچ شرابی بهتر از شراب انکوری نبود شراب سبزه چنانکه بزرگ
زند از شرابهای دیگر قوام بیشتر دارد و آنچه تنگ نایست تر بود و
شراب اندک خوردن طعام را مضرت کند و تن را فریب کند و طبع و دل و
و جازا تازه دارد و مرد را طربناک و تن را قوی کند و روشی چشم را
سود دارد و بیماری عرق النساء و سرسام برود و نصرت بر دانت الحنث
زایل کند و باد خام و در شکم و حناق آرد شراب بسیار خوردن
اما شرابی که آرزای مضرت نبود و جماع را سود دارد بستاید شراب
انکوری لعلی سمن و عسل یکین و در پاتیله کند و پوچشاید و کوفته

میگردان تا پاک شود پس کبر در نجیل و جوز بویا و قرفل و دارچینی از هر یکی
 یکدرم عنبر و عود از هر یکی دانه نیم زعفران سپهر درم همه را بکوبند و در
 اندازد پس سرد کند و در پیسوی بزنند و چون بسبوی بزنند شربت
 سه درم با نمین آب فروز کرده بخورد معده و کرده را قوت دهد و گرم دارد
 چیزی عجیب است از بهر جمیع صفت آب بر ترش و شیرین از هر یکی یکدرم شکر
 سرخ خوش طعم آب در وی کند و شکر بار و زنی بگذارد تا صاف شود پس
 با لایه و هر دو آب در وی کند و بکوشاند و پس روز هر روز دو کف برآورد
 و بکوبد پس با لایه و نمین شکر با نمین غسل بر نهد و یکبار بکوشاند و زنجبیل و
 جوز بویا و قرفل و دارچینی از هر یکی درم مسکه و عنبر و عود از هر یکی
 یکدرم بسایند و در صره کنند و در جوش اندازد تا شراب تمام گیرد و بستند
 و سرد کند و بکار برد در است پیرایه **باب ششم** در کوار شها
 میخونند که جمیع را قوت دهد بکیرد کند و قافله و بسیار از هر یکی

چهار شقال دار فلفل و زنجبیل از هر یکی مشت درم اشق و پسنبیل و مصطکی
 از هر یکی دو درم قره و زعفران و مشک طرا میغ و شسته دانه از هر یکی یکدرم
 عنبر دو دانه زنبق نیدرم با عنبر یا نمینند و بکند از نند و چند انکه در آرد
 دیگر بود شکر طبرزد بروی نهد و با عسل معجون کند از وی شربتی یکدرم
 نافع بود **صفت معجون** مفرح صنوبر کبابه جب پست درم جوز هندی پست
 درم خولجان شش درم زنجبیل و شقال و فاسک از هر یکی چهار درم
 فایند چهل درم معجون کند شربتی دو درم خورد **صفت معجون** بتا نیک
 ناخواه و تخم کز یکدرم مصطکی یکدرم و نیم قرفل یکدرم عاقر قرحا یکدرم
 نیدرم عود خام یکدرم بسیار و شسته دانه دو درم جمل را بکوبند و با سپهر
 چندان عسل معجون کند و هر روز پس درم بخورد معده قوی کند و بلغم در
 و آب فتن از دمان ناز دارد و گرم در شکم بکشد و باد های خام بکشد
 باد های خام بکشد و کرده قوی کند بقراط گوید عجیب از کسی که در سیله

قمر کرمی خرد که کبیر خم شربت
 یکصد قرفل یکدرم مصطکی
 خام همه از نند

این معجون کیفیت بخورد او را هیچ طیب حاجت نیفتد و یاد رفت
 اندام نقصان آید و اگر ده کینزک دارد همه را خشک کند **صفحه**
 بگیرد تخم شیت دو درم خورد بگوید و هم چندان انگبین کف گرفته پزند
 و بخورد و این چیزی بود که دفع شهوت کند معجون شکر کبیر تخم کنگر دو درم
 کل سبز دو درم کوفته و پنجه شربتی سه درم باداکی و نیم کافور بکار برد
 بعد از چند روزی مقصود یابد **باب هفتم** در مسو جها که بزدر کاند
 سخت کند گسانی که از داروی گرم پرمیر کنند بکیر دزیره کاه و پیاز زکس و
 عاقر قرحا و موسوز از هر یکی برابر پس دارو با بکوبند و بر ذکر طلا کنند بخت
 کرد و عروق را گرم کند و اگر خواهد که ذکر را سخت کند که مضمول را نیز خوش
 آید بگوید که در میان مسوز نیز نبالد چندان شهوت برایشان غالب شود
 که صفت نتوان کرد تا چند بار **باب هشتم** در نشوید فرو نشینند **نوع دیگر**
 استاند و غن بلبان میگردم تا قدری متنی خالص قضیب و خایه **مقدمه**

در فرقی از این معجون
 موسوز و پیاز زکس

انوار کبیر

بدان چرب کند چند آنکه جماع کند فرو نماید و آب سرد در دست کرده و
 چون فارغ شود قضیب بر پای ایستاده بود تا بخروج نکند فرو نشیند
طلای دیگر بکیر دزیره کرک دو دانگ روغن زکس میگردم و نیم با هم
 بر خایه و قضیب باله چند آنکه خواهد جماع تواند کرد و قضیب بر پای
 بود تا آب سرد نشوید فرو نشیند **باب نهم** در چیزهای
 که در دمان کیرند مقصود حاصل شود بکیرد عکک و مصطکی رومی میگردم
 مشک خالص نیم قسط نیم درم قرنفل نیم درم خورد بسیار پس پاره
 زنجبیل پرورد و پیفشارد تا بشیر از وی بیرون آید پس اخلاط بر آن
 معجون کنند و جهان از دهر یک چند بخوردی بوقت حاجت در دهان
 کیرد دل را قوی گرداند و نشاط دهد **باب دهم** در از زنده تا کاین کار
 را شاید اما از زنده تا کاین کار را بریشم زرد بود و در عفرانی شایسته بود
 را قوت دهد و منی را پدید آید و کمندار دامن بیرون نیاید و اگر از شیم

درم و نیم کافور
 درم و نیم کافور

شتر بود بهتر و اگر از پوست سمور کرمی سازد پهن چهار انگشت در میان
نافع بود **فصل** در جامهای پوشیدنی در تابستان بهتر از
سوری و پوستی و کتان نباشد از جهت آنکه نیک بود بر حسب دانش عوام و در
وی معنی دیگر است که زود گرم شود نوع دیگر آنست که در کرمها شکم را
بسته دارد تا عرق با فراط زود و حرارت غریزی میسر نشود بین
سبب کتان جماع زیاد می دهد و در زیستان مردان زیاد بود که جامه از
پنبه بود و سمور و روبا و سبب شکم تا از گرمی وی از سرمای زیستان
زیان نرسد و بین سبب اعضای تناسل را قوت دهد و جامه نو
از پنبه شایسته بود جماع را خاصه نیشابوری و اصفهانی و سرمه دار
و خشتاش و طبرستانی و آنکی و بغدادی این همه آن بود که مشتاقان
آن نرم بود و جامه ماوراءالنهری نرم تر پس از وی و زی جامه از پنبه است
و جامهای کتان گوشت و پوست را نرم کند و منی را در موضع نگاه دارد

و جامه ابریشم نهایت نیکست مردان و زنان اما پوشیدن آن
مردان را رعوتت و جامه پشمین بسبب آنکه منی را در دو سپر از رطوبت
بود و جامه رومی و بغدادی و آنچه بدین مانند **باب دوم** در منو حیا
که بر کف پای مالند بگیرد بچه کنجشک که منوز پر بر نیا ورده باشد او را ببرد
زنبور عسل یا ویزند تا او را بر نرسد پس ویرا پاک کند و بار عین
یا سمین در ویکه از نه همچنان گرم بر آتش نهد و سپردیک بر نهند تا
بجوشد و مبر اگر در پس بگیرد کبر باس و کنجشک در آن کرباس نهند و در
تا روغن از وی سپرون آید پس آنکی قرفنون بصلایه خورد بسیار در
وی اندازد و در ریشته کند و سر شیشه بموم گیرد و بوقت حاجت پاره پنبه
بر گیرد و در آن روغن زنده و بر ذکر مالذ فرو نهند و این عجیبست **نوع دیگر**
بگیرد و صد مورچه بزرگ و پنجم م یا سمین روغن سوس در ریشته کند و آن
مورچه کار از وی اندازد و سر شیشه بگیرد و در آفتاب از جایی در آویزد

در جامه پشمین

که با بروی چند در آنوقت که آنوقت بسیار با سلطان باشد و بگوید
 چنانکه همه روز آفتاب باشد پس بوقت حاجت پر مرغی در آن بند و
 پاوانگشتان چرب کند در ساعت ذکر سخت شود و چند آنکه خوا
 جماع تواند کرد **نوعی دیگر** است آنکه در دم سه سو سمار که در وقت
 به بار گرفته باشند و در روغن جوی بوشانند و یکدم عاقر قرقها و
 نیم درم قسط و نیم درم بوره ارمنی در وی حل کند و در وقت جماع کف
 پای را چرب کند که رانجایت سخت کند **باب یازدهم**
 در چیزهای که لذت جماع را بیشتر میکند و چند درم دارچینی و خور و نجاید و
 نگاه دارد تا وقت جماع قدری از آن بر ذکر مالد و در کار باشد بوقت
 آبدن آب چند آن لذت یابد که در وصف نیاید **نوعی دیگر** جایگوش
 گوید که غسل با ذکر کر که بر ذکر مالد و با زین جماع کند زن هرگز از وی
 نشکند و او را دوست دارد تا او را جماع بکسی نهد **نوعی دیگر**

و در این کتاب
 از این کتاب

کبابه و در چینی از هر یک یکد انگ خورد بگوید و با غسل و زنجیل بر ورده
 معجون کند و بر ذکر مالد قیام نماید و آید شد بر فرق کند و هر دو را چندان
 لذت دهد که در وصف نیاید **نوعی دیگر** که کبابه و در چینی و عاقر قرقها
 و مویز سرخ بگوید و با غسل و زنجیل سایمیزد و با مرق بر ذکر مالد چند آن
 لذت یابد که صبر از یکدیگر بد شواری تواند کرد **نوعی دیگر** که عاقر قرقها
 و مویز سرخ خورد بگوید و با غسل بر ذکر مالد کند پیش از جماع بکسی نهد
 چون خواهد کرد بدستار چه خود را پاک کند و در کار باشد چند آن
 لذت یابد که مانده شوند و زرا پیچم دیوانگی باشد و از نزد این مرد زود
 صحبت او خواهد اگر خواهی که اندام زن گرم کنی تا جماع خوش بود است
 با قلا و پوستش بیرون کند و در روغن سایمیزد تا خشک شود پس
 بوقت جماع قدری از آن بر خود مالد یا زن دهد که بر کبر جماع از آن کوه
 نباشد **باب دوازدهم** در شیاهما که جماع را قوت دهد بدانکه

خوردن اروهای گرم اعضای ریزه را زیان دارد بدان سبب معالجه
دیگر حاجت بود لغت بربری پنجم خورد باید با غسل و ریختن بر روزه
مجموع کند و شیاو کند مانند خربار و غن چرب کند و بکار دارد اول
شب و آخر شب در خود قوت عظیم مند و در جماع اشتهای او صادق
بود **نوعی دیگر** بکیردیه سو سمار بازهره و حب القطن بسویت و عاقر
بستاند و باید و بر و غن سنبل شیاو کند و بکار برد چند آنکه تواند
کردن و زمان نیز بر خود مالند که محفوظ شوند **باب سیزدهم** در اشک
جماع محمود و مذموم بدانکه هر اشکها است که زن زری باشد و سرش
راست نهاده باشد تا مرد حرکت بر مرد کند اما جماع بر پای تن راست
کند و طیدن دل آرد و عرق النساء تولد کند و در و سر آرد خاصه در
کر ماب پس از عرق بسیار و بعضی از عوام گویند ما کردیم زین
نداشتند اندک قوت طبیعت شکل کند و بوقت دیگر مضر است

آید که تارک نتوان کردن و آن نیز کم و نغمة وزن از بالاد آید در وقت
خیزد و باشد که بادی در جگر بید آید و پشترا آنکه در مجرای ذکر باشد
و تمام سپردن نیاید و علتها ظاهر کرد و دو و پنجم هلاک بود اما بر پهلو جماع
کردن زریان دارد و در و شکم بید آید از آن سبب که سینه
بازد و بر او سپردن نیاید و درد کرده خیزد و باشد که مبتلا کرد اما بر
چپ زریان ندارد و کیر باید و اپنت که بر مرد و پای ریسیم رو مین
و مندوان بود افلاطون گوید چنان باید که مفسوله را شلوار در کرد
انگیزد تا پای بهم آید و همچون کوی شود و فاعل نخست مرد و زرا نمود
در کشد که بغایت محمود باشد **باب چهاردهم** در چرخهای که ذکر را
بزرگ کند باید و اپنت که ذکر عضو نیست عصبانی محمد زکریا گوید
بکیرید خراطین را و آنرا پاکیزه کند و بشوید و نیک مالید و این خراطین
را خورد و پوده بر کتان کرده بر ذکر مالند مقصود حاصل آید **نوع دیگر**

بخیر و لسان العصاره و در دم در شیر بز تازه کند و ذکر را بر آب
 گرم مالده و بشین دار و طلا کند و این آنست که هم بزرگ کند و هم
نوعی دیگر که ذکر را قوی کند و بزرگ حسن یوسف بستند و بگوید
 یا زهره کا و در هم آمیزد و در ذکر مالد عظیم بزرگ کند و تقوت اگر کین
 کبوتر خشک کند و خوردن بسیار و بار و عن یاسین پانزده و بر
 قضیب مالد سطر کرد **نوعی دیگر** پوست کهنه تازه بستند
 بز و کر مالد بزرگ کرد و اما آنکه قضیب را نیک مالده **نوعی دیگر**
 هر که موش را بکشد پوست از وی پروان کند و از ابرو بر میان کند
 از روغن سیاه از وی پروان آید پس هر که از آن روغن قدری
 بر قضیب مالچین بزرگ شود که خود هم شرم دارد و همچنان تا ده روز
 ماند **باب پانزدهم** در چیزهای که زمان را بگیرند باید که مدتی صحت
 کند و چون خواهد که جماع کند بازی بسیار کند تا از هر دو جانب استنا

روغن کبوتر
 تقویت
 بزرگ کند

صادق آید بوقت جماع کرد و چون مرد را به آن شهوت خوش آمد
 آستین کرد و اما باید که در آن دوروز از حیض پاک شده باشد و تا ده
 روز دیگر با زن جمع نشود و زن فصد کند و بفر کران بر ندارد و از جای
 بلند بخندد اگر مقصود حاصل شد بفرها و اگر نه این ترکیب سازد و میخورد
 چند پسته و جاد شیر و حب بلبلان و قبط و سنبل این جمله شراب
 لکن شیاف سازد و بخورد و دیگر که مقصود حاصل آمد **نوعی دیگر**
 اگر کسوی بروغن یاسین باید و بزرگ مالد و بسیار جماع کند
 آستین شود **باب شانزدهم** در آنکه زمان آستین نشوند
 کرک یکمقال باروی بکند زود با موم سفید و روغن گل بر صورت
 بکار دارد و صورت پاره و مقال است **نوعی دیگر** که در قطر آن شیخ
 نیدرم و بر قضیب مالد و جماع کند و جهد کند که زن در شیب باشد که بخورد
 و اگر گرفته باشد پندارد **نوعی دیگر** در پیشه کتابها و در ذخیره ثابت بود

آورده است که هر وقت که ذکر را بر او غفلت شیرین است چرب کند پیش از جماع
را تها کند اگر ترا بار پیش جنبد بار بگیرد **نوعی دیگر** هر که بوقت جماع در
سنبل با غسل پاییزد و بر قنیت ناله و با زن جماع کند زن بار بگیرد و
و و پستار وی شود و هر زن که سر کین فرگوش گوید و با خود دارد
هرگز آبستن نشود **باب معذم** در چیر ناسی که فرج را تنگ
تنگ کند بگرد عاقر قرچا و عصاره لجه التیس هر دو است بنید
صرف پنجم و آنه مورد پنجم جلد را بجوشاند و آن زن را بکمر گاه
در وی تا پنج ساعت و این بغایت نیکوست چنانکه در جده و شیریکه
برساند **نوع دیگر** که فرج بغایت تنگ کند پوست انار بجوشاند و زن
خود را بدان بشوید بغایت نیکو بود و این مگر است **نوعی دیگر** اگر زن
قدری ضووت با قدری غایب بکار دارد بر تبه دختر کی رسد **نوع دیگر**
اگر خوانند که غیر است بکارت رسد و حال جوانی با برسد مگر اگر جوانی

باید

باید باقی همه بدن حال باشد بگرد اقا قیا و عصاره لجه التیس و ماروب
نارنگه و پوست انار و عود و مندی پوست تریخ از سریکی بنیدم خورد
پاره پاره پنجه صلبه شانه و بصوفی کار برد سخت عجب و طرز خیریت
نوعی دیگر بگرد ماروی نارنگه و قشر الرمان و قرضل از سریکی برابر گوید
شراب بجوشاند و زن بخورد بر کید مطلق دو شیره کرد **صفت** داروی
که بوی دهن خوش کند و کند دمان بر دستان خربویا و قرضل و کافور و
دار چینی و خولجان از هر یک یک گرم مشک و انکی جله را بگوید و در کلاب
خمیر کند و حب کند و بسایه خشک کند و در جای کند و سر روز از آن
جسی در دمان گیرد عظیم نافع باشد اگر بر کتریخ بخاید دندان سفید کند اگر
شام فرم بگوید و دهنی دهد که بگرد زنده انش بغایت گرم شود و فرزند
آید و بوقت شهوت عظیم خوش شود و اگر آب لاله بجوشاند و در موسی
مالد بغایت سیاه کند و بر آن اگر کشنیز را بگوید و آتش با سنگ سر بر آید

و در چشم کشند آبله زایل کند اگر هم اسپستر در خانه دود کنی موشان همه بگریزند
اگر زهره کاو زن پنجویشتن برگیرد دختر خان شود و اگر پیه خاریت که بشمیرد
بکشند که بدان مردم کشته تابشند بر مصروع بندی بچگونه مصروع شود
در استیاب و اگر صمغ را یاب پاییزد و بر پای ترکیده مالد بر شود اگر دریم گوش
خورد شراب پاییزی یکد انگ بر که بجز در پوشش شود اگر شیر خرم که دور
دندان گیرد در حال درد دندان ساکن گردد اگر درم سر کین که این خون
کا و چاییزد و زن بچینه خود برگیرد آبستن شود **علاج کربستان** که کورده نگیرد
زنج و مرد اسپنک و کندن و بازو و نو شا در این جمله برابر و غن ز میزند
و بزخویشتن مالد و یک شبت را کند آنکه بگر ما برود و بسوید اثر کوی غانده و اگر تخم
شلقم بگردم در میان سفیده تخم مرغ پاییزد و باد و دانه کنگ بر آتش نهند تا نیم
برشت گردد و در روز بخورد مالد عجایب بندد و یکربستان در مشقال آب پاز
و باد زده تخم مرغ نیم برشت پس روز باداد و شب با نگاه بخورد و صبری بندد

مثل آن نمیده باشد اگر علق را با آفتاب خشک کند و بجعل ساییزد و بر ذکر مالد
لدت عظیم سایید اگر انچه را با سر که بچوشند در دندان گیرد دندان برود و بوسا
دمن خوش کند خردل خورده بکوبد و با سر کین بر جاسی مالد که موسی کنده باشد دیگر بگریزند
جنطیانه کیست که چهار پای دارد و همه جا باشد و از زمین آنوقت بر آید که
آفتاب بجل رود از بهر درد شکم و درد دندان و درد معد و بغایت نیک بود
و هر علت که از سردی بود بر دانه اش مانند جلغوزده بود و خودش همچو
باقلا تخم او معد را قوی کند و رنگ روی را صافی و بیخ دندان سخت کند و بوسا
دمن خوش زبازر افسح کند میانش برکی سبز بود و اسهال را نیک باشد اگر
فرزند می بازیان کنگ بود یک هفتادین تخم هر روز قدری بخورد بعد از پیوسته
زبانش گشاده شود بر که بوسا بر طرب بکوبد و بساید و بر شمشیر کارد
مالد هرگز که نشود اگر ت اسفر هم بخورد در د شقیقه برود چشم زار و دشمن کند
بغایت سودمند بود موش را بسوزاند و خاک پسترسن با چو که چران پاییزد

و باله اگر شعری رفته باشد بر آید و اگر کوتاه بود در آن شود اگر مغز آب و مغز استخوان
باروغن با سیمین بر هر جا که یک صفت باله موی بر آید و علاج آب است برین
تخم شلغم یکدم در میان سفیده تخم مرغ پامیزد و باد و واکم تک برش
نهند تا نیم برشت کرد و پوره روز بخورد عجایب پیدا کر شود ز آب نجوشان
و در خانه بیزد یک گان همه بیزد شراب ریم آهن تن اگر کم کند و زردی
روی ز ابرو و طعام بکوارد تخم کرفس و بادیان و ایسون و ناخواه
سفر کاشم کروی انکران شینه فلفل دار فلفل قره کند رسنیل خورویا
سعد فرودار و زنجبیل سوزیز بر سداب از هر یکی دو مثقال همه را بشش
چندان پسنک بپزد و یک شب از روز پا غار د و از آن پس بر سبک
سکین بپزد تا همه بنیمه باز آید آنکه پالاید و هر روز چندم بخورد و تن لاغر
نیک بود و مزاج سرد را سود دارد و عوفض آب در شانه انداید در برود
آب آن بر قصبه مالند و جی معش کند زن چنان پندارد که سخی قویست

و مرد پندارد که فرج سگت **نفظ** کر پست اگر شیاف کند کرم شکم کند
غوره اگر در بینی چکاند خون باز دارد و تب که از گرمی بود ببرد اگر موی
آدمی بسوزاند همچنان کرم بسر که ترکند و بر جاسی که سبک کند باشد بماند
سود دارد و اگر موی مرد بسوزاند و خاک پسترش را بجلا تیر کند و بر سر
نهند که دشوار زاید در ساعت فارغ شود اگر بول مرد بخورد دیوانه دمنده
پسک را دو مغز است از آن یکی زهر قانتت و این مغز از چنان توان
داستن که هر دو را بکند از نده که ام را که مکنش نشیند و بیزد زهر بود
و اگر مغز پسنک را با عطر پامیزد هر که بوی آن بشنود مبتلا گردد
پسک با دندان موش چون ضم کند زهر قانتل باشد و اگر زهره که در
مالند و جماع کنند زن را بکیرد و اگر رطلی شیر بیش گیرند و هم چندان
دیگر آب بر روی زنند و پزند چند آنکه آنک شود و شکر سفید بر روی زنند
چند روز شوری و ترشی نخورند بعد از آن این انجورند صفحان دل و در

سینه را سود دارد اگر خداوند صرع بر پوست مک سیه نشیند اضع
خلاص می یابد اگر بول پیک بر قصبه مالند و با زن جماع کنند آبستن شود اگر
سپه که با سکنه را سو بریان کند بار و عن کجا و بخورد دیوانه و منده تا بخورد
کرده و اگر خایه که بیرون کند و بسایند و بر قصبه مالند با هر که مجامعت کند
جز او کس دیگر را نخواهد سر کین با کین اگر در دهن در دندان نشاند
اگر بخورد قویج زایر دو سیر کن ضرر و سبب است و اگر سرخ بکشد از نه با
روغن بنفشه در پنی چکانند در دهن زایل کند **بط** اگر کسی لطیسیا
بکشد و پوست او را با پوست کرک برابر و بندد بار ایسانی که در خزان
رشته باشد هر کجا رود کس او را نپند **کبوتر** هر که باند که او بکلام
درخت نشسته باشد آن درخت را در کنار گیر در حاجت که از خدا
بطلبید باید اگر استخوان خطا است با سر کین موش بیامیزند و در
دفع کنند آن خانه خراب شود بزودی اگر زهره کنج شک قصبه مالند و

زن مجامعت کند آبستن شود و مجرب است **فون** اگر کبکیرند با خیره و بنفشه
در ماهون بچوبند و در شیشه کنند تا نیک گرم شود بعد از آن پرمغ آن
روغن را بر خایه دره مالده صحت یابد **سپرم** در بوستانها دید و برش
همچو برک ترخون بود طبع گرم و خشک است سیوم درجه بلغمهاست
سطبر از تن فرود دارد و روح قیراط با شیر تازه خورد استقار
وز در این شکم براند آب دیان ترا کرد در چشم کشند تا یکی چشم را ببرد **صابون**
در اسی گوید که آن معده است و سینه و سر و تن و سر فر اگر از خشکی بود
دارد و کس را موافق باشد از آن سبب که لطیف و خوشگوار است یک سیر
باب حل کنند و با شش نرم بچوشند تا بچنه شود و نخی زعفران با وی
پامیزد و روغن بادام در وی کند چند آنکه داند که آنرا کفایت بود تا بچنه
شود و بکار دارد و نافع باشد **سپسل** که صفر براند ایارج میفراد و دم
بیلد زرد و در دم ستموینا قیراطی نمک نفضلی و تخم کرفس از هر یکی و سیکی

حکایت یقون چهار دانگ صبر دودانگ همه را خورد بگوید و سحر گاه پاست
 نیم گرم بخورد **سپهر** که بلغم براند تر بد کوفته یک مثقال غار یقون و نمک
 جندی از هر یکی نیم درم شخم حفظ کند آنک همه را کوفته و پنجه سحر گاه
 گرم بجار بر د **صفتش** باید که یک بهر شکر طبرزد و سه بهر آب دردی
 سنگین کند و با آتش نرم بچشانند و کفت بر گیرند و چندان پزند که چون
 انگیس سطر شود آنکه فرود گیرد و پسرش در شیشه کند که آزار شیشه نباشد
 گویند و سه چهار چوبه یک پوست کده در شیشه نهند چنانکه سر پای
 چوبه بن شیشه باشد و بن شیشه فراخ باشد و سر شیشه را بسته تا
 روزی نماند پس اگر در میان شیشه اندک جلابه باشد شیشه را سزیر
 کند تا جلابه سسرو آید آنکه شیشه را بسکند و نبات را پرودن آورد بگوید
 خوش چته سوختن چون بر آتش نهند بوی دودش دل را قوی کند و هر که
 کشته که خورده باشند نیک خوش باشد و درم عود سندی را خورد

بپزند

و بپزند و درم مشک را بر پسنک باید و درم عنبر را بجای
 نیک بسایند و مشک و عود را با دوی پامیزد و جلد را بهم بپوشند و بر
 شک تنک کنند و باید که عود و کافور کنند و چون خشک شود چنان بجای
 دارند **کوارش** که شتوت جماع را قوت دهد و سردی کرده و مثانه
 را سود دارد **صفتش** مارچوبه و تخم پیاز و تخم نلغم و تخم شپش و
 تخم کندا و لسان العصافیر و کبجد سفید و تخم ترب و جلعوز و تخم
 اسفندان از هر یک سه درم برنجیل و شقاقل و مر دار و و ناز و مایه
 سقنقور و دانه فلفل از هر یک نیم درم دار چینی و جوز بویا و بومس سفید از
 یکی دو درم پیاز و شسته بر میان کرده پودرم پسنک نمایند چند آنکه
 وزن دار و مایه باشد جلد را کوفته با انگبین بپوشند و درم نبات
 با آب انگبین بجار دارد **کوارش** شهریاران سردی معده و جگر را نیک
 بود و آینه شهای سودا می خورد آب از شکم فرود آرد و قوی را بکشد

صفقش قزو و زنجبیل و دارچینی و سنبل و سنبل خوش و جوز بویا و بلیله
 مصطکی و قاقله و دانه بلبلان و زعفران از هر یکی چهار درم و نیم درم تموینا
 و نیم درم تربد و نیل از هر یک شش درم شکر سفید چند آنکه دار و جله را گفته
 با انگین بسپارند و بوقت حاجت یک درم نباشد تا بکار دارد **کوارش**
 تن خربه کند و طعام بکار دوشهوت جماع را قوی کند و ناسور را ببرد
 دارد **صفقش** زنجبیل ده درم شیطره و فلفل از هر یکی دو درم ملاخ
 عدد در رگوی گتان بند و بادیه درم روغن کچد ویرا فرغار کند و رگوی
 گتان را بدست نیک باله تا قوتش بر روغن بدیاید و فایند را بگویند
 بچوشانند چون جلاب شود و آنکه همه را در دار و بسپارند و در سینه
 زنجبیل کنند و بوقت حاجت هر روز سه درم بکار دارد **کوارش**
 کوبه دل که از گرمی باشد سود دارد **صفقش** سنبل و کبریا و مر و اریه
 پیوسته و کا و زبان و زاک سفید و کل ارمنی از هر یک یک مثقال شکر نیم

مثقال شکر طبرزد هفت مثقال هر یک جدا بکوبد و جله را پامیزد و مثقال
 باب سپرد بکار دارد **کوارش** که دل سرد را پود دارد **صفقش** که تباوم
 از هر یکی ده درم پسنک پوست ترنج و تخم بلبل شک از هر یکی چند درم همه را
 خورد بکوبد و دو درم بکار دارد **کوارش** ملول آزاداروی سال خوانند
 هر که پوسته از او بجز و تا با خمر عمرش حاجت بطیب یافته و مویش در
 سفید شود و قوت اندامها قوی دارد و چشمش همواره تیرن بین بود برود
 که خوردن زیان ندارد و او بزرگترین دار و با پست **صفقش** بلیله
 و بلیله و آنکه از هر یکی هر دو مثقال شویز و دانه مثقال فلفل و دار
 از هر یکی یک مثقال کبابه و بلا در از هر یک سه مثقال همه را جدا بکوبد و
 پزند و سیصد مثقال فایند شکر را در طبعه کند و آنکه آب برود
 ریزد و با آتش نرم بچوشانند تا فایند جمله بکند از آنکه دار و بار را بگوید
 و بکف بچوبانند تا با هم پامیزد آنکه از آتش فرو گیرد و چون سرد شود

دستهارا بروغن کاو بماند و جلد را چون فندوق کرد کند چنانکه هر یک
 مثقال بود بیا به خشک کند در سپوی رنگین کند و هر روز یکی با آب
 سپرد بخورد **معجون** کوفته بادامی را از تن تحلیل کند و پشت را قوی
 کند و سردی کرده را بر دو شہوت جماع انکیزد و آب پشت افزاید
 بلغمهای سطر را از معدہ جوشا فرود آرد و سردی مزاج را نیک
صفتش که ز تازہ پوست رویش پیدا زد آنکه خورد کند و سردی
 و یکسپنیکین کند و انجین چندان بسبرش ریزد که ز برش بر آید آنکه
 با کشش نرم بر دو هر وقتی کفچه می زند تا پنجه شود و جمله تری از او شود
 پس از آن از چینی و سنبل و مصطکی از هر یک سپردم ز بخیل نیم درم
 فلفل سفید و اقیقون و لعبر با سوربجان از هر یکی کیدرم جوز بوا میدرم
 زعفران نیم درم جمله دار و دا خورد کوفته با او پامیزد و یکفچه بخند تا با هم
 پامیزد و در سپوی رنگین کنند و بکار دارند **و الله الموفق العین**

تمت الرسالة
م

ترکیب اسکندر ری از قول حکما

اگر نمود انا ولی و کریمنا بشنوند مردم دانا
 بشنوا از مضان عالم شرع سخن احمد از کلام خدا
 علم علمان علم او یانست علم ابدان بقوی حکما
 شخص را چون بدن بصحت بنمازش کجا بود پروا
 ایکه خوردی غذای کونا کون بر سر کید کر صبا و سا
 تب و در و پیرت از آن باشد در وجود تو بلغم و صفرا
 ایکه اندر مجامعت پستی آب پشت تو میرد بفضا
 نه دلت خرم و نه دیده منیر نه داغش خوش و نه لبصفا
 بهمه موسمی قطار البوال زحمت پیر باشد و برنا
 کرد کار با حق مردوانست نیک دانم که در دراپست دوا
 از کتاب کبیر جالینوس پس پیست قول ابو علی سینا

بجز بویا و زنجبیل سفید
 پس مویزج پیار و حب الفار
 بقوام آرد درم شندی
 زرد گردان بزعفران و دودم
 شصت مثقال شربت مرست
 صح دندان کند چو پند آن
 همه را این بکار می آید
 ساختند از برای اسکندر
 قرص اسکندریش میخوانند
 پیرزن پیش تو نماید شب
 دار چینی و سعد و عاشر حا
 ذره زان لسان عصفور را
 که صفاداده باشی از و الا
 در رویش بریزد آرد و
 که خورد چار روز شام و صبا
 رنگ رو را کند چو گل بصفای
 خواجه و بنده میر و شاه و کدا
 بنده آرد و هم برای شما
 خوانده اند شش بلغمه حکما
 بهتر از دلبران چین و خطا

قرص سنجری از قول ابوعلی سینا

کرد دانش همه دارسی و آری
 حکمت موزون و درونی که مایه

خالق چون بودت از حکمت آفرید
 هر سزای کسی که در عالم بود تشریف داد
 علمت بخشید و در هر علم شایسته
 چار دیوار وجودت زان پیش
 ز اخلاق و فطرت طبعی افتد ز بخت
 چون نیالی لذتی از مطیع تر لاجرم
 چون جگر پستی نماید کرده هم پستی کند
 از مشام تا بگردن پستی کرده شهوت
 چون غده بسیار خوروی شد بخار
 مرد را چون شهوت زنش در دود
 بود علی گوید که این حکمت ز من بود
 نشانه از بصر پند در فریاد گناه
 از طبایع تا شود ذکر به نمان سپرد
 مرزا تا بر تراستی از همه اهل شهر
 خاصه علم طب که بر نفع است در قوی
 تا شوی ایمن رعایتها و باشی خیر
 از غذا خیر در آن خاصه بسیار
 پستی آید در جگر کیلوس کرد دلی اثر
 پستی کند وجود از پستی تا بندگی
 هم نیالی لذت شهوت پستی در فکر
 شد بخار اندر دماغ و زینت زان
 هم شود منکر ز زن هم خایه باند
 زانکه از علم خدا پستیم در پستی خیر
 باز گویم تا بود از یاد کارم یکسر

سبب و زباز و جور بویا کاغذ و
 زعفران و بهمن و عو و صلیب
 ح های نبره و تخم شیت و ناخوا
 مغز بادامست و فندق اندیزین کسب
 هر یکی در وزن ده مثقال غیر تخمها
 در صبح و شام از وی مخورده و مثال
 قوت دل نمشد و ذوق بخار بد کند
 از بن دندان در بوج کهنه پروان رود
 پرزن چون جور باشد در برت شب
 هست این ترکیب اعتراف **علاج**
 بیم تیره همه را خورد سایه و بر و غن زیت جوشیده چند آنکه خواهد

برخیل و در چینی و قر نفل بیشتر
 نار جیل و ساج سندی و تخم نعصر
 زیره و تخم اینسون و در تخم جز
 با مویز سرخ و با مغز کجنگ ز
 با سه چند انش غسل معجون کن از کوی
 تاپایی هر چه میگویم درین ترکیب
 مغز از در دور و روشن کند
 سویر اسوقت کمدار د سفید آید
 خاصه شخصی را که باشد ماه خضار
 باشد این از یاد کار بو علی نامور
علاج بیم سفید زرنج سرخ و بهره کندس یک بهره شیطنج
 بیم تیره همه را خورد سایه و بر و غن زیت جوشیده چند آنکه خواهد

پاییزه چنانکه نیک باشد آنکه طلا کند نافع است **علاج** اسهال
 کندس را بگوید و با سر که گهن بپوشند و بعد از آنکه از کرم با بر
 باشد روی باله و اگر بیکت آید نیک نشود باری چند آن
 زایل شود خالیه که سویر اسپاه کند این سینا گوید که این از بهر طبع
 حکیم باخت **صفتش** آنکه شازده درم آب مورد تازه نیم
 خوش یک رطل جله را بپزند تا بر نیمه باز آید آنکه فر و گیرند و خا
 از هر یکی شازده درم مازوی سپهرت درم زاک و درم صمغ
 سپه درم این جمله را کوفته و حجه تا بوی پامیرد و با ش زرد
 تا سطر شود و بچوب هر چنانکه آنکه فر و گیرند و نخی پسنک نک
 کند تا خوش بوی کرد و آنکه در شیشه آنجی که کند و مسکام حاجت
 مثقالی از آن سرور شین بانیک باله تا سایه شود و سوی مایه
 آنچه رنگ را پرنج کند **صفتش** پازوسن را بگویند و آبش را با لایند

تخم زرد کند

لمشی روغن کاو باوی پائیزند و باری چند بر روی پندارند که همچو کلک
شود **غمزه** که رنگ روی پاکیزه دارد **صفتش** جو کوفته را در طبر کینه
و در طل شیر بز با وی چاییزد و جمله را خورد بکوبند و به پزند و به
غایم غایب شدند و بوقت خفتن روی را بدان و باید اداب است پس
بشوند پس چهار روز پوست همین کنند **غمزه** پاموزیم و مید که مارا
از روی ببرد و کون زوی را پاکیزه گرداند **صفتش** کل ارمنی و کل همین از
هر یکی برمی کافور یکد انگ و عفران نیمه انگ جمله را خورد بکوبند و بجلا
وسیر که بر شدند و بشب رو را بدان چند ایند و بشوند پس اگر دید که
تر بود علاجش آست که یکدم پسنک مر در رنگ خرد بکوبند و انگ
سکه در و کنند و جمله را بهاون نیک بیایند و بشب ویرایمانند و باید
با یک سپوس بشوند و باری چند همین کنند **علاج** کلفت این طبر را که
بر روی بود بر **صفتش** بوره و فلفل از هر یکی بری بکوبند و آب است

بمکنه

بسر شدند و بعد از نماز دیگر بگره باده روند و رویرا بسبب کمالند و بنام
خفتن بر روی مالند پس خرد سپوده بر روی طلا کنند و باید اورا بشوند
و اگر حاجت بود دیگر بگره باده رود و همچنین کند و اگر بوره و خطمی را بکوبند
بر روی طلا کنند نشانهای که بر روی بود بر **شراب سنا** محمد زکریا
گوید که پسر دتر پست پسر فرقه و قیزی خون را برسد و آبکد و سرخج در
برو پس نیز را پودد دارد **صفتش** یک بهر غناب نیک را در دیگ
شکر کند و چهار بهر آب خوش بروریزد و با آتش نرم بجوشاند تا
یک بازاید آنکه پیالایند چنانکه روان بود سگر طبر زد کوفته با وی
چاییزد و دیگر باره پزند تا سطر شود و بکار دارد **شراب لیموی** گوید
که او پسر دو خشک صفر ایند و معده را قوی کند و شهوت طعام
و قوی کردن و خمار و تبها صفرای را نیک بود و تشنگی را نیک **صفتش**
لیموی رسیده را پوست پندارند و پیالایند و آبش صافی کنند و در

اما
در روغن و مایه
و امثال آنست که شکر
نحوه نظر

از وی دردی گسند و آتش نرم بچوشاند تا به همه باز آید آنکه هیچ رطل سنگین
 طبرزد کوفته باروی کند و دیگر باره بچوشاند و گشش بردارد چون طبر
 در آنگین کند و بکار دارند **روغن** که موی اسپماه کند **صفقش** اما تازه
 که سخت ترش بود او را بر جوال ذکر کند و در کاسه آب گینه هند و روغن
 کل روی ریزد چند آنکه در میان روغن بود با فاشش بنهد تا تکمیل
 شود آنکه از آن روغن به سنگام حاجت بر سرد ریش هم مالده تا
 پوسته سیاه و تابنده باشد روغن کل و کجده عید باب بشود و سیاه
 خشک کند و پانزده رطل از آن نیز در کل تازه را هم بیا خشک کند و پنج
 رطل از او باین کجده که گفتیم در رنهای آگینه کند و یکماه را کند تا قوت
 کل بچویشش کشد و آنکه خوردش بگوید روغن پرون آمد **روغن لاله**
 این سینا گوید که موی را اسپماه کند **صفقش** بر کل لاله را بیا خشک کند
 و آنکه بگوید و بپزد و دود دقیق از آن روغن کجده پامیزد و در شیشه

واندک مایه زاک سفید با وی پامیزد و پست روز بافتاب بنهد تا بپزد
 و از آن پس با لایه **روغن لادن** با موی گوید که او موی را اسپماه کند
 نیز و در نگاه دارد **صفقش** یک رطل روغن بود تازه و دود درم
 لادن نیک درو کند و شبها زوی را نکند و دردی سنگین
 با آتش نرم بچوشاند تا لادن کد اخت شود و بکار دارد **روغن مورد**
 ثابت بن مره گوید که این روغن بطبع سرد و تر است موی را دراز کند
 پوسه پوسه موی ریخته را نیک بود و ریشهای پیر را در پست
 مقعد و ناسور را سود دارد **صفقش** بر ک مورد تر را بچوبند و با لادن
 و رطل صافی کرده وی دیگر رطل سبک خوش بوی و نیم و قیده لادن
 با وی پامیزند و همه را یک شبانه روز فرغار کند و دیگر روز رطل
 روغن کجده تازه پامیزد و با آتش نرم بپزد تا روغن تنها بماند و بکار
 دارد **کوارش** گوید که از گرمی بود سبیل و کهر با و مر و اید پوسه

باز آنکه موی را بپزد و در شیشه

و کاه زبان فزاج سفید و کل ارمنی از هر یک یک مثقال شکر نیم مثقال شکر
طبع و صفت مثقال از هر یکی جدا بگویند و جمله را با هم پامیزند و مشتاق
باب سپرد بکار دارد **کوارش** کوبیده که از سپردی بود که با ده درم پوست
ترنج و تخم بلغمک از هر یکی سیدرم همه را خورده بگوید و دو درم بکار دارد
کوارش فربهی که تن را سبب کند و طعام را بگوید و سه شوت صاع
قوت دهد و ناسور را سود دارد **صفقش** زنجبیل ده درم شیطره
و فلفل از هر یکی دو درم ملا و ریح و ملا در رگوی کتان بندد و با ده
درم روغن کبجد ویرا فرغار کند و رگوی کتان را بست مالده تا قوتش بر روغن
بدر آید و پانیز را بگویند و باب جوشانند تا جلاب شود آنکه همه دارد
بر و بر شند و در سبوی بکنین کنند همه روز و وقت حاجت هر روز درم
بکار دارد **قاروی** غوره تر سبل حشیم و در چشم را که از بوی بخل باشد
دارد و در تریهای فاسد را سود دارد و در چشم زایل کند و اشک آمدن

از باز دارد **صفقش** قوتی از زرد جوید و میل زرد از هر یکی پانزده درم بخل
صفت درم و نیم و از فلفل سه درم و نیم نمک اندرانی و ما میران از هر یکی دو درم
همه را بگویند و باب غوره تازه که نقبه سیر و زرد آنکه دیگر باره ویرا خورده است
و پرنیان به پزند و در چشم کشند تری چشم را خشک کند و سلاف را سود دارد
و اشک آمدن از وی باز دارد و کر میهای روی را بنشد **صفقش** قوتی را
بگوید و باب غوره تازه که نقبه سیر و زرد و چون خشک شود دیگر باره خورده است
و در چشم کشند **کوارش** تخمناسی که با دسر در از معده و روده بخل کند **صفقش**
کروبه و اینسون و زیره کرمانی و قاقله بزرگ و قرقه و ناخواه و تخم کرفس
هر یکی دو درم شکر سفید سه و قیده همه را خورده بگوید و با اینکین صافی
بسرشد و در سپسوی بکنین کند و سه درم بکار دارد **کوارش** که شکم را نرم کند
و سپستی معده را ببرد و بگوید کوارمی و پچیدن ناف را سود دارد **صفقش**
ایله زرد و سپیاه و کابلی پدانه از هر یک سست درم زنجبیل نیم درم همه را

گرفته با انجین برشته در سبوی کند و در دم بکار داند **کوارش** زنجبیل
سعد و روده را سود دارد و طعام را بکوارد و در کمازتن بخیل کند **صفتش**
زنجبیل در دم صبح بر لب خیر بویا جو بیا نیم جو زعفران نیدرم نشا پسته
و یکدم شکر طبرزد همه را بگوید با بکس برشته و یکمقال بکار داند **نوشه**
این سینا گوید داروی بزرگت از آن است و آن شادی است
افزاید و دل را قوی کند و بوی دمان خوش دارد و کونه را سرخ کند و بکار
منفعت دارد چون پیش از طعام اندکی از او بکار داند **صفتش** کل سرخ شد
سعد چدرم قرفل و مصطکی و پسنبل و سارون از هر یکی سه درم قرفله
وزعفران و سبزه و قاقله و بیلد و جوز بویا از هر یکی دو درم همه را خورد
بگوید و به پزند و از آن پس یکمطل آند تازه را با نه رطل آب بپزند تا دو بهر
از آن بشود آنکه با لایه و دیگر باره در یکی پسنبل کند و دو و یکمطل
سگری بوی پائیزد و دیگر باره بچشد تا سخت سطر شود آنکه از آنش قوی کرد

دوار و تارا گرفته بروی پر کند و بکف یک یک بنجاند تا جلد بهم آمیخته کرد و آنکه بوی
در سبوی زکین کند و یکمقال بوقت حاجت بکار داند **بکار** کندم
مشقی است و در ابی نمک و بی خیر ریش خمیر کند و پزند و نانش را
خشک کند و از آن پس خورد بگوید و در طغفار کند با یکمطل آنکه کوفته جلد
باید نشا برشته و پنج و قیه تخم بادیان و دو و قیه شونیز بوی
چهل شبانه روز با بتان با قتاب کرم و پراهنند و هر روز سه بار
بردی ریزد و خمیر اورا می نالد با دانه و نیم روز و شبانه تا بد آن
که سپیاه شود آنکه ویرا در سبوی زکین کند و هم چندان وزن آب
بوی پائیزد و یکمقال دیگر در آفتاب نهد و با دانه و شبانه یکمقال
و چون جوش آید را کند تا پاساید پس از آن ویرا با لایه و صاغ کند و در
سبوی زنجبیل کند و نقلش را دیگر باره در طغفار زکین کند و آب بروریزد
یکمقال دیگر با قتاب بنهد همچنانکه کفیم تا نقلش کداخته شود پس از آن اگر خواهد

که طعمش خوش شود چو رطل از وی بارطلی انگبین جوشانند پامیزد و بیخته
 در عصاره دودار صینی کوفته در و کند تا خوش بوی شود و بوقت حاجت بکار دارد
ترتیب پرورده با سر جو به گوید که او باد های سرد را از معده و روده تخلیل کند
 و خداوندان سردی را منفعت دارد و در معده و احش را که از سردی
 بود سود دارد و پیر از اسخت نیک بود **صفتش** ترب سیاه بزرگ بر چینه
 خواهد بود پیش را بر آید بکار دیگر در از بزرگ چنانکه هر باره بد را بر
 انگشت بود آنکه ویرا در کانه زمین کند و آب کرم در وی ریزد چنانکه بر
 پیشش بر آید و در ساعت رها کند آنکه از آب بر آید و در طبع پاک همه
 را در کند و با تشنم جوشانند و بکنج بچشند تا جمله بهم آمیخته کرد و آنکه از تشن
 فرو گیرند و در پیسوی زنگین کند و هنگام حاجت بکار دارد **اکلیل الکلی**
 عیسی گوید کرم و خشک است اگر با سر که ویرا بر نهد و بر سر طلا کند در وقت
 سود دارد و اگر ویرا خور و بگوید هر روز دو دو گرم از وی با پنجم گرم انگبین بکار

و از تن را از آینه ششهای سرد پاک کند و فلفل بن دندان را قوی کند و بوی
 دهن خوش کند و آب رقتن از وی باز دارد **ترتیب** در دمای دماغ پرورده
 دارد و بن دندان را قوی کند و بوی دهن خوش کند و باد های سرد را
 از اندام زایل کند و طعناهای کر از لطیف کند **شجره** چون یک شعله
 اند و بگویند و با انگبین بسجند و بکار دارند زرد اب را از شکم فرود آید
 و استقار منفعت کند و اگر پارچه زجاج سبز خورد بسیار سودمند است
 چشم را زیاد کند و بغایت جلا دهد زرد جو به خاییدن در رود
 که از سردی بود نیک بود و اگر آتش در چشم کشد سفیدی که بر آید
 و چشم را نیک جلا دهد و اگر کوفته اش را با مصطکی و اینسون بخورد
 یقینا سود دارد **علاج** دندان که کرم خورده باشد در کند آنکه زرد
 فلفل و زراوند و صمغ را بگوید و بر جایگاه کرم خورده ریزد یا با مصطکی
 را خور و بگوید و با انگبین بسجند و بر کرم خورده ریزد و دندان را

پاره پاره کند مسیح کوی علاجش آست که پسندد اندر خورد بگوید با
 بسرشد و بر کرم خورده نهد سود دارد اگر رنجیل و سرکه و انگبین را بهم
 تا قوی شود انگه بر دندان نهد و نیز بر پروان اندازد سود دارد و اگر
 شویز بریان کرده را بر سر که بسایند بر خورد کی نهد سود دارد و اگر
 شویز بریان کرده را بر سر که بسایند و با کنده نا و تخم نیک بهم پامیزند خورد
 بسایند و با موم سفید بسرشد و در زیر دندان کرم خورد و کند و در
 در ساعت کرم از وی بپستد و اگر سیر را بگوید بر خورد کی دندان
 سود دارد و کرم را بکشد و در چندین دندان که نخکند کل فرک
 سفید و کرم از وی تری و طبا شیر از هر یکی یک بیره را خورد بساید
 و درین دندان مالد و بهر روزی دندان را با انگبین مالد تا بن دندان سخت
 گفته کلنار و زراک سفید و شکر و اقیما و ماز و طبا شیر و کرم از وی
 تری از پنجه هر کدام که پاپا خورد بساید و با هم پامیزد و پوسید

از هر مالد تا بن دندان سخت کند و اگر دندان از بزرگ سفید و سیر که و انگبین
 پامیزد و درین بر این بشوید دندان را سخت کند تا بن موم گوید این
 و شکر طبرزد را بهم پامیزد و درین دندان مالد دندان را سفید کند و بن
 دندان را سخت منفصی ترک دارد و از نمودن است علاج خون آمدن این
 دندان کل سنج و کلنار و لیلک کوفته و اندکی زرنج سنج و زرد جل را
 بگوید و درین دندانها مالد و از آن پس آب سورد و کلاب مضمضه کند
 دندان را بر دکت دریا و کرم از هر یک بچردم قاقه و کباب از هر یک یک
 خاکستر نی پست درم نمک چهل درم اینسون بچردم همه را بگوید و بچرد
 و با انگبین بسرشد و بدندانها همی مالد نیک بود **نوع دیگر** فلفل و سعد و سبیل
 نمک اندزانی و کوی سوره را خورد بگوید و بر دندان مالد سود دارد و آن
 دارو حد او دندان کرم سیر را نیک بود دندانها را سفید کند طبا شیر و کرم
 و پستک رخام از هر یکی ده درم هر دو را خورد و سخت درم در دندانها

کل سرخ ده درم کافور یک درم همه را بکوبد و حسنکام حاجت بخا
پاک کند و نیک ببالد **صفت شرابها** شراب سیب بگیرد سیب شیرین و پوست
او باز کند و داخلها پر و ن کند و پاره کند و بکوبد و آب از وی بگیرد و بپسازد
و بگذارد تا صافی شود و بهر یکین ازین آب سیب صد و پنجاه درم آب صافی
دماند از دو یکین شکر طبرزد بر نهد در یک پستکین کند و باش نرم
بجوشاند و کف آن بردارد تا بقوام آید آنگاه در جایگاه کند و اگر سید خواهد
از آب صافی سیب چند آنکه خواهد بستند و بجوشاند تا دو بهر برود و یکی با
آنرا آنجا دارد و بوقت حاجت بکار برد **شراب** بگیرد به شیرین و پوست
و دانه پنجاه از دو بکوبد و آب صافی بگیرد و بهر یکین از آن نیمی شکر چهارم
سکر که ترش روی او کند و با یک پستکین بر سر آتش نهد و بجوشاند تا
انگبین شود و بوقت حاجت بکار دارد و اگر سید خواهد آب صافی از جدا
کند چند آنکه خواهد و باش نرم بجوشاند تا دو برود و یکی ماند و در جای کند

شراب نعناع شراب نعناع نیز کویز بگیرد و انار ترش شیرین پوست باز کند و
پسازد و آب صافی کند و باش نرم بجوشاند و یکدسته نعناع تازه و
در دو آنکند و بجوشاند تا نیم باز آید آنکه ازین دروطل آب یکرطل شکر بر نهد
و بقوام آورد و اگر خواهد آب انار ترش چنانکه گفتیم بگیرد و بجوشاند تا
بر نیمه آید و بوقت حاجت بکار دارد **شراب نعناع** بگیرد و بپسازد تا دو
یکین و چهارم آب در و کند و باش نرم بجوشاند تا نیمه باز آید **کل شکر**
بر کل سرخ بگیرد و در کماهی خورد که با تخم آنجسته باشد از وی پاک
کند و شکر پاک کرده بکوبد و بعل مسر و کازد و بهر دو من شکر من
کل بر نهد و این چنان باشد که کل و شکر بطشتی یا طغاری سفالین اند
کند یکتو کل و یکتو شکر و یک شب بنهند روز دیگر هر دو را بدست نیک ببالد
تا کل مالیده شود و شکر ناپید شود و در خمره کند و سرش کربار بندد
و چیل روز در آفتاب بنهد و هر روز بکند چوین بچند پس از فصل روز بکار

و کل انگبین برده من انگبین چهار من کل و پنجم نیز کند **نفشه** بنفشه
 خداوند سرفکر کم را پسود دارد و سپینه را نفخ کند بکیر و نفوذ و دنبال
 از وی جدا کند و بر هر یک من **نفشه** دو من سکر بر افکند و بالند که کل
 را در آفتاب بنهد و هر روز بخاند تا تمام شود **شراب صفا** تسکین
 و خون کند و خفقان و خاز را ایل کند و تقویت قلب و تفریح آن و تسکین
 عطش و تقویت شهوت طعام کند و در تب دموی و صفراوی
 مناسبست تمام دارد **شراب صفا** خفقان و ضعف قلب و اسپه
 زایل کند **شراب لیمو** قمع صفرا و تقویت معده و شهوت طعام و منع
 و تسکین عطش کند و تب صفراوی را ایل کند **شراب لیمو** سرد و خشک
 تقویت معده صفراوی کند قوی و اسپه ایل کند و حدت خون را ایل کرد
شراب انار ترش قمع صفرا و تسکین عطش و تقویت معده کند قوی و اسپه ایل
 و در اسهال و وی را ایل کند **شراب** تقویت دل و معده و شهوت طعام زیاد

تسکین

و تسکین عطش و منع قوی و غیثان و اسپه ایل کند **شراب** مقه است در
 حرارت و برودت و رطوبت و ذات الجنب و ذات الریه و سعال و زله
 و شکام و درد کرده را زایل کرد اند و او را ربول و تبیین طبیعت کند و صدد
 حجزه را میفد باشد **رب انار** سرد و ترست غلبه خون و ماشره و حبه و
 و در دینه و درد کل را زایل کرد اند **رب غوره** سرد و خشک قمع صفرا
 تسکین عطش و منع قوی و اسپه ایل و تقویت معده کفحات حاره را مانع با
رب سیب غلبه خون و صفرا قوی و اسپه ایل کند و تقویت معده کند
 ربت بر همچنین **باب** در آسان را در زبان چون خواهد که
 وقت بار نهادن زن آبستن زود زاید موئی جمله بر سرش بند
 بریسمانی که مردار شده باشد زود زاید اگر شیر زن آبستن به و خشک
 باشد اگر سطر باشد و بر دست بماند پسر است و اگر شک باشد دختر بود
 از زن بهتر بفرماید تا شیر زن آبستن بر آید و در آن روز که در آن وقت

بگذارد اگر چون دانه مروارید گردد و بر بندد پس بود و اگر پراکنده بود
فاین مرد که کل چون سر آب سرد بشوید از آن آب کسی که بخورد که خون از وی
باز آید پاره پس از آنچه مردی را بدان آویخته باشند و بردارند
بر بازوی خداوند صرع بنده منفعت کند تا بر وی پسته مضموع بنفید که
خاک کوریک مرد و یک زن بر خفته افشانی کران خواب کرد و پدید
نشود تا آنگاه که آب بر روی او بنفشانی اگر کسی را موی بشکند و
بریزد بهتر از آن بود که آب نیم گرم و زعفران بکشد ببالد دفع کند اگر کسی غایب
موی بر نیاید و بعد از آنکه تراشیده باشد پس هر گوشه ببالد و دست
بر نیاید موی را بیدار و سپیاه کردن هر که کیفیت موی با سپیاه شود
موی او سفید شود **نوع دیگر** هر که سه قطره زهره زاع بگوش اندر چکاند هر که
او سفید نشود اگر کسی را موی پوقت سفید شده باشد و خواهد که سفید
اگر پوست سیر بسوزد و بروغن کاه و زیت پامیزد سپیاه شود اگر پوست

پاز بسوزد و خاک پسترس پامیزد بار و غن زیت بهر جا ببالد موی
بر آرد موی شتر بردان چپ که ده کی که شب کینر کند بند آن علت
باز دارد **نوشه دار** و تعویذ قلب تقویت بدن کند زنگ اشک کند و بوی
درین خوش کند و تقویت معده و جگر کند و سهوت جماع و سهوت
طعام را زیاد کند **صفحه ششم** کل سنج ششدم سعد پنجم
قرنفل و مصطکی و سنبلی و اسازون از هر یک سه درم قرقره و زرد
تفاله که با روزعفران و بسبباده و سیل و جوز لونا از هر یکی دو درم
مشک و انگی او و دیگر که گفته و پخته آله پاک یکرطل با چهارمین آب بگوش
تا بدو آنگ آید بعد از آن صافی کند و بسراشند و قند یکین آن
نهد تا بقوام آید بعد از آن فرود گیرد و او و بیه را در آن بریزد و نیک
بسرشد شربتی از آن کمی شال و دو شقال باشد **صفحه ششم** شیفان
از برای چشمی که جو سفید باشد تراشند و بدین دار و علاج کنند از موی

و نافع است رمد را که باکر باشد و سلاق و سپید را که با ریش باشد
و پسته و چشم و درشتی خفرا و طر فرانه علت برادر چشم سرد
این مجموع را نافع است شادنج در آب در ماهون بسایند و آن را
در ظرف کاشی بریزند تا کلی شسته شود و در تک استوزه نشیند
آب آن سبز بریزند و روخت هم شسته مر جان و مر و اید و سفید
و شکر و از هر یکی دو درم مجموع در ماهون آب های کرده و
شازده درم روخت شده در صمغ عربی و کثیر از هر یکی ششم
اقاقیا و خون کبوتر یک که در ساعت شسته باشد از هر یکی دو درم نیم
که با دانه کی جله جمع کند و بکوبند و آنچه آب سود نیست آب سوده
کند و آنچه آب سودنی نیست بسایند خون سیاوشان خاصه پسته
نیم درم زعفران نیم درم هر یک جدا وزن کنند و در هم آمیزند دیگر
باره بغایت نرم بسایند و بسر کنند و آب باران میاف کند و

بسیار خشک کند و بوقت حاجت بر پسنک اسپره بسایند و چون
بایت بر سر میل گیرند و در پله چشم کشند پیکه گردانیده و اسپسته
پله را با زبر چشم بخوابانند چنانکه در پست روز یا یکماه دفع علت
کند از نموده و مجرب است صفت معجون فلفل سفید و درم پنج
ده درم بیلید ده درم دار فلفل ده درم زنجبیل ده درم و اچینی ده درم
فلفل ده درم شیطرح ده درم زراوند کرده درم تخم کدو نیم
منع جلفوز ده درم خصیه العلب چندم منقح سی درم عسل نیم درم
سوی کند شربتی چند جوزی نافع باشد تری و سردی باضمه کوارک
عود و مقوی معده و قلب و باضم طعام و مفرح و مزیل عم و سادیه
و خانست صفت آن سنبل و مصطکی و قرنفل و جوز بویا و سبزه
از هر یک یک درم قاقذ کبار و کبابه و دار چینی و زنجبیل و زعفران و
دار فلفل کوفته و پنجه با قند نیم بقوام آرد و فرا گیرند و او را در آن

ریزند و بسنگ پاک ریزند و پار و کشته **فراص** اگر سر کین یک دراز
ماله هم بریزد و پاک شود و اگر کسپه ز رو باه خشک کند و بماند
در سر که آینه زهر که اسر در دکنه بخورد و شفا یابد بقره اگر یک در سر که
بخورد گرم معده باشد کسی که جو را بر میان کند و با عسل در روغن بادام
مچون کند هر روز و هر روز سه درم بخورد معده قوی کند و بوی دهن خوش
کند و خوشبوی را بیاید و روشن کند تخم ترب باب پار نیا میزند و بر پاش
طلا کند در دسر بر دو آب از دهن باز دارد هر که بر سهوت قادر بود
پیشش پیست بود یک درم سنگ تخم ترب بار و عن پشت ماز
کو سفید بخوشاند و بر قضیب مالد قوی کند و قادر کرد تخم ترب نخته
بخورد در سفر بود تخم ترب مالکین بخورد و در نوات بر دهر که می خورد
عادت کند بوی دهن خوش کند و معده را از بغم پاک کند و لرزیدن
دست و پای بر پوست سیرد و دکنه با دست را بر دهر زنی که

باب

باب نرگس تر کند و بخورد بر کیرد و فرزند نشود چسند انکه این عمل کند **لاله**
هر که لاله را بار و عن شیر پخت بخوشاند و در موی لاله موی سپی کند
هر که زغ سياه بار و عن زیت بخوشاند و بخورد و منبر بشود هر که خود
سوخست **مانک** کوفته کند و بخورد بوی دهن خوش کند هر که کاشنی **مانک**
بناش تا بخورد آب رفتن از دهنش باز دارد و معده را قوت دهد هر که
استخوان بهد بسوزاند و بر روی انگش که مرادش باشد با بر دهر
پقرار کرد و هر که موش را خیر و خایه اشش بر کشد و بر میان کند و بر ذکر **لاله**
بزرگ شود هر که پای به در ابا ابریشم خام بچوب کر بهم در بندد
اشش افکنه **بام** انگش که خواهد در ساعت فرما بر دار شود هر که کوش
خون چشاند و بسازد و با انگین پامیزد قوی و دیگر با دانه مردم را باشد
بغایت نیک بود هر که حاجت بکسی باشد خون خود را بگیرد و خشک کند
بسیار و بجلو ابرزند و بدان کس دهد تا بخورد مراد حاصل شود تب **بام**

بر یک رزق لیسید و در آب اندازد بسم الله ایتهو ما بسم الله بحسبنا
 بشو ما بستم تب فلان اگر زهره کرک بر میان ابرو مال در چشم زنان نکو
 نماید اگر بران راست مال در مجامعت کردن بفراید و اگر بر قضیب مال
 و بارت نزدیک کن زن لذتی عظیم یابد و اگر دانی زهره کرک و یک گوشه سود
 بر سر مال منفعت کند خون کرک بار و عن جوز در گوش که چنان منفعت کند
 اگر زن لذتی بخورد آبتن کرده در میان سر کینش استخوان بار یابد
 یکی از آن بر کیره و سرش بجا دیز کند و دانی که در می کند بدن بخون لای
 ساکن شود کسی که توبه صعب دارد سر کین کرک بخورد در حال کشاید استخوان
 او خورد که پیرامین های پستور و کوه سفید بپاشد کرک آنجا نشود و اگر
 خایه او پاوه باخویشتن دارد در راه ماند و نشود و اگر سر استخوان در خانه
 دو و کند مو شان از آن خانه بگریزد گوش ضربت شتر زنند و جوش قطره
 خون بگیرد و آب بیان آینه کند و خداوند بت و حق بخورد اگر طپان

از و نامیده شده باشند بود که بقدرت خدا و باید که خرا آب چوب
 دید و تعمد کند به دفعه که علاج ندرد و پمار نیک شود اگر جگر خرد کرده
 بآب بایند و بر اندام خداوند بت چه دم مالذ بت ببرد و اگر آب نیک بزند
 آنجا بر در اندود مشکلی پس نبند و لخمی شیر کاور و افشانند و کوه کوه
 باو صرع از و در شود و کوه که بسیار کرید شیر خرد و دهند خوش خمی شود
 و نم کرید و اگر در خانه نیک بسیار بید آید سم فرسوخه خاک تیرین بر
 جراحی در ریش نهند سود و دارد حلقه از سم دست راست فرج کنند و اگر
 سازند چون مصرع با خود دارد و نهند و چون سوخته نیک بایند و بارت بر
 مالذ و پس از سر و زبانه موی جعد شود سر کین او گرم بپاشند و از آن آب
 کوه کی که پستونک خانه دارد با پار و پار و پاکیزه باید و اگر خشک کرده
 پنی نهند که از خون می آید باز ایستند **شتر** اگر شکل شتر بوزاند و خانه
 بر سر کند بار و عن موی در آن که وجود انبوه شود اگر بگیر شتر بر بشوید

برو **آهوی** او سوخته کسی نمند که گنیزش نند شده باشد بکشید **غزکوش**
 سرا و بسوزانند و بردن آن نالند سفید کرد و در روشن خون او بر این سیاه
 نالند ببرد و کلفت نال کند زهره او اگر در شراب کرده کسی نمند زود بخسند
 و پدیدار کند تا آنکه که سر که بخورد او نمند و اگر در چشم کشند زوشی
 پنهانید رخم از غزکوش سبزند وزن بخورد آستن شود **رو با خایه** او یکدم
 و زهره خروس و درم بر شینه نمند وزن هفت روز بکیرد چون باه نرنگ
 کند آستن شود **موش** سر کین او با انگین بود از دور چشم کشند ناخته
 پای موش ماده بر زن آستن نمند بچه بچکند سر کین خفاش باز رنج
 ایک بر موی زمار کند موی بر نیاورد و دیگر **ریسان** مغز عقاب
 استخوانی نباشد کوچک هر که با خود دارد بر همه کس خیر و زود باشد

و الله اعلم تمت الرسالة
 بعون الله تعالى
 محمد

در نواید چوب صنی چنین گوید نوافین ساله که قریب بیست سال در نمند بودم با
 حکمای آنجا در هر باب بحث میکردم و از نواید چوب صنی و منبت آن شخص
 میکردم چنین تقریر میکردند که منبت چوب صنی در ظلمات بود مانند آب حیره
 مخفی و بغیر از فرنگ کسی بر منبت آن اطلاع ندارد و ایشان **سبب** عداوت
 دینی نمیکند از آنکه مسلمانان بر منبت آن مطلع شوند و با طرف برند و غیر از
 ایشان کسی نمیداند و ایشان تاملی توانند نمیکند از آنکه جوهر غیر از فرنگ
 هر دو برند تا در تاریخ **سند** سبب و تلاش و استعانه بشارت بمن رسید
 که جوانی زنیاروی با انواع حکمت ما را از جانب فرنگ آمده چوب صنی
 بسیار همراه دارد این فقیر متوجه خدمت او شدم و بلاقات او مشرف
 کردیم جوانی دیدم بغایت دانا و مستفق مسلمانان و عالم بر جمیع امرش از
 حال او سوال کردم و نام پرسیدم گفت ما در فرنگ سطوی شایسته
 میگویند و از اولاد او سطا لیدیم و بشرف اسلام مشرف شده ام تا آنکه

Handwritten marginal notes in the top right corner, including the word "مغز" (brain) and other illegible characters.

در حق من این گمان نداشتند بجز از طول مقال از چوب صینی و منبت و منافع
 آن سوال کردم آن کل باغ حکمت جواب داد که خبر از چوب صینی میسر که
 زبان از بدایح آن عاجز است اما من از برای خاطر تو عشری از معشایان
 پان گتم و دل خیزن ترا شد کرد انم به آنکه تا غایت فواید چوب صینی
 از میان فرنگ پروین زفته چوب صینی از سر حد ظلمات پروین می آید
 و اعتقاد حکمای فرنگ آنست که این زانب حیات عمومی باید و در محل خود
 این رایج میخوانند و نام دیگرش حیاست و محدث جان و طبیعت
 جمله جانست و حال در آفاق چوب صینی مشهورست و من از اکابر فرنگ
 بواسطه اتحادی که داشتیم و الفت تمام ایشان با من بود و پادشاه
 ایشان بواسطه معالجه پوسته احتیاج بفقیر بود در خواست کردم که
 رخصت دهند تا چوب صینی در اطراف عالم انتشار یابد و در تاریخ
 پنجاه و شش و سیصد و شصت بود که رخصت دادند فواصی چوب صینی بسیار

علم

قطعه حکیم لم یزل این چوب صینی : دوا می در و جان مؤمنان کرد
 بطرف جو پاراب حیوان : نشاید وصف آن طوبی نشان کرد ای
 عزیز منافع چوب صینی بسیار است اول آنکه شکنه دویم
استقاسیو ماخولیا چهارم برص نهم بیستم جذام هفتم لثوه هشتم
تولج نهم که نکود دهم اقرع یازدهم ضعف بده دوازدهم فالج
سیزدهم مفاصل چهاردهم تب پنجم شانزدهم جرب شانزدهم
نقرس هفتم دوازدهم دوازدهم دوازدهم دوازدهم دوازدهم
 خاق شش آنکه بر میزند در دوار بعین اول جلاب بخورد
 و پستور روز اول نشسته و کاذبان هر یک سه درم پنج کرفس
 دو درم با در بخورید سه درم سر پستان پست عدد غناب ده عدد دوازدهم
 ده مشقال جلاب بخورد و میان روز پانزده مشقال کلاب دوازدهم مشقال
 بیه مشکه ده مشقال عروق کاذبان بخورد غذا نخورد آب و گوشت دوازدهم

در مرغ جوان با دارچینی و زیره و نمک در طعام اندک کند روز دوم و
 سوم بهمین طریق روز چهارم پوست میله کابلی و میله سیاه و پوست
 سح کاشنی از هر یک دو درم بویز منقحی ده درم اضافه کند روز پنجم و ششم
 بهمین دستور روز هفتم سنا کی هفت درم بنفشه سه درم کاو زبان
 اقیمون و تخم کاشنی از هر یک سه درم الگوی سیاه مفت عدد سه
 پست عدد غناب ده عدد میله زرد کابلی و ورق گل سرخ و باد بجزیره کدام
 سه درم شیر خشک ده درم کلقته آفتابی ده درم بجزر غذا پستو
 بعد از آن سه روز استراحت کند و غذا نخورد و منع بجزر در روز
 شروع در خوردن چوب صنی کند بهین دستور که صد و شصت مثقال
 عطاری هر روز سه مثقال باد و من آب بوزن تبریز بر آن ریزند و
 بچوسانند تا به چهار یک آید و در یک پینکین بچوشاند و اگر در یک
 سنگین نباشد سفالین یا مس که قلعی کرده باشند در یک بجزیره کند

کلم

محکم کند و در من همی باد ام بوزن تبریز بجزر در زیر آن بسوزاند بعد
 از آن یک انگیزد یک خود آورد و لیاقت بزرگ بر سر کشد که بجزیره
 زود و باد نباشد و پسته یک ام بتمه بر دارد و در زیر جابه خود بند
 چنانکه تمام بجزر بدن او رسد و عرق بسیار از سر روی او میریزد
 و یک راساعی بپوشاند و یک بر دارد و بهمان لیاقت بجزیره
 تحمل کند تا عرق کم کرده و وقتی که لیاقت بر میدارد از آب گرم پاله بجزر
 در حال عرق طعام او گوشت بره یا طعلی و کبک و تیه و کبوتر بچ
 میتوان خورد ماش در طعام کند و غذا را آب چوب پر در میان
 شربت نبات و کاو زبان و شیره بالنگ با عرق پد شک و کلا
 بجزر و نمک در طعام بخند و آب کمتر بجزر و آماده روز میوه و شیرینی
 و ترشی نخورد و در اربعین جماع بخند بعد از یک اربعین بجام
 و ساعی در کرمانه بنشیند و اغلبی چوب صنی را بخشد

در آب خودش سرشته بر بدن مله و بعد از پنجاهی بدن بکل خطمی و سوسک
کندم بشوید و پرون آید که دفع جمیع امراض است باذن الله تعالی
طریق خوردن بالوده چوب صینی سر روز هر روز سه مثقال با هفت مثقال
چوب خوب است آتش سیده در دو پیال آب که تخمینا نیم بوده باشد
شماره روز خیسایند صبح صاف نمایند و آتش را یک بخوشانند تا
بنصف آید بعد از آن دو مثقال نشاپسته آب نموده داخل سازند
وقتی سفید قدری داخل نموده اندکی دیگر بخوشانند تا نشاپسته طبعی نیاید
وقتی آب شود و بعد از آن پاشانند و در آن ایام و ما قبل و ما بعد بده
از لبنیات و ترشی و پیسیر و نمک اجتناب نمایند و غذا هر چه
میل نماید کمتر خوردن نفع تمام دارد و الله اعلم **طریق خوردن فادور**
در اوایل فروردین ماه می باید خورد اما قبل از آنکه شروع در خوردن
فادور نمایند چهار روز پیسیر نمایند باین نحو که مات در تیش

ور و غن و میوه و نان نخورند نخورند تا اول نمایند روزی که فادور
خواهند خورد اول صبح فادور را با کلاب بریالای سنگ ساق
نرم صلا یه کشند یا هر سنگ که سخت باشد و صلا یه شود و در هر غنوتی
کوچک که شربت به بچه میدهند بکنند و در کلوی خود ریزند چنانکه بندها
رسد که بندان بسیار حضرت و تا وقت ظهر چیزی نخورند پس
تغذات و شربت نبات و بعد از ظهر نخورند آب با مرغ و گوشت نخورند
یک وقت بعد از آن تا سه روز زمان و روغن و میوه نخورند و تا پست روز
پست و ترشی و روغن و چیزهای ثقیل و مباشرت اقرار نمایند و گاهی
شکر ملا و میخوردند باشند در سال اول و دو آنک میل نمایند و در سال
نیم مثقال و در سال سیوم چهار و آنک مجلا در هر سال یکد آنک
اضافه نماید فاصیتش آنکه پیرا جوان سازد و در جماع قوتی بهم رسد که
شرح خوان کرد و دیگر چیزها فرج جوینست در وقتی که فادور میل نمود

تا چاشت فراخ بر پشت بخواند تا بجمع عروق بدود انشا و تعالی عید باشد

طریق ساختن دوال مشک

مروارید مرجان کبریا ایشم قرص
۵ در ۱۵ در ۵ در
در پنج عقربی زربناد بهمین سرخ بهمین سفید سابع اندی
۱۰ در ۱۰ در ۱۰ در
سنبل الطیب قاقله کبار قاقله صغار قرنفل ایشنه
۱۰ در ۱۰ در ۱۰ در
زنجبیل دار فلفل صبر مشک مروارید و مرجان و کبریا
۵ در ۱۰ در ۱۰ در
سنگ ساق صلاهی می باید کرد و باقی اجزای کوفته پیرزده تا
زبابه وزن عمل معجون سازند خاصه دوال مشک جلو ضعف دل و
امراض سودا سی زانافع بود و بادی که زمان جاهله را پیدا شود بود دارد

نسخه فلونیا اختراع حکیم کیلیانیا مصطکی دانه

قرنفل فلفل
۱۰ در ۱۰ در
دار چینی سیلانی عاقر قرقا دار فلفل سنبل الطیب
۵ در ۵ در ۵ در
خصیه القلب زربناد زرافند کرد آینه قشر در پنج عقربی
۵ در ۵ در ۵ در
سعد کوفی قرقره سنجو بهمین شقاق مصری انار
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

سابع هندی جوزبویا نشسته زیتون رازانه کبریا
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

فریون مرکبی حطلم حبلان تخم بیون تخم بجزگ
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

نورده ان مصری مرچ ترکی لسان العصافیر خولجان مصری
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

بذر البیاض زعفران ایون پعش شک شاکل
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

ورق طلا و ورق نقره روغن سفید بادام جدید تر با قوت
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

لعل حشانی کبریا این مروارید ناسفته فیروزه سیاه
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

اصل المرجان ایشم خطاسی فاو زهر حیوانی موسی ای کاسی
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

جد و اخطای حجر الیهود مغز بلغوزه نارچیل ذرب با سیر
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

نمونه هندی شیطیح هندی حنظل حننیل
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

بانه وزن و غسل کف گرفته اجزای کوفته خمیر سازند **نسخه** بجهت قوت باه
محررت و این نسخ از جالیوس حکیم است مغز دماغ کبچرک شقاق
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در
تخم پاز کشک ما کوفته و پنجه حب بسیارند و هر وقت که خوانند این حب
۵ در ۵ در ۵ در ۵ در

در شراب یا با العسل حل کنند و پاشانند نغوذ تمام آورد **نسخه حلو**
بجته فربسی آرد برنج آرد تهال آرد دیده بهمین کوفه و پخته تووری سنج
تووری زرد آرد برنج آرد دیده را بر و عن کجدر بیان کند و باشیره قند
حلو سازند نافعت **نسخه** بجته تقطیر البول و سرعت انزال نظیر ندارد
و مجربست آرد شاه بلوط کلنا ر شونیز زیره کرمانی ناخواه خاک
مصطکی بلبله بلبله زرد بلبله سیاه آله مقشر حصی الطیب سفید
په وزن ادویه نافع باد **نسخه** طلای که در مفاصل را مفیدست سو جی
مصری قسط تلخ ریجیل بنفشه جوز بویا از هر کدام قدری زیره کاه
سرشته در جام بر مفاصل طلا نمایند و اگر در فاقه مالند بکلاب پسته
کنند که نافعت **نسخه** معجون سسل البول بلوط بسر که پرورده بریان
کنند رابیس بلبله آله سعد میل زیره بنهر صفقاری قرضل
فلفل ریجیل اجزار کوفته و پخته تا به چندان غسل گرفته کریسازند

نافعت

نافعت **نسخه** علاج جرب که گردنچ مثقال با سیاه دانه خوب می باید
و یک تخم مرغ را خالی می باید کرد و اجزار کوفته را در نصف تخم مرغ می باید کرد
و بعد از آن نصف دیگر را بار و عن دنبه پر می باید کرد و در خمیر گرفت و در
پیش آتش چندان می باید که آشت که خمیر خوب پزد و بعد از آن اجزار را
پرونی می باید کرد و در پیش آتش دو دست را تا بند پزد و در جرب
می باید کرد و خصیقین را هم جرب می باید کرد و تا صبح می باید خوابید
بعد از آن بحمام می باید رفت که نافعت و بر طرف میشود و آهسته
بنوبت و یگزینیت **نسخه** فیتله عنبر صندل سفید غبار شوب مشک
زعفران کتیرا نبات کلاب **علاج** ترکیدن لب و عن سفید و زرد
اندر ناف مالند و کف چهار بانگ بر لب طلا کنند لعاب تخم سفید کلاب
لعاب پستان مسکه خوردن و طلا کردن نافعت پر بط پسته کوبانده
مرغان خاکلی ماروی بسر که پوده اسفندنج نشاسته کتیرا اموم مردا

مصطی که عکس النظم زو فاروغن کل سرنج ساوج زرد جو نافع باد **دانه**
که بوی بغل با خوش کند آنچه خورد نیست سینه فلیخه کرفس کند بیسوی
زردالو آنچه مایندیت آب مورد تر مرد اسپنک سفید کافور
دار چینی اصفار طیب قسط طلی انجیره جنت الاسب سفید اج
زعفران سنبل رومی صندل **علاج** سفیدی که در ناخن هم هم نینج
سرخ و سیانی و کور و هر یک جوئی زفت را در سر که و نمک
بگذارد و صلا ی کند و بر ناخن طلا کند طلا سی که نشان آید و کلف را
ببرد بوره طللی و تخم ترب از هر یک برابر طلا کند بشب باید آید
آرد جو بشویند **جبهه تعال** کیر و صمغ عربی و کیترا و معصر دانه اسپه
از هر یک چندم رب السوس معصر تخم کدو چندم بسیار نشسته
په درم تخم کورک تخم خرفه از هر یک سه درم شکر درم همه با یکدیگر
بلعاب تخم سفید بر شند و جها کند و پوسته در دمان می گیرند

نوعی دیگر بنفشه و رب السوس و پر سیاوشان و کیترا و صمغ عربی و بادام
و نشاپسته از هر یک کیدرم تخم خشاش و درم شکر دوازده درم
چندم بلعاب تخم سفید بر شند **نوعی دیگر** سرفه که بشب مقرا بود
قرمبی کیدرم کند و درم رب السوس کیدرم اینون و دانی جها
کند و بشب در دمان گیرند **علاج** درد کمر ملک ازرق و اطلون
وسر که طلا می باید نمود که بر طرف شود البته فصد با سلیق باید کرد
که بسیار نافع است بیخ نمکس اگر با عسل طلا نماید هم معین است
قرص طباشیر سودمند بود بهمای ملتبه صفر اسی و سوی و سی
ساکن کند و سرفه را بفایت نافع بود **صفت** آن طباشیر سفید چهارم
زنجبیل سه درم مغز تخم خیاره مغز تخم خیار بالک مغز دانه کدو از هر یک
دو مثقال نشاپسته صمغ عربی کیترا و خشاش سفید از هر یک
یک مثقال بلعاب تخم سفید قرص کند شری یک مثقال نافع بود **علاج**

در کتب طب

چشمی که غبار داشته باشد زهره آدم را با دهنه فرنگ و تخم کنگر
چهل روز با آب انار شیرین پرورش دهند و یک چشمت کشند که نافع است
علاج چشمی که رگ سیل دارد و جوشیده باشد زهره نهنک و زهره
کرکدن و ما میران چینی را چهل روز بشیر ضر پرورش دهند و در چشم کشند
نافعت **علاج** درد گوش زعفران باروغن بادام کوهی و یا فیل اینها را
روغن بادام کوهی بخوشانند و در گوش کشند با کافور و در گوش کشند که
نافعت **علاج** درد پای روغن گردکان و مر باد و ملک ازرق و یا فیل
اینهارا بمانند **علاج** نزله بند صمغ عربی و انه تر مندی تراک قدری غفران
قدری کوکان مندی بازده چشم مرغ تر کنند که نافعت **شیراز**
قوا که قوت معده و دل به بد وقتی دفع کند صفر آب کشند در زمان آستن با
سودمند بود صفت آن آب با سیب انار ترش شیرین آب باق
آب زرشک کیلی مساوی و اگر آب عوزه و خاص و لیمو قدری افزا کنند

باید

شاید و آن آهارا بجوشانند تا به نیمه باز آید و کف بگیرد و بهر کیمین آب بگیرند
سفید صاف کرده و اگر نمین کند بهتر بود و بقوام آورد **شیراز** تر مندی
نرم دارد صفر آب کشند و دفع حرارت بکند و قوت معده به بد بستانه
مندی زرد تازه از دانه خوشه پاک کرده کیمین در چهارمین آب بنزد آید
و آنک آید فرو گیرد و پالاید و دمن قند صاف کرده بر سر آن کند و بقوام
آورد نافع باشد **طرد حیت** دو کردن شاخ کاه و کوهی و پشم زرد
آدمی و زفت ماران بگریزند و اگر آب غشاد و تر **طرد زرد بمراد**
دمن بزرد دار با بنوشاد و دمن مار ریزد بمراد و مار از پوست پلنگ بگیرد
طرد عقرب از شاخ کاه و آب ترب عترت بگیرد و دو کردن کبریت
و سم ضرور تیخ و پد بزور و غن کاه و بگریزد آب حلیت در خانه ز کجین
همین خاصیت دارد **طرد غل** مورچه از تقاطیس و زفت و حلیت
در کاه و دو دیگر بگیرد **طرد زنبور** اگر کبریت دو و کند زنبور

در دلدل ماد و اندارد بی ماری ما

بگریزد و اگر بدن آب خطمی و آب خمازی و زیت پالایند زخم زنبور
شود **طرده ارضه** اگر پرده بد و کلک و کشتیر خشک و پودنه دو دکن ارضه
بگریزد و اگر پودنه و پوست ترنج در میان جامه ریزند ارضه در آن نیفتد
طرده فاره اگر مرده اسپنک و خرفق و بذرنج و بیج کرب و بصل الفار
و مزک موش و جفت و زعفران هر کدام که باشد در چربی کنده که موش بخورد
بمیرد و اگر موش را خایه بکنند یا گوش دم بپزند یا پوست کنده در نا کنند
دیگر موشان بگریزند اگر کسی را عقرب کزیده باشد عقرب را بکوبند و بر آن
نم بنهند با حلیت و شیر و عاقر قرقا و مغز فزق و برک کرب و
و حلک بر آن طلا کنند گویند که اگر موش یا صفذعی نهنده بگیرند و بنده
العیوب کرده بدان موضع بنهند مفید بود بر یک خطمی مانک و بیج کبر و زراوند
و کاشتی تر بکوبند و بصل بسر شند **علاج** زنبور کزیده آب سنگ
الک و بیج خیر و سرکه با آب فوره و کل با سرکه کابا و با ورق کبچ طلا کنند **علاج**

صفت

یارب بگردن و زهر

در دندان دندان رو باه بر هر پس که دندانش درد کند بیدد در طرف
شود **علاج** در وزیر شکم کل خطمی که تر از زوت ضدل از هر کی قدری
در لته پیچیده و زیر فاکه پسته گرم کرده تا بچینه شود و بعد از آن نیم گرم
که نافع است غذا ماش و بیج تناول نماید **فایده** در اجزاء نوشته اردو وقت
کل سرخ سحر کوفی قرنفل سنبل الطیب مصطکی اسارون قند
زرعفران زرنب فاقله صغار قاقه کبار دار صینی بسیار
جوز بویا الم منقحی با غسل و شکر صاف کرده بقوام آورده همچون
سازند و در وقت حاجت بکار دارند **اطر** **علاج**
و پیخته بروغن بادام صیپ کرده بعد
باشد

مغز بقلع کج نقشته قند سفید خمیاش سفید بهمین سرخ و سفید از هر یک

اطریق صغیر بیلد کابلی بیلد زرد آلمه بیلد سیاه بیلد کزنجار

کل سرخ بود غن ایدام یا مسکه کا و چرب نموده بعسل بکشند **صفت**

جوارس ناخواه جهت ضعف معده و بی سگم و شکستن بادا ناخواه و تخم

کرفس شونیز را بکوبند و درم کوفته و بچینه بعسل کف گرفته سر را بر آن

در کشند نافع باد **صفت** جمی که رفع قوی کند و قوت یاه پنهان خون

کند بعضی از اجزاء فلاسف که خشک نباشد و جو شیر و کرفس و

شکر دیگر نافع فارسی تخم کرفس تخم کوز فلفل بهمین سفید

اکافه و بچینه لندک کتیر او صمغ

سست



۱۹۳۶

نام رساله منظوم اول که نام تاریخی هم هست فواید اخیار
است برابر ۹۰۹ هجری - رساله دوم قصیده در حفظ صحت نام
دارد و بنام طهیرالدین محمد بابر پادشاه متوفی در ۹۱۷ -
هجری تألیف شده است روی سرسلسله سلاطین تیموری هند است و
سراینده اشعار یوسفی طبیب مروی است .

رساله سوم در منافع انسان نام دارد و مؤلف از خود نام نبرده است
رساله چهارم تحت عنوان الملوک نام دارد و مؤلف آن زید بن یحیی است
است . پنجم قصیده طبی موسوم به ترکیب اسکندری است .

ششم قصیده طبی قوس سنجری است از دستورات ابن علی سینا .
هفتم رساله ایست از فواید طبیسی از مفردات و ترکیبات و
معاین و غیره

ششم رساله فواید خوب چینی است که در سنه ۹۲۷ تألیف شده است و
مؤلف آن بقربینه ای که معاصر بابر پادشاه بوده و در کلند میرزیسته
بهان یوسفی طبیب است که رساله دوم این مجموعه از اوست .